Adab. Kabul
Vol.21, No.4, Mizan-Aqrab 13
(September-October 1973)

دورهٔ بیست ویکم

سال ۱۳۵۲

ادب

Ketabton.com

نشریهٔ دو ماهه دری

پوهنتون کابل

پوهنځی ادبیات و علوم بشری

مضامین و نویسندگان

صفحه	مضمون	نویسنده - مترجم
۱	وجودفااعجمی...	مدیرمسؤول
٦	جنبه‌های غنایی درادبیات‌ما	دکتورسیدمخدوم رهین
۲۸	ولاکنیم	سعدی(رح)
۲۹	نظام‌نو	حسین یمین
۳۰	ارمغان	فلاح
۳۱	دشت تبدار	ناصرطهوری
۳۲	ساختمان‌بهترقضایا	پوهاند مجددی
۳٦	روشهای علوم ازنظر متفکرین اسلامی	پوهندوی‌ربانی
۵۵	تذکره افضل واهمیت‌آن...	پوهنوال‌زهیر
٦۲	چندسطرشتابزده ...	علی‌حیدرلهیب
۷۷	جوینده‌یابنده است	مولوی‌بلخی
۷۸	توضیحی‌در بارهٔ‌مسکین‌شاعر	حسین‌نایل
۸۰	یک‌روز درصحرا(داستان)	حفیظ الله باغبان
۸٦	افغانان درهند	پوهنمل حمیدالله امین
۱۰۱	جواب‌عاقلانه	مولانای بلخی
۱۰۲	لغات مستعمل‌در ...	عنایت‌اللهشهرانی
	تقریظ :	
۱۱۳	اژدهای خودی	اداره
۱۱۵	حسنات‌العارفین	«
	گزارشهای پوهنځی:	
۱۱۷	گزارشهای اخیر	«
۱۱۸	ضایعه‌های‌علمی‌وادبی	«
۱۲۰	دکتورطه‌حسین	«

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادب

علمی، ادبی، تاریخی، فلسفی

سال بیست و یکم | شماره چهارم | عقرب ۱۳۵۲

وجود فاءِ اعجمی در لهجهٔ بنیك

قبل از آنکه برسر مطلب شوم، لازم است کلمهٔ بنیك را توضیح دهم که از لحاظ تلفظ (بن،خ) آن با تلفظ (بن) پښتو در لهجه میدان ووردك و کتواز شباهت دارد.

سردسانیکه در میان دره وخان‌بدخشان‌سکنی دارند، بزبان مخصوص وخی حرف میزنند، خودشان خود را (و خی) نمیگویند بلکه (بنیك) میگویند. و(بن) این کلمه‌با (بن) المانی در کلمهٔ nicht شباهت دارد. درین زبان کلمات ولغاتی هست که بعض غوامض تاریخی‌را در ادب زبان دری وپښتو روشن میگرداند. مثلا از جمله بقایای خیلی کهن زبان (آری) در زبان بنیك وجود (فاءاعجمی) است که باحرف (V) در زبان‌فرانسوی شباهت‌داردوطرز تلفظ آن عیناً همچون (V) است ومخرج آن‌نیز عین همان‌مخرج‌صوت (V) فرانسوی است. نخستین باری که‌در سفر ماه

(c) ketabton.com: The Digital Library

سر طان‌سال (۱۳۵۱) در تلفظ چند کلمه‌این صوت را بشکل (V) فرانسوی‌شنیدم‌مایهٔ تعجبم‌شد سپس حین مطالعهٔ بعضی از آثار دیگر بعین همان‌صوت برخوردم که(فاء) اعجمی نامیده‌شده‌است.

فاء اعجمی صامت سایشی دندانی با آوا است که در وقت تلفظآن‌لب‌ها باثنایای بالامنطبق گردیده وبادی ازلب خارج‌می‌شود که آنرا منفوثه هم گویند .(۱)

شمس قیس‌رازی در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم زیر عنوان (حرف تلون) در قسم دوم باب دوم چنین آورده است: «وآن با والف وسیمی است کی در اواخر الوان معنی تلون فایده دهد چنانك‌سرخ بام وسیاه‌بام‌وبعضی‌فاء اعجمی‌در لفظ آرند گویند سرخ فام وسیاه‌فام». (۲)

مرحوم علامه قزوینی که آنرا در عبارت کتاب مذکور زاید انگاشته است در حقیقت امر به‌وی سهوی رخ داده واز وجودچنین صوتی در یکی‌ازلهجه ها وزبانهای آری گمان‌نمی‌برده‌است.

ابوعلی بن‌سینای بلخی در بحث مخارج حروف در کتاب (مخارج الحروف) چنین می‌گوید: «وهاهنافاء تکاد تشبه الباء وتقع فی‌لغة الفرس عند قولهم«فزونی» تفارق الباء بانه لیس فیها حبس تام وتفارق الفاء بأن تضییق مخرجا لصوت من الشفة فیها اکثرو ضغط الهواء اشد حتی یکادیحدث‌بسببه فی‌السطح الذی فی‌باطن الشفة اهتزاز.»

یعنی: و دیگر (فاء) که تقریباً همانند به (باء) است و در زبان فرس چون کلمهٔ فزونی (فاء باسه نقطه) را بگویند وتلفظ کنند این صوت بگوش میرسد. فرق آن با (فاء) به آن می‌شود که در هنگام تلفظ حبس تام صورت نمیگیرد وفرق آن با (باء) آنست که تنگی مخرج آواز آن‌در لب نسبت به (فاء) بیشتر است و فشار هوا شدید تر چنانکه در وقت انفصال آن در سطح درون لب لرزه‌یی پدید می‌آید . (۳)

تعریفیرا که ابن سینادر بارهٔ صوت مذکور کرده است عیناً همان تعریفی است که دربارهٔ انفصال صوت (V) ایراد گردیده است، چنانکه تلفظ صوت (V) را به آواز پرو از کبوتر در حالیکه بال نزند وبشدت پرواز کند تشبیه کرده‌اند .

---

(۱) رك: المعجم، مخارج‌الحروف، وزن شعر فارسی، تحقیقات در بارهٔ لهجه فارسی در زبانهای آری.

۲- المعجم ،چاپ تهران در سال (۱۳۳۸)، باهتمام مدرس رضوی،ص ۲۳۱.

La Consonne (V) est une
fricative sonore (Larousse) 1969

یعنی صامت (V) یك صوت سا یشی با آوا است.

واین تعریف باتعریفیکه ابن‌سینا از صوت مذکور نموده نزدیا ك است.

دکتور پرویز ناتل خانلری استاد دانشگاه تهران، در کتاب «وزن شعر فارسی» در تحت عنوان «حروف فارسی دری» بحوالهٔ بدیع الزمان نطنزی متوفی (۹۷۳ه) در کتاب الخلاص، حروف خاص فارسی را شش حرف دانسته است:

پ ،چ ژ، گ ،ف (باسه نقطه)، (۴)

همو بحوالهٔ صاحب کتاب «دستور دبیری» گوید : چندحرف است در زبان پارسی که درزبان تازی نیست. چون پ و ژ و ف (باسه نقطه). این صوت عیناً همچون (V) زبان فرانسوی در لهجه های قوهرودی و نطنزی هم وجود دارد . چنانکه در صیغهٔ امر ((be-vin)) یعنی ببین و وجه اخباری (Vinom) و همچنان در صیغهٔ امر (Varas) یعنی برس و در مصدر (Vamoextoen) یعنی(جستن)(بضم جیم) و امثال اینها زیاد وجود دارد. (۵)

در زبان وخی (بنیك) از لحاظ فونتیك در کلمات ژیرف(باسه نقطه) (Zhirav) یعنی ژرف (عمیق،چقور) و (Puvan) پوفان (فاء باسه نقطه) یعنی نان، آن صوت را می‌توان شنید. و در کلمات دیگر از همان قبیل نیز آن‌صوت وجود دارد و از لحاظ املاءو رسم‌الخط شکلیکه برای آن اختیار شود البته همان صوت مشابه به (V) فرانسوی را با عین مخرج مشاهده واستماع توان کرد. وهمان تفاوتیکه در اصوات کلمات نطنزی وجود دارد، قرابت آن کلمات را باکلمات دری نشان میدهد. درزبان وخی شکل قدیمتروصورت ابتدایی کلمات برجای مانده است واینگونه اصوات متفاوت نه‌تنها درمخارج اصوات شفوی (Labial) بلکه در اصوات کلمات‌دیگر نیز هست،مثلا کلمهٔ غژگا و (غژغاو) راآنان (خیشگاو) تلفظ میکنند.

---

(۳) مخارج الحروف، شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا، جزءاول دانشگاه تهران، به اهتمام دکتور پرویز ناتل خانلری .

(۴) وزن شعر فارسی تألیف دکتور خانلری (۱۱۹) چاپ سال (۱۳۴۵) از انتشارات بنیاد فرهنگ .

(۵) Contribution a la Dialectologie Iranienne, Par Arthur Christensen-Kopenhague-Denmark-1930.

ا ز ین‌گو نه مشخصات کهن ز با نآ ری که‌مادر ز بان‌ها ی دری و پښتو و دیگرلهجه‌ها و السنه‌مر بو ط با ا ین د سته است،در ز بان‌وخی ولهجه‌های‌دری آن‌نو احی ز یاد داست .مثلا کلمهٔ (د ر گا و (dargaw) یعنی(دره‌ییکه‌در ان آب جاری‌باشد) نیز هما ن شکل نخستین وابتد ایی‌را نشان‌سیدهد ز یر ااین کلمه‌از دو جز و (د ر گ - دره)و (آو - آ ب) مر کب شده است .

خواجه‌نصیر الدین طو سي درمعیار الاشعار آور ده‌است که : » پنج حر ف مصمت‌د یگر در این لغت (دری)ز یادت شو د و آ ن پ ،چ ژ،ف (باسه‌نقطه) و گ است » . (۱)

ابو عبدالله حمزة بن الحسن‌الا صفها نی (متوفی‌درحوالی سالهای ۳۵۰-۳۶۰ ه)در کتاب (التنبیه علی‌حدو ث التصحیف)هشت حرف از حر و ف دری‌را می‌شمارد که‌در عر بی‌وجو د نداشته است که‌بعضی از آن را ذکر میکنیم :

۱ - حرفیکه میان‌باء وفا ء است وقتیکه میگو یی : پا (رجل)و پنیر (جبن) .

۲ - حرفیکه آن نیز میان با ء و فاء است واین وقتی است که میگو یی: لف (یعنی‌الشفه) وچون میگو یی : شف (یعنی اللیل) (۲)

تو ضیح مادهٔ‌دوم حمزهٔ اصفهانی‌نیز بمانشان میدهد که آن‌صوت‌حتماً مثل صوت (V) در زبان‌فرانسوی‌بو ده است که‌تاآن‌ز مانها مثل‌امر وزدر بعضی‌از لهجه‌های‌آری‌وجو دداشته‌است.

در نتیجهٔ این‌تحقیق برا ی‌ماوا ضح گر دید که (فاءاعجمی)مشابه به‌صوت (V) ز با ن فر انسوی در زبان دری وجودداشته‌است چنانکه‌امر وز دربعضی ازشاخهایش و جود دار د .

بحثیکه مدر س‌ر ضوی‌و مر حوم‌تز و ینی‌درذیل‌المعجم‌ر اجع به‌زاید بو دن کلمهٔ(فاء اعجمی) نمو ده‌اند‌اکنون که‌اصل‌امر بر ما روشن‌شده است نمیتواند مور دقناعت قر ار گیر دبد لایل‌آتی :

۱-وجودچنین‌صوتی ر ااز لحا ظ فو نتیك‌و شکل آنر ا از نگاه‌ر سم‌الخط علمایی‌همچون ابن سینا و حمز ة اصفهانی وخواجهٔ‌طوسی و نطنزی تا ییدکر ده اند و حتی بر ا ی‌آن شکل خا ص یعنی فاء با سه‌نقطه وضع کرده اند .

---

(۱) وزن شعر فارسی (ص ۱۲۰) چا پ‌تهران .

(۲) همان اثر ،ص (۱۱۸) .

۲ ـ یقیناً این صوت در تلفظ مردم تا آن زمان وجود داشته است، که دانشمندان مو صوف ا ز آن یاد کرده‌اند وبلحاظ اینکه رسم‌الخط عربی در ز با نها ی دری، تر کی(۱) وغیره پذیر فته شده بو دتا دیرزمان اصوات خاص این زبانها را باحروف قریب‌المخرج آنها ضبط و قید میکر د ند مگر در تلفظ عین صوت را ادا مینمودند . مثلا (پ) ر ابنام (باء عجمی) یا (با ء د ری) و (گ) را (کاف دری) وغیره در کتب لغت ضبط مینمود ند یعنی بهما ن ر سم‌الخط عر ب مگر تلفظ آنر ا بشکل اصلیش ادا می کر دندواین را یک نوع هز وا ر ش می‌توان گفت .✿

۳ ـ در زبان عربی نیز این نوع ابدال وجود داشته است واکنون هم هست چنانکه (گ) د ری را بشکل (ج) می‌نویسند مگر آنانیکه با مخرج وصوت آن ـ آشنا یند آنرا بشکل خودش تلفظ می نما یند وازین قبیل ابدال درهمه زبانها می بینیم .در زبان عربی بعضی از مختصات بسیار قدیم در لهجه های عامیانه آن هنوز بر جای مانده ولی درشکل ادبی آن از دیرگاه متروك قرار گرفته است (۱)

۴ ـ زنده بودن صوت (V) در ز بان وخی ولهجه های نطنزی وقهرودی وغیره که هر کدام مشخصات بسیار کهن زبان آری را محفوظ داشته است و جو د این صوت را در زبان دری تا قرن چهار م حتی پنجم هجری اثبات می نماید .

وازدلایل متذکر ه معلوم میشو د که (V) باصوت خاص آن در زبان فرانسوی، د رز با ن قد یم آر ی هم موجو د بوده است واکنون آن خصوصیت را زبان وخی نیز نگه دا شته است .

شاه علی ا کبـــــر ـ پو هنمل پو هنځی ا د بیات و علو م بشری

---

(۱) در بارهٔ تلفظ اصوات مخصو ص ترکی ر ك: به مقاله: بقا یاي بعضی ازمختصات ترکی ... شمارهٔ ا ول سـال (۲۱) مجله ادب ص(۱۰۲).

✿ در تلفظ دری زبانان فیض آباد نیز این صوت وجود دارد: بابار افا گو یندو بی بی را فی: (باسه نقطه)

(۱) La grammaire Arabe تالیف ژیر ا ر لکنت چا پ سال (۱۹۶۸) پا ر یس ازسلسله نشرات «چه میدانیم ؟».

(c) ketabton.com: The Digital Library

دکتور سید مخدوم رهین

جنبه‌های غنائی در ادبیات ما

هیچ اثر حماسی درجهان نمی‌توان یافت که متاثر ازعناصر غنائی وغزلی نباشد . حماسه های مختلفی که از ادوار دیرین تانزدیك به‌زمان مادر زبان دری سروده‌شده نیز از این قاعده بیرون نیست .درین میانه آثار حماسی هرچه ازاصالت حماسهٔ های‌ملی‌بدورمی‌شودبه‌همان اندازه‌جنبه های‌غنایی آن زیادت میپذیرد .درین‌مقال‌ازمآثر وعوالم غنایی‌درحماسه های اصیل ملی ما نند شاهنامه‌فردوسی وگرشاسپ‌نامه‌اسدی‌سخن‌خواهیم‌راند .

داستان‌های‌عاشقانه شاهنامه وگرشاسپنامه‌آمیزه ای‌اندازیبان شکوه وجلال پهلوانی ، دلیری وشهامت وجوانمردی احساسات‌رقیق وصفای‌عشق‌وبه‌قول‌یکی‌ازصاحبنظران‌د رین‌داستان ها «تناوری‌ودلاوری‌پهلوانان وزیبائی ولطافت زنان وعواطف‌رقیق‌ودل وبازوي قوی بهم در می‌آمیزد واز میانه عظمت عشق‌به‌همان درجه از قوت آشکار می‌شود که‌طنطنه وشکوه پهلوانی ورزم آزمایی .»بیشتر داستان های‌عشقی‌شاهنامه به‌سودحماسه ملی تمام‌می‌شود وما‌ازین نظر داستان های‌عاشقانه این‌حماسه وملی وشاهکار جهانی رابدودسته تقسیم می کنیم:

بخش‌اول شامل داستان‌هایی‌می‌شود که‌مستقیماًباحماسهٔ ملی رابطه‌قایم کرده است‌و نتایج آن بنحوی برای تحقق بخشیدن به‌آرمان های ملی ومردمی کمك‌می کند،مانندداستان زال‌سیستانی ورود ابه کابلی که‌منجربه‌ظهوربزرگترین‌قهرمان‌حماسی مایعنی‌رستم‌زابلی‌می‌شودوداستان عشق بیژن‌و منیژه که‌ازیك سوي‌ستمگری‌وسنگدلی راآشکار می‌سازد واز دیگر سوی‌درپایان ما چرا شیر مرد بزرگ زابلستان یعنی‌رستم‌راوارد معرکه می‌سازدوصحنه‌داستان‌را پهنهٔ‌تدبیرو پهلوانی وهنر نمائی اوسی‌گرداند . عشق‌مالکه دختر طایر عرب که‌فتح حصار را برای‌شاپور آسان‌می‌سازد دلبستگی گلنار به‌ارد شیر در حقیقت راه را برای دست‌یافتن اوبر سریر جهانبانی‌می گشاید

(c) ketabton.com: The Digital Library

داستان عشق تهمینه سمنگانی ورستم زابلی تولد سهراب را بارمی آورد که بخش دیگری از داستان های پهلوانی واندوهناسه وتراژیدی جانسوز است. میوه عشق ووصلت گشتاسپ و کتایون پهلوان بزرگی است چون اسفندیار که جهان را از زشتی وبیدادی شودودین بهی را ترویج می کند. عشق کاوس به سودابه ازعوامل رهایی بخش آن فرمانروای بدخوی وکج خلق است از بند ها ماورا ن . برخورد گرد آفرید دختر زیباو باشهامت با سهراب که منجر به پیدایش عشقی ناپایدار در دل زود باور جوان گرم وسرد ناچشیده می شود ، نمایشگر روح قهرمانانه وشجاعت درزنان مبارزه جوی ونبرد آزماست بعدی که پهلوان جوان فریب خورده اززورباز وی اودرشگفتی می ماندویاداستان عشق جمود ختر فرمانروای زابل درگرشاسپ نامه که ازنسل آنان به چند پشت پهلوان بزرگی چون گرشاسپ بد نیامی آید .

نوع دوم داستان هایی است که ارتباط مستقیم بااصل موضوع حماسه ندارد مانند داستان عشقبازی بهرام گور وامثال آن . این گونه داستان های عشقی از یکسو چاشنی دلنوازی در لابلا حوادث حماسی وتاریخی دار دازجانبی نمایانگر روح راستی وشادمانی همگانی در زمان خاصی است.

داستان های عاشقانه یی که در شاهنامه وگرشاسپنامهٔ مستقیما باموضوع حماسه مرتبط است و درفرجام به صورتی سود حماسی دارد از ین قرار است :

داستان عشق زال و رودابه .

داستان عشق رستم و تهمینه .

داستان عاشق شدن سودا به برسیاوش .

داستان عشق بیژن و منیژه

داستان عشق مالکه دختر طایرعرب وشاپور

داستان عشق گشتاسپ ودختر قیصر روم .

داستان عشق کنیزك اردوان با ارد شیر .

داستان عشق جم ودختر فرمانروای زابل درگرشاسپنامه .

داستان عشق گرشاسپ ودخترقیصر روم درگرشاسپنامه.

داستان عشق سهراب وگرد آفرید.

داستان هائی از نوع دوم که ربط مستقیم باموضوع حماسه ندارد از ین قرار است:

داستان عشق شیرین وخسرو.

(c) ketabton.com: The Digital Library

داستان عشق بهرام گو ر ودختران آسیا بان.

داستان عشق بهرام‌و دختران برزین‌د هقان.

داستان عشق بهرام ودختر جواهر فروش .

ما ازمیانه همهٔ این هادو داستان‌را یکی ازنوع او ل‌ویکی از نو ع دوم به‌عنوان‌نمونه بر می گزینیم.

داستان عشق زال ورو دابه:

سام نریمان سپه سالار آریانا وفرما نرو ای ز ابل در روزگا رمنو چهر بود .وی سا ل ها در آرزوی‌داشتن فرزند انتظا رمی‌برد .سر انجام خداو ند به اوپسری بخشید که اند ام زیباوسالم ولی موهای‌سفید داشت .سام از دید ن چنین فرز ندی که در کو د کی پیر می‌نمود ر نجو ر شد واو را مایهٔ شرم وننگ دانسته دستور داد که کودك نوزاد را به‌جایی دور بیفگنند .

زال به چنگ سیمر غی افتاد .سیمر غ او را به آشیانه‌اش در کو ه البرز(واقع دربلخ) برد تاطعمهٔ بچه هایش گر دد.از قضا بچه های سیمرغ بااو انس گرفتند وسیمرغ را نیز برو شفقت آمد و اورا در کنا رفر زاندن‌خو دپر ورد . سال‌هابعداز ین‌سام خو ابی‌دیدواز زنده بو د ن‌فر زند مطمئن و با بز رگان ویخردان روانهٔ البر زشد .سیمرغ زال‌را نزد پدرش آورد و یکی از پر های خو د را به او داد تا هنگام ضرورت به آتش بیفگند واو را بیاری‌فر ا خواند.

سام‌از دیدن زال وبرز و بالای مردانهٔ اوشادمان شد و یز دان را سپا س گفت واز فر زند پو زش خواست وپیمان کرد که همهٔ عمر کاری بر خلاف خشنودی او نکند.

زال به کسب هنر واندوختن دانش پر داخت و دیری نگذ شت که کما ل یا فت .ر وزی برا ی تفر یح و تماشا باپهلوانان و نز د یکان خو یش‌از ز ابل به سوی کا بل براه افتا د .در کا بلستا ن مردی بنام سهراب که از تخمهٔ ضحاك بود فر مان می‌ر اند . وی مر دی کار دان و آ گا ه‌و پهلوان‌بود . مهراب در ان‌روز بدیدن زال آمد و باخود هدا یای نفیس و گرانبها آو رد وچون از ان جا بر گشت زال که ازو خوشش آمده بو دباسهتران وبز رگان زابل مهراب را ستودن گرفت واز شخصیت وبرزو بالای مر ز بان کا بل‌تعر یف کرد، یکی ازحاضرا ن اظهار دا شت ، سهر اب که او را (کابل‌خد ا میگفتند)دختری‌دار دبنام‌رودابه که د ر خوبرویی وشیرین ادایی وخو ش‌اند امی‌نظیر ندارد وچندان تعریف کرد که زال‌جوا نی‌ر و دابه را ندیده بر و دل‌باخت.

ازان طرف چو ن‌سهراب‌به کابل بر گشت‌ز ن‌زیباو خردمندش‌سیند خت‌از وپرسید که‌این فرزندسام‌با

(c) ketabton.com: The Digital Library

موی های سپیدی که دار دچگونه سر دي است ؟ باشهروشهرداری خو گرفته یا هنوزدر بندآشیانهٔسیمرغ است ؟ مهراب سردا نگی وزیبا رویی وشخصیت برازندهٔ زال راستود، رود ابه دخترمهر اب حاضر بو د و چو ن وصف پورسام را ازپدر شنید خودرا د گر گو ن یافت .

ندیمکان وپرستاران وسیلهٔ دیدار ز ال ورودابه ر افراهم کردند. درشب مو عود ز ا ل به پای ا یوان د ختر مهراب کابلی آ مد. رود ا به گیسوا ن پیچان خود را با ز کر د و از فرا زا یوا ن فروهشت وصدا ز د که دست از کمند زلف من بیاویز وفراز آئی. زال از کا ر رودابه به شگفتی ماند. کمند از دست غلام گرفت وخود را بربام رسانید . زال ورود ابه آن شب د رمحفل ا نس با هم پیما ن کردند که از مهر هم نگسلند وتا جان دارند دوستد ار هم باشند ،

زال دربارهٔ عشق خود به رودابه با بز رگان ونام آوران زابلی رای زد . گفتند که باید نامه یی بسه سام نر یمان نو شت و ا ز و دستو ری خواست.

سام از گرفتن نامهٔ زال رنجور شد، بیاد آورد که مهراب از تخمهٔ ضحا کاست ومنو چهر چنین و صلتی ر انخواهد پذیرفت ، زیر ا فرزند ی که ازین جوان سرغ پرورده وآن دختر ضحاك نژاد بیایدچگونه خواهدبود ؟ بانگرانی اختر شناسان را فرا خواند واز آنان پر سید که درراز آسمان بنگر ند وفرجام کاررابا ز نمایند.

اختر شناسان با شادمانی پاسخ آو ر دند که زال ودختر مهراب کابلی باهم به شادی خوا هند زیست وا ز ان د و ، جها ن پهلوا نی بز رگ با پیکر پیل وار وپنجهٔ شیربدنیا خو اهد آمد که همه خیر وخرمی خواهد آورد وریشهٔ بد سگا لان را از روی ز مین خو اهد کند . سام شادمان شد وفر ستادهٔ ز ا ل را به شا دی با ز گر دانید ونا مه امید بخش به زال نوشت وخود به نزدمنوچهر برگشت.

زال خشنو د گشت ونامهٔ پدر راتوسط زنی که بین او ,ود ختر سر ز با ن کابل خبر می آ ورد و می برد به رود ابه فرستاد . سیندخت مادر رودابه ازعشق دخترش به زال و نامه سا م آ گاه شد و ماجرا را به مهراب حکایت کرد .مهراب به خشم آمد ، نخست درصد د کشتن د ختر بر آ مد ولی سیندخت او را از ین کار باز داشت .مهراب نگران بود که اگر منو چهر ازماجرا آ گاه شود شاید بخاطر تضادهایی که میان او ودو دمان مهراب است خشمگین شده به کابل سپاه فرستد. ازان جانب منو چهر ا ز قضیه آگاهی یافت وابراز نگرانی نمود که فرز ندی که از ز ا ل و ر ودابه

(c) ketabton.com: The Digital Library

بد نیا بیا ید شاید آیین ضحاك را تازه کند وجهان را به ویرانی بکشاند .پس‌سا م ر ا با سپا هی بسیج کرد وبه جنگ مهراب فرستا د .

این‌خبر به گوش زال رسید،سخت پیچان شد وخروشان به نزد پدر آمد که هر که بخوا هد بامرزبان کابل بجنگد نخست‌باید سر سرا ازتن جداساز د:

همی گفت اگر اژ د های دژم بیاید که گیتی بسوزدبه‌دم

چو کاباستان را بخواهد بسو د نخستین‌سرمن‌بایددرود

سا م چا ر ۀ کار را دران دید که نامه‌یی‌به‌منوچهر بفرستد .این نامه را زال باخود برد. د ر نتیجه‌منو چهر باازدوا ج زال‌و ر و دابه‌سو افقت کر د .،زال‌زر بادی‌شادسا ن‌نز د سام‌بر گشت و هردو تن‌با بزرگان‌زاباستان‌به کابل ر فتندوعرو سی‌زال‌ور ودابه‌بطر زباشکوهی‌در کابل برگزارشد .

مدتی برین گذشت .رودابه بار دارشد واو را درد زایمان رنجه داشت .فریاد زد که آنچه درشکم دارم کودك نیست سنگ یا آهن است . پندارم که درین بارد ار ی اجلم فرازآ ید :

همانا زما ن آمد ستم فرا ز و ز ین‌بار بردن نیا بم جو از

توگو یی‌به‌سنگستم آگنده‌پوست و گر آهن است‌آنکه‌نیزاندروست

سر انجام سیمرغ بیاری شتافت و تجویز کرد که پهلوی رو د ابه را بشکافند و با عمل جرا حی کودك‌را بیر ون آورده‌برجای زخم پرسیمرغ را بما لند تابه‌حال اول برگردد .رودابه را با شرا ب مست کردند وپهلو یش را شگافته کودك را بیرون آوردند.

یکی بچه بد چو ن گوی شیر فش به‌بالا بلند و بدیدار کش

شگفت اندرو مانده بد مرد وزن که نشنید کس بچۀ پیلتن

این کودك شیر فش بود که بز رگترین‌قهر مان‌شا هنامۀ‌فر دوسی‌جهان پهلوان‌رستم‌داستان‌گردید. داستان عشق‌زال‌و ر و دابه پیو ند عمیق‌با مو ضوع حما سۀ ملی وقهر مانی‌دارد .شگفتی های بسیا ری دست به دست هم می‌دهند تا قهرمانی چندان‌بز رگ وبا شکوه که در پهنا ی ا سا طیر بی‌نظیر است‌چشم‌بدنیا می گشا ید . باشند گان آر یانا را دربرابر دشمنان ومهاجمان متجاوزیا ر ن می کند . پشت وپناه ومحبوب مردم‌و خدمتگزار صد یق ووفادار آنا ن است . در برابر هر خطری سینۀ خود راسپر می سازد .تااو زنده است‌شر وپلیدی ونابکاری را مجا ل کاری نیست .اوپهلوان

پهلوانان ومرد مردان‌وشیر مرد ، است که مادر روزگار نظیر او راندیده است. پسندیده‌نیست که چنین شیر مردی مانند سایر افراد از پدر ومادر معمولی بدنیا بیاید .از ین روی است که پدر او جهان پهلوان دستان زال از کودکی بادیگران فرق دارد ،سیمرغ او را می پرورد ، در آشیانهٔ این پرندهٔ تنومند اساطیری بزرگ می شود ،ما درش از دودهٔ ضحاك است ؛ همان مردی که اهریمن او را بفریفت وبرشانه ها یش دو مار خطرناك رویاند .این دختر شخصا هم خارق العادگی دارد.گیسوانش‌را می گشاید واز ایوان پدر فرومی افکند تا معشوق‌بدان چنگ زند وخود را برفراز کاخ رساند .هنگامی که رستم درشکم مادر بسرمی برد غیر از کودکان عادی بود .مادر به آسانی نمی توانست اورا حمل کند. بدنیا آمدنش از طریق شگافتن پهلوی مادرش ویا وری سیمرغ در ین امردلیل دیگری بر فوق‌العاده‌بودن وغیرعادی بودن ولادت اوست .پدرش اهل نیمروز است ومادر از کابل . دوانسان فوق‌العاده ازدو شهر افسانه یی به‌وصل هم‌می‌رسند و ثمرهٔ عشق با شکوهشان رستم جهان پهلوان است.

اما نمونهٔ نوع دوم داستان هاي مذکور داستان عشق خسرو وشیرین است .

خسرو در ایام زندگی پدر از میان دختران مهتران به شیرین عشق می ورزد.چون بر جای پدر نشست مدتی در کشاکش جنگ بابهرام چوبین گذشت و به امور دیگر .خسرو از شیرین غافل ماند اما شیرین هنوز او رادوست داشت‌و در فراق‌اوگریان ونالان‌بود . روزی‌خسرو قصد نخچیر کرد ، شیرین از رفتنش آگاه شد ، جامه رنگین پوشید وصورت آراست وبرسر راه خسرو ظاهرشد . درحالی که نرگس نازپرورش برارغوان رخساره اشک می با ریدپیوند عاشقانه و خاطرات گذشته را بیاد او آورد.خسرو بیاد عشق پارینه افتاد و آب‌در چشمانش‌جمع شد اورا به‌مشکوي‌زرین فرستاد وبه‌عقدخود درآورد .

شیرین ابتدادرشبستان ناشادبودچراکه میل‌خسرو همه‌بسوی‌مریم دختر قیصر روم بود . سرانجام‌حسادت‌چنان‌در اواثر کرد که‌نهانی‌مریم رابه‌زهر هلاك کرد ودل خسرو جز خودش دیگری را جا نگذاشت .

همینکه بخت با خسرو در افتاد وشیرویه‌فرزندش بر وچیره شده پدر رابه زندان‌افکندو به پاي‌محاکمه کشانده به‌قتل رسانید ،پیغامی‌درشت به شیرین فرستاد که‌ای‌زن جادوگر همه

(c) ketabton.com: The Digital Library

گناه‌ها به‌گردن‌تست .توبودی که‌خسرو رابیر اه‌ساختی . دیگر چنین باناز و غرور در ایوان‌منشین و برای دیدار ما به‌درگاه بیا . شیرین برآشفت و پاسخ تند فرستاد :

چنین‌گفت کان کس که‌خون‌پدر بریزد مبادا ش با لا و فر

نبینم من آن بد کنش را زدور نه‌هنگام ماتم‌نه‌هنگام‌سور

بالاخره به اصرار بزرگان وپیران جهان‌دیده شیرین به‌بارگاه شیرویه رفت‌ودرحالی که‌جامه سیاه سوگواری بر تن داشت در پس پرده نشست . سخنان بسیار ردوبدل‌شد در پایان‌شیرویه‌به او پیشنهادازدواج کردووعده های‌نیکوداد . شیرین درحالی که قلباً از شیرویه‌متنفر بود ، پاسخ داد که‌میپذیرم بدان‌شرط که‌هرچه از مال دنیاوخواسته دارم‌ازمن‌نگیری‌شیرویه پیمان کرد و خط نبشتند.

شیرین برگشت وهرچه‌داشت‌بصدقه‌داد وبندگان‌را آزاد کرد تاپاداش این کردار های نیکو روان‌خسرو راشاد گرداند سپس‌به‌شیرویه کس‌فرستاد که‌اگر دستوری باشدبه دخمهٔ خسروبروم و برای‌آخرین‌بارجسد آنرابینم‌شیرویه‌موافقت کرد.شیرین بدرون‌دخمه‌رفت‌ویه سرداد،رویش را بروی‌خسرو نهاد و ازگذشته‌سخن‌گفت‌ودست‌فراکرده، زهرهلاهل راکه‌باخود آورده بود بردهان‌نهاده‌فرو بردوهمچنان‌که‌رخ برخ خسرونهاده بودجان‌شیرینش‌از تن‌بدرشد .

بدیوار پشتش نهاده‌بمرد بمردو زگیتی ستایش ببرد

داستان خسرو وشیرین‌پیوند خاصی باموضوع حماسه ندارد واهمیت آن بیشتر در باز نمودن علاقه‌یی است که‌شیرین وخسرو به‌هم‌دارند وباز نمودن‌تاثیری که‌این‌زن‌زیبادر زندگی‌خسرو وفرزندش‌شیرویه داشته است .

داستان‌خسرو وشیرین درمنظومه‌نظامی‌یک‌رومان‌مستقل‌ومفصل‌است در حالی که‌فردوسی به‌مناسبت شرح روزگار وکارنامهٔ‌خسرو ازآن‌یاد کرده‌است.این‌داستان‌عشقی‌در اثر فردوسی که‌حماسه‌است و در اثر نظامی که‌یک‌منظومهٔ‌دراماتیک‌است‌فرق‌هایی‌دارد .

در خسرو وشیرین نظامی شیرین‌خودبه‌فرمانروایی‌می‌رسد . خسرو پس ازشنیدن‌او صاف او بیقرارمیشود . نظامی داستان عشق‌این‌دورا از ابتدای کارشان بازمیگوید وفردوسی‌تقریباً‌از نیمهٔ آن سی آغاز د.علت‌آن‌هم‌این‌است که‌داستان این‌عشق‌فرع کارفردوسی است‌درصورتی که نظامی این‌عشق‌را محور اصلی‌یک شاهکار غنایی‌داستانی‌قرارداده است .

در مورد کشته‌شدن خسروبدست شیرویه فردوسی می‌گوید که‌دراثرفشار بزرگان‌وسرشناسان شیرویه‌مجبور به کشتن پدر شدوسردی که در منظر راماسور کشتن او کرد.

در منظومهٔ نظامی‌چنین نیست. خسرو به‌فرمان فرزندش‌به‌زندان‌افتاددریکی‌ازظلمانی‌ترین‌شب‌ها که خسرو زولانه به پادر کنج زندان خوابیده بود، شیرین محبوب زیبا وهمسر دلارامش که تاآخرین لحظهٔ زندگی در کنج زندان نیز او را تنها نگذاشت درین‌شب سیاه نیز در کناراو غنوده بود. نزدیک نیمه شب مردی دیوسیرت از روزن زندان خود را بدرون افکند وباتیغی آخته به‌نزدیک خسرو آمده خنجر را در جگرگاه او فرو برد وشمعی راکه در کنار بالین خسرو می‌سوخت خاموش نموده خود باسرعت از همان روزن فرار کرد. آن ضربت جگرسوزخسرو را از خواب بدر آوردخون، در کنارش موج می‌زد، گلویش خشکی می‌کرد وبسختی‌تشنه بودوشیرین در کنار او درخواب:

به دل گفتا که شیرین را ز خوش‌خواب　　کنم بیدارو خواهم شربتی آب
دگر ره گفت با خاطر نهفته　　که‌هست‌این‌مهربان شب‌ها نخفته
چو بیند بر من این بیدار وخواری　　نخسپد دیگر از فریاد و زاری
همان به کاین سخن ناگفته باشد　　شوم من مرده و او خفته باشد
به تلخی جان چنان داد آن وفادار　　که شیرین رانکرد از خواب بیدار

خون گرم خسرو تاکنارشیرین رسید واو راازخواب بیدار کرد. با پریشانی وسرآسیمگی به‌خسرو نگریست وجسد سرد وبیجان او را در کنار خود یافت.

روزی که‌جنازهٔ خسرو رابه دخمه بردند شیرین بدنبال جنازه می آمد و خود را عروسانه آراسته بود:

نهاده گوهرآگین حلقه در گوش　　فگنده حلقه های زلف بر دوش
کشیده سرمه ها در نرگس مست　　عروسانه نگار افگنده بر دست
پرندی زرد چون خورشید بر سر　　حریری سرخ چون ناهیددر بر

در آن روز هرکسی شیرین را می‌دید همان می‌کرد.این بانوی زیبا که روشنایی جان خسرو مقتول بود «زبهر مرگ خسرو نیست غمگین»، شیرویه نیز که پس از کشتن پدر پنهانی ازو خواستگاری کرده بود در دل می‌پنداشت که شیرین وی را دوست می‌دارد وبه خاطر او خودش را آراسته است.

شیرین با جنازهٔ خسرو بداخل گنبد آمد، درواز ه‌را ازدرون بست و در رحالیکه دشنه بی‌در دست داشت به‌نزد یك کالبد بیجان رفت و بر زخمی که خسرو بر جگرگاه خورده بود بوسه‌زد:

بدان آیین که دید آن زخم ماریش همانجا دشنه‌یی زد برتن خویش
بخون گرم شست آن خوابگه را جراحت تازه‌کرد اندام شه را
پس آورد آنگهی او را درآغوش لبش بر لب نهاد و دوش بر دوش

شیرین پس از آنکه جگرگاه خود را در بدوخود را به آغوش خسرو افکند،باهمهٔ توان خود فریادی چنان برآورد که مردمی که در بیرون دخمه بودند آواز او را شنیدند:

بزرگان چون شدند آگه ازین راز برآوردند حالی یکسر آواز
که احسنت ای زمان وای زمین زه عروسان را به دامادان چنین ده

طبیعت نیز آن روز از دیدن چنین جانسپاریی دگرگون شد:

برآمد ابری از دریای اندوه فرو بارید سیلی کوه تا کوه
زروی دشت بادی تند بر خاست هوا را کرد با خاك‌زمین راست

ماجرای خود کشی‌شیرین در داستان شیرین‌نظامی تا سرحد کمال شورانگیز است‌وحق آن است که پایان چنین منظومهٔ زیبایی که به طبع رسای استادی چون نظامی سروده شده می بایست‌چنین‌باشد.

کیفیت عشق درشاهنامهٔ فردوسی:

عشق های شاهنامه باوجود صراحت وآشکاری معصومانه وپاك است. به گونه‌های‌مختلف بوجود می آید وجز دریکی دومورد همه جاروح صداقت ووفا و استواری وپایداری درعهد و پاکیزگی وصفا به چشم می‌خورد.

این عشق ها گاهی‌ازطریق‌شنیدن اوصاف طرف مربوطه در دل زنان ومردان شاهنامه ایجاد می‌شود .یعنی عاشق معشوق رانديده به اودل می بازد .در داستان زال و رودابه همینکه زال وصف زیبایی رودابه‌رامی شنود دل دربرش تپیدن می گیرد . رودابه نیز هنگامی که از زبان پدر وصف‌زیبایی زال را می‌شنود حالش دگرگون می‌شود ورنگ رویش گلگون‌وزمانی که‌ندیمه های‌رودابه از نزدزال‌بر می گردند رودابه از ایشان می‌پرسد:

که‌چون بود تان کار باپور سام　　بدیدن به است اربه آواز و نام؟

وچون ندیمگان پاسخ می دهند» که سردی است مانند سرو سهی «واز فر وزیب اوسخن به‌میان می آرند رودابه‌بیشتر مفتون می شود وآرام وهوش وخور وخو اب‌را ازدست می‌دهد.

بیژ ن به‌صراحت به دایهٔ‌منیژ ه می گو ید که چون‌وصف‌دختر افر اسیا ب راشنیده بدیدار اوآمده است. اما منیژه که از دوربیژ ن را می‌بیند ازو خو شش می آید وچون د ایگا ن از نزد بیژ ن پیش او برامیگر دند و شکل و شمایل بیژ ن‌ر ابیان می دارند آ تش‌او افروخته‌تر می شود .

تهمینه دختر فرمانر وای‌سمنگان‌هم قبلا رستم زابلی راندیده تنها نام ونشا ن ومرد انگی و زور بازوی او را شنیده بود .گشتا سپ فرزند لهر اسپ بلخی نیز از ز بان دونفر رهگذر وصف ز یبایی کتایون راشنید ه وهوس وصال او در دا ش افتا ده ا ست.

ازعشاق‌شاهنامه که‌معشوق‌را از دور می‌بینندودر او لین‌دیدار عاشق‌می‌شو ند مالکه ا ست‌دختر طائر عرب که از درون دژچشمش بر شاه پور می افتد ودلش از دست می شود .

از جملهٔ عاشقا نی که از نزد یك معشوق را می بینند ودل می‌بندندسودابه است.

همانطور که گفتم عشق های شا هنامه پاك وبی ریا وعریان است .عاشق اگرچه زن باشدبه صراحت و بی پرده اظها رعشق می کنداما نا ممکن است که‌تن‌به آ لایش دردهد. درمیان همهٔ زنانی که درشاهنامه عاشق می‌شوند تنها سودابه است که‌چشمان شسته از شرم دارد وهوسباز وپلید وناپار ساست.

عریا نی زنان درشاهنا مه بدان معنی نیست که این زنان بی‌حیا و چشم سفید وآ لوده با شند بلکه صراحت آنان نا شی‌ازصفا وپا کی واعتقاد شان نسبت به عشق است والا ا ستا دسخنگوی ما بیشتر از خوبر ویانی سخن می گو ید که« بسر شتشان‌ایزد از شرم وناز «ودر همه جا آواز نر م وآهستگی وشرم‌و آزرم زنان‌را می ستا ید .

صر احت زنان دلداده درشا هنامه بحدی ا ست که تهمینه زیبا روی سمنگا نی ـ نیمه شبی‌به بالین ر ستم جهان پهلو ا ن ز ا بل ر فت و چو ن پهلو ان علت آمد ن او ر ا جو یاشد به‌سادگی وصراحت اظهار د اشت :

(c) ketabton.com: The Digital Library

یکی اینکه بر تو چنین گشته ام خرد را زبهر هوا کشته ام
ز دیگر که از تو مگر کرد گار نشاند یکی کودکم در کنار

زنان شاهنامه وفادار و مهربان و شکیبا بر رنج و دوری معشوق‌اند و حاضر اند بخاطر معشوق هر نوع خواری و بیچارگی را تحمل کنند. نمونهٔ این فداکاری بزرگ کردار منیژه است که بخاطر عشق بیژن همه چیز را از دست داد و از کاخ افراسیاب به کوی و برزن افتاد و کار بیچارگی او بجایی کشید که دست به گدایی برد و ازین طریق نانی بخورو نمیر برای خود و معشوق افتاده در چاه، بدست می آورد.

همینکه رودابه را پرستندگان او ملامت کردند که چرا دل به زال سپید موی داده است درحالی که بزرگترین مردان عالم آرزومند وصل اویند رودابه برآشفت که دست از من بدارید که «نه قیصر بخواهم، نه خاقان چین»:

به بالای من پور سام است زال ابا بازوی شیر و با برز و بال

فرنگیس پس از شهادت سیاوش چه‌فداکاری ها که نمی کند. وی تا آخر عمر شاهد جدال طولانی اهل آریانا زمین با پدر و کسان خویش است و موقعی که فریبرز توسط رستم از و خواستگاری می کند بخاطر دلخوشی کی خسرو با وجود عدم تمایل قلبی حاضر می شود با برادر شوهر جوانمرگ و نامراد خود ازدواج کند.

عواطف انسانی زنان شاهنامه و حساسیت و عواطف پاك و بخردی، و ازجانگذشتگی آنان در موارد مختلف آشکار است.

رودابه همینکه خبر مرگ رستم را می شنود مدتی جنون او را فرا می گیرد. ازان‌پس برای همیشه دستخوش آرامشی آمیخته با افسردگی می شود.

تهمینه‌زن رستم پس از شنیدن خبر مرگ فرزند نوجوانش سهراب چنان بیتاب می‌شود و غم واندوه بر و چیره می شود که بیش از یکسال زنده نمی ماند.

گردیه خواهر بهرام چوبین خردمند و دانست و از اولما جرای سرکشی بهرام او را پند می دهد و تلاش می کند تا براه راستش هدایت کند.

شایدفداکاری و از خود گذشتگی‌شیرین درمیان زنان عاشق در شاهنامه کاملا منحصر بخودش‌باشد، او بود که بجای‌پذیرفتن زندگی مشترك‌باشیرویه که‌وارث‌همه چیز پدر بود خنجر بران را برگزید و در تن خویش فرو برده بعد ازمرگ نیز به اوونادارماند.

عاشقان شاهنامه صبور و شکیبا یندو چون هر کدام پهلوانی نامدار و جنگاور ی چیر ه دست اند با وجود رنج کشیدن در عشق مانند قهرمانان عشقی در آثار دیگر گریه و ناله راه نمی اندازند. از ین لحاظ نه تنها عشاق شاهنامه از قهرمانان دلداده یی چون لیلی و مجنون بی نهایت فرق دارند بلکه از عرالم عاشقانه یی که در رومان هایی شبیه و یس و رامین دیده می شود نیز بدورا ند. در همهٔ شاهنامه تنها زال است که در عشق دختر زیبا روی کابلی گریه و شیون راه انداخته است و به پدر می نویسد :

من از دخت مهراب گریان شدم چو برآتش تیز دریان شدم
ستاره شب تیره یارمن است من آنم که دریا کنارمن است

که مسلم است این زار نالگی ها برای آن است که جهان پهلوان سام نیرم باازدواج او و رودابه کابلی مخالفت نکندو به این وسیله است که می‌خواهددل پدر را برسر رحم‌آرد.

پهلوانان دلداده در شاهنامه وظیفهٔ ملی را برعشق زنان مقدم می‌شمارند با این وضع را در مورد سهراب می بینیم که چگونه به گردآفرید دل می دهد و با زچگونه پند را یزن دلسوز را می پذیرد و ازو تشکر می کند که وی را به حقیقت وظیفه اش آگاه کرده است.

در ین حماسه بزرگ مردان عاشق با دلدار خود نوکرمآبانه و بنده‌وار طرف نمی‌شوند و شرافت و بزرگ منشی سر بازی و پهلوانی رافدای خواهش دل نمی کنند. جسور و متهور و در عین حال متین و سنگین وآرام اند و حقا که قهرمان حماسه در عشق باید بدینگونه باشد.

داستان دلدادگی گشتاسپ و دختر قیصر روم را بخاطرآرید. گشتاسپ راه دوری را در طلب او می پوید اما هرگز ناله و فریاد وآه و زاری زنانه سر نمی دهد وهمه جا متانت مردانه و صناعت پهلوانی خویش را نگه‌می دارد. آنگاه رامین را ببینید در (ویس و رامین) که چگونه جای خلوت می جوید تا دوراز چشم مردم در عشق ویس گریه کند :

همیشه جای بی انبوه جستی که بنشستی به تنها یی گرستی

و یا درجای دیگر :

به ناله دل چنان از تن بکندی که بلبل را ز شاخ اندرفکندی
به گونه اشک خون چندان بر اندی که از خون پای او در گل بماندی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ورامین خود می‌گوید :

به شبگیران چنان نالم به‌زاری — که بلبل بر گلان نوبهاری
سحرگاهان چنان گریم به تیمار — که ابر دی مهی بر شاخ کهسار

• • •

به گور خسته مانم در بیابان — بدل‌بر خورده‌زهر آلوده پیکان
به شیر تند مانم پوی پویان — خروشان بچهٔ گمگشته جویان
به طفل خرد مانم دلشکسته — هم از مادر هم از دایه‌گسسته

وقتی که دایه رامین را بخاطر عشق گناه آلود او به زن پرادرش و ویس سرزنش می کنند و حاضر نمی شود پیغام پنهانی او را به ویس برساند :

چو بشنید این سخن رامین بیدل — ز آب دیده کردش خاك پرگل
زسختی گریه اندر برش بشکست — شکنج گریه گفتارش‌فروبست
هم ازگریه بماند و هم زگفتار — بران بخشای کاو باشدچنین زار

زنان شاهنامه نیز درعشق صبور و قانع اند. تهمینه‌تنها شبی را در کنار رستم بسر می برد و فقط یکبار ازآغوش جهان پهلوان میوهٔ عشق می‌چیند ودیگرتا آخر عمر تنها ست وهیچ مردی به‌او دسترسی ندارد.

حالا ویس را با اوبسنجید که پس از نه ماه زندگی پرشادمانی بار امین‌در دژ راشگست‌چون برادرش از راز آنان آگاه می‌شود رامین پس از خوشگذرانی نه ماهه از ان‌جا فرار می‌کند. در بین زمان‌این دوچنان‌ازدوری هم‌می‌نالند که‌پنداری‌تا کنون یکبار هم‌به‌وصل هم‌نرسیده اند. هنگامی که موبد رامین راباخود ازمرو بدرمی برد ، و یس از شنیدن این خبر بسختی غمگین می شود وبا وجودی که‌شب ها وروز های‌متوالی راباو خوش گذرانده‌است‌با زهم‌ناله‌سرمی‌دهد:

چوفردا راه برگیرد سرای — که رخشش پاك بر چشمم نهد پای
غریوان‌بادل‌سوزان همی گفت — نوای زار بر نادیدن جفت
چرا تیمار تنهائی ندارم — چرا یاقوت برروییم نبارم
دلی‌خوکرده‌درشادی‌ودرناز — کنون چون کبك‌شددرچنگل‌باز

پهلوانان شاهنامه هیچگاه‌با دیدن عکس کسی ویا خواب‌دیدن دل‌نمی بازند.

درآثار حماسی متأخرکه اصالت شاهنامه را ندارندچنین حالتی بسیار به‌چشم می خورد .چنانچه

درسام نامه اثر خواجو سام بادیدن تصویر دختر فغفور چین به او دل می بازد ودر طلب اوراه دور ودرازی را به سوی چین در پیش می گیرد .

سامنامه که از آثار متأخر حماسی است تأثیر بسیاری از داستان های عشقی غیر حماسی وحتی منظومه هایی چون لیلی و مجنون پذیرفته است وقهرمان حماسی خواجو بی ازا نکه بداند چنین کاری درخور مقام قهرمانی اونیست درغم عشق مجنون صفت سربه بیابان می زند و درغلبات شوریدگی وشیدایی بادام و دد انس می گیرد . درحالی که قهرمانان شاهنامه هدف های بزرگ ملی وانسانی دارند .عشق درحاشیهٔ زندگی پهلوانی آنان قرار دارد . مناعت نفس آنان هم بیشتر از آن است که تمام مسؤلیت های زندگی رافراموش کنند وبه جهت خواسته دل سربه کوه و بیابان بزنند . اینان چنان متعهد اند که درموقع حساس که باید به فکر مردم وسرزمین خود باشند حتی از اندیشیدن به عشق نیز خود داری می کنند .

سهراب جوان است وحساس وزیبا روی. درمحاصرهٔ دژسپید دختری خوبروی چون گرد آفرید خودرا به جامهٔ مردان می آراید وبه جنگ می آید.سهراب پس ازنبرد نسبتةً طولانی برودست می یابد .چشمش به رخسارهٔ نازنین دختر می افتد واز و خوشش می آید . می خواهد او را به صورت اسیر باخود به لشکرگاه ببرد .دختر به او می گوید. اگر سرانزدلشکرت اسیر ببری هم آبروی من خواهد ریخت وهم از آن تو .زیر ابر توخواهند خندید که پس از کشمکش وجا نکنی بسیار توانستی در جنگ بریك دختر پیر وزشوی .اما اگر سرایله کنی که بدرون دژسپید بروم در حصار را خواهم گشود .آن وقت هم دژسپید نصیب تو خواهد شد و هم من از آن تو خواهم بود .سهراب می پذیرد ،دختر بدرون دژ می رود ودر رامی بندد وبرفراز دژ می آید .سهراب جوان را می بیند که بابی صبری منتظر باز شدن در قلعه است . ازفراز قلعه با تمسخر می خندد و خطاب به سهراب می گوید:

چرا رنجه گشتی چنین با زگرد　　هم ازآمده هم زدشت نبرد

سهراب عصبانی می شود ،سوگند می خوردو تهدیدمی کند:

که این باره باخاك یکسان کنم　　ترا ای ستمگر بدست آورم

چو بیچاره گردی وپیچان شوی　　زگفتارهرزه پشیمان شوی

(c) ketabton.com: The Digital Library

دختر ازخشم وتهدیداو پروانمی کندو او را بیشتر بیاد مسخره‌می گیرد:

چنین رفت وروزی نبودت زمن بدین دردغمگین مکن خویشتن

سهراب می بیند که روز بیگاه‌شده ، برمی گردد تا فردا پگاه با لشکر به سراغ قلعه و دختر سرکش وگستاخ برود .گرد آفرید که تاب مقاومت در برابر حملهٔ فردای سهراب راندارد همان شب نامه یی به بزرگان آریانا می فرستد و از هجوم تورانی ها خبر می دهد وخودنیمه شب از قعله فرار می کند.

پگاه فردا که سهراب قعله‌را میگشاید هر چه‌جستجو می کنددختر را نمی یابد .سهر گردآفرید سخت دردلش کارکرده و پشیمان است که چرا آن آهوی پلنگ افگن را به این آسانی از دست داده است:

بناگاه پنهان شد آن دلربا شدم من بداغ غمش مبتلا
ندانم چه کرد آن فسونگر به من که ناگه مرا بست راه سخن
به آن‌رزم وآن‌روی، آن گفتگوی نبینم دگر لبری همچو اوی
همی گفت‌و می‌سوخت ازغم بسی نمی خواست‌رازش‌بداند کسی

هومان مشاور ودوست نزد یک سهراب است .بفراست درمی یابد که‌پهلوان جوان وساده دل زخم عشق‌خورده است، سر زنشگرانه‌اورانصیحت‌می کند که‌دست ازعاشقی‌بردارکه وظایفی بالاتر ازین‌دارد.پهلوانان بزرگ‌نباید بدین‌گونه دل‌از دست دهند:

فریب پری پیکران‌جوان نخواهد کسی کاو بود پهلوان

بزرگان آریانا راکه بزودی به جنگ تورانیان خواهند آمد نام می‌برد وبه‌سهراب می‌گوید :

تو ئی‌مرد میدان این سروران چه کارت به عشق پری پیکران
بدل سرد کن‌مهر شوخان شنگ که فردا نمانی‌زمرد ان جنگ

سهراب‌نصیحت‌او را می‌پذیرد وفکر گرد آفرید خوبروی را از سر بدر می کند و دوست غمخوار را سپاس می گوید :

ازان‌گفته سهراب بیدار شد دلش بستهٔ بند پیکار شد
بگفت ای‌سرنامداران چین بگفتا رخوبت هزارآفرین
شداین‌گفت‌تو دار وی‌جان‌من کنون‌باتو نوگشت پیمان‌من

(c) ketabton.com: The Digital Library

فردوسی مانند فخرالدین اسعدونظامی ودیگران ازسوراخ کلیدبه‌خلوتگاه عشاق خیره نمیشو د و هرگه‌عاشق ومعشوقی بهم‌برسند استاد سخنگوی‌جزئیات عشقبازی‌آنان‌را بیان‌نمی دارد .مثلاد ر موضوع معاشقه زال ورودابه فقط به‌گفتن این‌نکات اکتفامی کند :

گر فت آن‌زمـان د ست دستا ن بـد ست　　بر فتند هـر د و بکـر د ا ر مست
سو ی خا نه ز ر نگا ر آ مـد ند　　بد ا ن مجلس شا هوار آ مد ند
شگفت اند ر ا ن ما ٠ بد ز ا ل ز ر　　بدان ر و ی وبالاوآ ن سوی و فر

تاآنجـا کـه:

ز دید نش ر و د ا به می نا ر سید　　بد ز د ید ٠د روی همی بنگر ید
همی بو د بو س و کنا ر و نبید　　نگرشیر کا و گـو ر ر ا نشکر یـد

گویند ٠آگا ٠ است که‌صرف‌نظر از عدم لزوم اخلاقی‌بیان دقیق حالات‌عشقبازی‌ووصل‌دو دلدا ده نگفتن‌وبیان نکردن آن‌هیچ‌لطمه یی به بیان کلی وبافت داستان نمی‌زند .ازدیگرسونگفته‌نیز پیدا است عاشق‌ومعشوقی چگونه با هم عشقبا زی می کنند .همچنان که‌لزو می‌ندارد نان خو ر دن قهرمانی به‌تفصیل بیان‌شود که چگونه دست به‌غذا بردو چگونه‌غذار اجو ید، مگر اینکه بیا ن این گونه‌بدیهیات‌خاصیت‌القایی‌بخصوص داشته‌باشد،چنانکه‌دراولین بر خوردویس‌ورامین‌می‌بینیم .

شبلی نعمانی می‌گوید که«قاعده شعر ای‌شر ق بطور عام این‌است که‌در طی‌بیان‌یك‌دا ستان وقتی‌به‌سوضو ع حسن‌وعشق‌می‌رسند‌عنان‌اختیار رااز کف‌داده‌بدرجه‌یی آن‌رابسط‌وآب‌وتاب‌می دهند که‌فرسنگ‌هاازمتانت وتهذیب دو رمی‌افتند .(شعرالعجم-ج۱-ص.۱۲۰)

خوشبختانه در آثار حماسی اصیل‌مادرهیچ موردی‌منظره‌عر یان‌عاشقانه‌دید ه نمی‌شود.در تمام مجالس دلدادگان روح طرب‌وکامرانی وکامجو یی دیده می‌شود،چنا نکه‌دل‌خوا ننده‌بی‌اختیا ربه وجد می‌آید اماگوینده در لحظات حسا س‌عاشقان‌مزاحمشان‌نمی‌شود وبه‌آنان‌چشم‌نمی‌دوزد. مثلا در داستان بیژن ومنیژه فردوسی‌نشستگاه‌آن دوراوصف‌می کند.پرستندگان در پیش‌آنان‌ایستاده اند وبر بط می‌نوازندوچنگ‌می‌زنند.ز مین ر ابادیبای‌طاوس‌رنگ فر ش کرده‌اندوبر رو ی‌د یبا د یبا ر پراگنده اند .سراپرده را با نواع جواهر چون‌یاقوت‌و ز ر آرا سته اند .

بوی خوش‌عنبر مشك د ر فضاپیچیده وباده کهن‌درد‌ماغ بیژن‌نهایت‌اثر کرده‌است . در ین‌جا

(c) ketabton.com: The Digital Library

فقط یك‌بیت دیگرمی‌آوردوآن بازگوینده تمام‌حالات‌عاشقانه آنان است :

سه‌روزو سه شب شا د بو د ه بهم گر فته بر و خوا ب مستی ستم

شیون‌وزاری:

شیون وزار بی که‌فردوسی هنگام مرگ یا کشته‌شدن‌پهلوانان محبوب سرمی د هد نما یشگر عواطف عمیق انسانی وتوجه‌منفکرانه او به‌گذشت زمان‌وروشنگرنوعی‌تسلیم‌آمیخته‌به اندوه‌ا ست در برابر مر گ‌ـفاجعه‌بزر گی که‌همیشه آدم‌هادر برابر آن بیچاره‌وناتوان وحقیراند.ایرج‌بدست دو برادر ناجوانمرد وستمگر خودشذبو حانه‌بقتل می‌رسدوآنجا که‌فردوسی‌آخرین‌لحظات‌آ نجو ان پارساومردم‌دوست را بیان‌می کندوازپاافتادن آن‌سهی سرو کیانی‌راشرح می‌د هد. درپایان‌ازدست دنیا وناساز گاری اوباپرورده گان‌خویشتن‌خشمگین می‌شود :

جها نا بپر و رد یش د ر کنا ر وزان پس ند ادی بجا ن زینها ر

نها نی ند ا نم‌ترادوست کیست بدین آشکا ر ت بیا ید گر یست

آیا ریشه‌اندوه خیا می وزهرخند تلخ وطنز آمیزاو بسوي‌این کارگه‌سودوزیان‌وحیرت‌وسرگرد انی اواز کردار این‌گنبد گردان‌درشاهنامه‌نیست؟ در باره‌جها ن‌از زبان‌منوچهر ـ از پس‌آنکه‌یکصدوبیست سال‌عمر کرد ـ می‌گوید :

نیر زد همی ز ند گا نیش مر گ درختی که زهر آوردبار و برگ

سیندخت زن خردمند وزیباي کابلی به‌شوهرمی گوید :

ازین کاخ آپار واین خوا سته وزین تا زی‌ا سپا ن آ ر ا سته

و زین چهر • وسر وبا لا ی ما وز ین نام‌و این‌دانش وراي ما

بدین آبد ا ري و این راستی زما ن‌تا زما ن آو ردکاستی...

یکی تنگ تا بوت‌ازین‌بهر ماست درختی که تریاك‌ا و ز هرماست

سیاوش خوب و نیکو کارهنگامی که با پیران ویسه سپه سالار تو ران د رد د ل می کندا ز اندوه وتیمار روزگار وبلایی که‌به نا گاهان‌زمان‌برو فرودخو اهدآو ردسخن‌می‌را ند•

اندیشه مرگ ونا پا یداري جهان وزود گذري جوانی وعمروبیهودگی‌حر ص‌وآزدرین سر ای سپنج در همه جای شاهنامه‌بچشم می خو ر د.

بزرگان نیکو کار ورهبران مردم دوست درشاهنامه بدون بیماری‌ودر دمند ی‌جان می‌د هند

(c) ketabton.com: The Digital Library

وخودمی‌دانند که هنگام‌رفتن به‌سرای جاویدفرارسیده‌است.ازان گروه‌است‌منوچهر:

بی‌آنکش بدي هیچ بیمار بی　　نه‌ازدردها هیچ آزاربی
دوچشم کیانی بهم بر نهاد　　بپژمرد وبرزدیکی سردباد

بزرگان شاهنامه همینکه‌درپایان عمرمی‌بینند رسالت‌خود رابرای‌مردم‌وسرزمین خودانجام‌داده‌اند خود بدرگاه‌خداوند دعامیکنند واز ومی‌خواهند که مرگ رابسراغ ایشان بفرستد.

فریدون همینکه جهان راپر از داد ودهش کرد وضحاك اهریمنی رابه‌بادافراه‌رسانید وانتقام ایرج شهیدرا از قاتلان گرفت روی‌بدرگاه‌خداوند برد و به‌عبادت‌پرداخت تامرگ‌بسروقتش‌آمد واو را از این‌سرای عاریت بدربرد:

فریدون شدو نام ازاوماندباز　　بر آمد برین‌روزگار دراز
همان‌نیکنامی به‌و راستی　　که‌کردای‌پسرسودبرکاستی

مثل اعلای اینگونه‌کسان کیخسرو است که‌پس‌از پاك کردن‌جهان‌از بدی‌وشر پس‌ازآنکه سالهاي درازی را در خدمت خلق بسر برد و رسالت خود را به‌پایان رسانیداز خداونه طلب مرگ کرد، سروش به‌او مژده آورد که‌رخت‌از این سرای برچیند . کیخسرومیترسید که پس از آن همه کسب بزرگی وشکوه‌وافتخار مبادادیو در دل اوراه‌یابد واو مغرور گردد وکاری از او سرزند که‌تاجو انمردان‌و خردمندان‌سرزنش کنند همچنانکه جمشید و کیکاوس‌درپایان کارعاصی شدند و از داد سر پیچیدند:

به‌گیتی مرا نیز کاری نماند　　زبدگوهران یادگاری‌نماند
هر آنکه که‌اندیشه‌گر دددراز　　زشادی‌واز دولت دیر یاز
چو کاوس‌وجمشید باشم براه　　چوایشان‌زمن‌گم‌شود‌پایگاه
چو ضحاك ناپاك‌و تورد‌لیر　　که‌ازجورایشان‌جهان‌گشت‌سیر
بترسم که‌چون‌روزنخ بر کشد　　چو ایشانم‌سراسوی‌دوزخ کشد
بدین‌پنج هفته که‌من‌روزوشب　　همی بافرین برگشادم‌دو لب
بدان تاجهاندار یزدان پاك　　رهاند مرا زین‌غم تیره‌خاك

زندگی هرچه‌دراز باشد درلحظهٔ مرگ که آدمی به‌گذشته بنگرد دمی کوتاه‌بیش‌نمی نماید منوچهرصد و بیست‌سال‌عمرکرد وهنگامی که‌او راگه‌رفتن‌آمد به دیگر سرای‌سو بدان‌وبزرگان را بخواند وبه‌نوذر فرزندخود پندهاداد ودرپایان‌گفت که‌من‌صدو بیست سال‌زیستم دربزم ها

کام دل راندم ودر رزم ها سر دشمنان را کوبیدم روی زمین را از بدی و پتیارگی پاك کردم اما امروز که روز رفتن است :

چنانم که گویی ندیدم جهان شمار گذشته شداندر نهان

این سخن فردوسی یاد آور آن حکایت شیخ بزرگوار سعدی است که در جامع دمشق با طائفه یی از دانشمندان نشسته بود وبحث میکرد کسی از در درامد واز جماعت پرسید که در میان شما کسی هست که زبان عجم بداند؟ سعدی را به او نشان دادند نزدیك آمد و گفت که پیری صد و پنجاه ساله در حالت نزع است وبه زبان عجم چیزی میگوید که ما نمی فهمیم اگر به کرم رنجه گردی سزد یابی. چون سعدی به بالین او رفت پیرصد و پنجاساله را دید که این دو بیت راسی خواند :

دمی چند گفتم بر آرم بکام در یغا که بگرفت راه نفس

دریغا که بر خوان الوان عمر دمی خور ده بودیم وگفتند بس

سیاوش خود از لحظهٔ مرگ خود آگاه است ومی داند که چه وقت مرغ جانش از بند تن خواهد رست . او از همه را ز ها آ گاه است :

من آ گاهی از فریز دان دهم هم از راز چرخ بلند آ گهم

آومی داند که بزودی به دستور فرمانروای توران اورا به زاری زار می کشند .

اندیشه فردوسی درباره دنیا وزندگی مرگ خردمندانه است دنیا وخواسته دنیا در چشم خرد او خوار وبی مقدار است. در این سرای عاریه باید شاد وخرسند زیست و به کس آزار نرساند ومردمان را باید تیمار داشت باید از دسترنج خود خورد و بخشید وروان را خشنود نگه داشت :

بیار ای خوان و بپیمای جام ز تیمار گیتی مبر هیچ نام

اگر چرخ گردان کشد زین تو سرانجام خاك است بالین تو

شیون فردوسی در سوگ نامداران و نیکوکاران نریادی است حکیمانه و گلایه ای است خردمندانه، سیاوش جوان نیکوکار ومحبوب مردم به توران می رود ودر آن دیار غربت بی از آنکه گناهی از او سر زده باشد به فرمان فرمانروای سیاهکار تورا ن اوراگردن می زنند ،در اینجا خشم گویند ه بزرگ آمیخته باحیرت است :

چپ و راست هر سو بتا بم همی سر و پای گیتی نیابم همی

یکی بد کند نیك پیش آیدش جهان بنده و بخت خویش ایدش

یکی جز به نیکی جهان نسپرد همی از نژندی فرو پژمرد

مدار ایچ تیمار با او بهم به گیتی مکن جان ودل را دژم

به‌این دنیای ناپاید اردل نباید بست، این بدان معنی نیست که نباید در پی سعی وعمل باشیم بلکه باید ریشهٔ آز مندي و حرص منشی ودنیا پرستانه را از مزرعهٔ دل بر کنیم دنیا سفله‌تر ازآن است که بروچشم بدوزی همینکه بر دنیامهر آوردي ترا به خاك سیاه‌می کشد. در سر گ پهو ان نامد اری گوید:

چو پیوسته‌شد مهردل بر جهان　　بخاك اند ر آردسر ش نا گهان
تو ازو ی بجز شاد مانی مجوي　　به‌باغ جهان بر گ‌اندو ه‌مبوي
ا گر گنج داري و گردست تنگ　　نبینی همی روز گار در نگ
سرنجان روان کاین سرا ی تو نیست　　بجز تنگ‌تا بو ت جای تو نیست
نهادن چه‌بایدبه خو رد ن نشین　　بر امید گنج جها ن آ فرین

اگرشاعری عارف وصوفی وارسته درقرون بعدی چنین سخنی گفته‌است بدیع نیست. از زبان سردی چون فردوسی حما سهٔ پرافتخار باستانی ر ابیان‌میداردوپیکار هاي خونین آ نان را درگستره‌تنازع بقامی‌نما یاند، و لی درهمهٔ احوال ازیادمرگ وسپنجی بودن کاروان‌سرای جهان غافل نیست، اعجاب انگیزاست. شاید ر یشهٔ این اعتماد فردوسی رابتوان در کار حماسه‌سرایی ا و جستجو کرد. مردی چنو که کار نامهٔ بزر گان اساطیری وتار یخی رابـه شعر می‌آردبعید نیست اگر از هر کس دیگری گذ شت زمان‌را بیشتر احساس کند. هریک‌ازقهرما نان بزرگ اونیمی ازجهان آن‌روز رابپای شکوه وافتخار می سپرند، دبد بهٔ جهانگشا یان زمین رابـه لرزه می‌آورد، آوازهٔ جنگ هاوستیزها وآواز نای ر و ئین و کوس گوش آسمان را کرمی کند. سرانجام مرگ دهن می گشایدوهمه‌آن‌فر سا نروایان‌وزورآوران را فروسی برد وآزمند تراز همیشه دو بار ه‌دهن باز می کند. ز یبارویان‌خوشخرام‌بسیاری که‌چشم ازدیدن ایشان سیر نمی‌شد، همه‌بدامن خا ك فرو خفتند. فیلسوفان وحکیما ن نامبر دار وصاحبدل همه سر درنقاب خاك کشید ند. همه چیز بدنیامی‌آید، جوان می‌شود، پیرمی‌شود، بسوی‌نابودی می‌رود. اما دنیا همان است که بود.

هرنوی را کهنه می‌سازد ولی خو داین عجوزهٔ‌رعنا همچنان می‌ماند که‌بود. ازهمه آنچه بودچه بجاماند؟ یادی در حافظهٔ قر و ن، نقشی رنگ ورو رفته در دا من تار یخ. خوشا کسی که یاد اوبا آفر ین توام است:

کجاآن حکیمان ودانند گان　　همانرنج برد ار خوا ننند گا ن
کجا آن بتان پراز ناز و شر م　　سخن گفتن خو ب وآوای نرم

(c) ketabton.com: The Digital Library

چو گیتی تهی ماندا ز راستان — تواید ربه بود ن مزن‌داستان
زخا کیم و باید شدن سوی خاك — همه‌جای ترس است وتیماروباك
تور فتی وگیتی بما ند دراز — کسی آشکار اند اند زراز

پیری شاعر بزرگ مابا تاثیری که‌گذشت‌ز مان‌درلابلای اسا طیر وتار یخ بر خاطرا وگذاشته است اندیشهٔ او رادرباب مرگ استواری حکیمانه ای می بخشد.

هنگامی که‌به‌شست وشش سالگی می رسد چشم دلش پنجهٔ خون آشام مرگ را از دور می‌بیند؛ اینجاست که خطاب به‌خود می‌گو ید :

توچنگ فزونی ز دی بر جهان — گذشتند بر تو بسی‌همر هان
چوزان نامد اران جهان‌شدتهی — تو تاج فزونی چرا برنهی
نباشی بد ین‌گفته همدا ستان — یکی شو بخوان نامهٔ را ستان
کزایشان جهان یکسر آباد بود — به‌انگه که اندر جهان داد بود

ولی این متفکر گرا نمایه باآنکه ازاندیشهٔ مرگ‌این‌ستم‌طبیعی‌ـدرد مند است همچون‌فیلسوفی که‌درکارخوداحساسات را راه نمی دهد و جزاز روی‌منطق‌ودلیل سخن نمی‌گوید، وجود مرگ وفنای‌آدمی‌را تلو یحاً لازمهٔ زندگی در ین‌دنیامی‌داند . اگر مرگ بـه‌سراغ فر زندان آدم نیاید سر نوشت کرهٔ زمین‌چه‌خواهد شد ؟جایی‌برای‌زندگی کردن‌نسل هاخواهد بود؟ نانی‌برای خوردن خواهند یافت ؟

اگر مرگ کس‌را نیو باردی — ز پیر وجوان‌خاك بسپار دی

دربرابر این‌سخن آیاآرزوی اسدی‌در گرشاسپ‌نامه محال‌نمی‌نمایدوازروی‌احساسات محض‌نیست؟

بهشتی بدی گیتی ا ز رنگ وبوی — اگرمرگ وپیری‌نبو دی دروی

کا شازمادر نمی زادیم تادر ین‌دنیا این همه‌تیمار نمی‌دیدیم :

اگرخو دنز ادی‌خر دمندمر د — ندیدی‌ز گیتی چنین‌گر م‌وسر د

در کشته‌شدن‌هرنامداری‌حتی‌پهلو انان‌دشمن‌فر دو سی نخست از ز بان دیگران‌نو حه می‌سر ا ید و ز ار می‌نالد و بر خو بی هاو پهلو انی‌هاو بر ز و بالا ی‌ا و افسو س می‌خو ر د:

در فاجعهٔ‌سیاو ش‌رستم‌ز ابلی‌مر بی‌و استاداو خاك‌بر سر می کند و بناله می گو ید:

(c) ketabton.com: The Digital Library

در یغ آن بر و بر زو بالای او　　ر کیب وخم خسر و آرای ا و
در یغ آن گونا مبر ده سوا ر　　که چو ن او نبیندد گر ر و زگار
چو در بز م بو دی بهار ان بد ی　　به رزم افسر نا مدرا ن بد ی
همی جنگ باچشم گر یان کنم　　جهان چو ن دل خویش گر یان کنم

افرا سیاب تو ر انی نیز در سر گ سر خه که در جنگی بدست فرامر ز زابلی از پادر امد همین طور می نا لد.

خر و شا ن بسر بر پر اگند خا ک　　همه جامه ها کر د بر خو یش چا ک

شبلی نعمانی ر است می گو ید که: « در اشعار ر زمی مو قع بر ای ا ظهار غم و اندو ه کمتر پیش می آ ید و و قتی هم که پیش آ مدلا ز مه بلاغت ا ین است که آن نبا ید بسط داده شو د .

(شعر العجم - ج ۱ - ۱۲۵)

فر د و سی چنان ا قتضای حال ر ا در نظر د ار د که خوا ننده بی اختیار بر ا ستا د ی و نبو غ ا و آفر ین می کنـد. و قتی صحبت از مر گ طبیعی است لحن شا عر آ را م و غمنا ک است. زمانی که صحبت از کشته شدن است کشته شدن مر د ی بز ر گ ، آ ن و قت این نابغه ستر گ بالحنی د یـگر می خر و شد. در آن حال نیز و ضع متفاو ت است؛ مقتو ل در چه حالتی کشته شده است؟ متجاو ز بو ده یا از ز ند گی و سر زمین و نامو س خو یش دفا ع کر ده است ؟ جو ان بو ده و یا پیر ؟ مو جو دی یز دانی بو ده یا اهر یمنی؟ سپا هی بو ده و یـا سپه سالار و فر مانده سپاه؟ مظلو م بو د ه یا ظالم؟ و جو داو از بر ای مر د م چه مایه ار ز ش دا شته است؟ مر گ او مایه ر ستگاری ستمدید گان است و یا مر د مان نابو د ی او ر ا سو گ می گیر ند؟ سر اینده شاهنامه تمام این حالات گو نا گو ن را در نظر د ا شته و ر عایت کر ده است:

پد ر ان پیرو ز ساسانی با خشنو از یفتلی پیمان کر ده بودند که سرزها را محترم بشمار ند و از سر حد نگذر ند و به سر ز مین یفتا لیان هجو م نیار ند. قباد ساسانی حق نداشت که پیمان پد ر ا ن خو د ر ا بشکند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرمانر و ای یفتلی‌او ر ا از نتیجهٔ بدپیمان‌شکنی آگاه گر دانید وبه‌او نو شت :

نه این‌بو درسم‌نیا کان‌تو گز یده‌جهاندار و پا کان‌تو

چو پیمان‌آ زاد گان‌بشکنی نشان‌بز رگان به‌خاك‌افگنی

مر ا نیز پیمان بباید شکست بناچار بر دن‌به‌شمشیردست

و او راتهدید کر دکه‌در روز جنگ متن پیمانی‌را که‌نهایت‌بدان‌و فاد ار بو دبه‌میدان‌نبردخواهم آو ر د و به سپاهیان‌تو نشان‌خو اهم‌د ا د .

پیر و ز مست باده‌غر و ر است‌و سر از پیمان باز می‌زند فرستا د ه فرمانر و ای یفتلی‌ازد ربار ساسانی‌بر می گرد د و به‌خشنو از می گو ید . (دنبال کنید)

وفا کنیم

بر خیز تا بعهد ا مانت و فا کنیم تقصیر های‌رفته بخد مت قضا کنیم

دار الشفای تو به نبستست در هنوز تادرد معصیت‌به‌تدارك د وا کنیم

سعدی

(c) ketabton.com: The Digital Library

نظام نو

پوشیده‌بود یکسر از خشم همچو شب
ابر سیاه یأس سرا پای زندگی

خاموش‌بود ساز طرب در سرای دل
خشکیده‌آب‌عیش به‌مینای زندگی

دیو عبوس فقر و هیولای رنجها
افکنده‌بود پنجه به‌حلقوم مردمی

چیز دگر بجز نفس آخرین نبود
درجسم لاغروتن‌محرو م‌مردمی

مشتی به عیش ونوش‌فتاده‌خراب ومست
جمعی‌زدرد وغم‌شده‌نالان‌وناتوان

درکار مملکت ره بهبود بسته بود
خلق‌از گرسنگی همه‌سیرآمده‌زجان

ناگه‌دمیدبرق زتوفان انقلاب
تابیدآفتاب‌در خشان آرزو

شد محو ازفضای وطن ابر یأس‌و غم
سرزد گل امید ز بستان آرزو

شادم که جلوه‌گر شدی‌ای شمع‌اعتلاء
ای‌رسم‌نو، نظام‌نو، ای‌تازه‌روزگار

درکشوریکه دیده بسی‌مکرارتجاع
درکشوریکه‌داشت‌بتو چشم‌انتظار

نازم به‌غیرت توفداکار پاک دل
نازم به‌انقلاب‌توای عسکر وطن

صدآفرین برتو و برفکر روشنت
صدتهنیت‌باین ظفر و کامرانیت

صدآفرین زمن بتو سربازقهرمان
برخدمتت‌به‌قوم‌وباین‌جان فشانیت

جمهوریت که‌پایه تحکیم میهن است
بابا زوی‌شمابوطن گشت‌استوار

جمهوریت کـه‌مـا یه اقبال مابـود
گرددز سعی‌مردم این مرز پایدار

جمهوریت‌توام پذیرد زاتحاد
ازاتحاد کامل و ایثار خلق ما

جمهوریت دوا بکند درد مملکت
باپشت کار ودیده‌بیدار خلق‌ما

اینست خشت اول تعمیر ارتقاء
اینست گام‌اول‌و آغازعصر نو

اینست نسل باخرد و پیشتاز قوم
اینست‌سردمان‌جهان‌سازعصر نو

اکنون زمانه نو شد و روزگار نو
اکنون‌زمینه‌گشته‌مساعدبرای کار

باید برای طرح جهان نوای یمین
هنگامه‌یی‌بپا بکنیم‌از نو ای کار

(حسین یمین)

((۲۰ اسد ۱۳۵۲))

(c) ketabton.com: The Digital Library

ارمغان

(فلاح)

تا ارادت بر در پیر مغان آورده ام
سر برون از عالم کون و مکان آورده‌ام

دوستان دنیای عشق گلرخان بی بهره نیست
یك جهان شور جنون از آن جهان آورده‌ام

اشك گرم و آه سردو ناله جان سوز و درد
ازدیار ربا خود ارمغان آورده ام

شد درای ناله دل رهبر ذوق حیات
من زفریاد جرس این کاروان آورده‌ام

ای بهارستان عشرت جلوه روی شما
من زداغ جلوه یك عالم خزان آورده ام

دل بجولانگاه نازت‌بهر بسمل چون فلاح
بیخود وهر دم شهید و ناتوان آورده ام

ناصر طهوری

دشت تبدار

منم شام دیجور بی ماهتابی:
ـ که هرگز ندیدم ز مهر تو تابی

منم دشت تبدار مقهور و متروك:
ـ که برمن نبارید هرگز سحابی

شده زندگی بیتو دوزخ به چشمم:
ـ سراسر: شکنجی، سراپا: عذابی

همه شب، بیاد تو اختر شمارم
نه خوابی که بینم رخت را بخوابی

ز فریاد من شد زمین وز مان، پر
فغان دلمرا ندای جوابی

من و تو دو تا ساحل دورومهجور:
ـ که پیك دل ما بود موج آبی

چه موجی که گاهی هم از خشم توفان:
ـ شود محو و نابود همچون حبابی

غمت: انتخاب دلم از جهان شد
ـ کجا بهتر از این بود انتخابی؟

« طهوری » ز عشقت چنان مست مست است
که از حرف حرفش، بریزد شرابی

(c) ketabton.com: The Digital Library

بحثی در منطق

بروش نوین

ترجمهٔ پو هاند سجد دی

ساختمان بهتر قضایا

اول ـ ضرورت برای انواع دیگر تحلیل :

انواع استدلال هایی که درسه مقاله آخرین مورد ملاحظه قرارگرفته است ، همواره مشتمل بریك یا بیشتر قضایای مرکب بوده است مانند قضایای $A \subset F \vee E \cdot D \& C \cdot B$ اگر قضایای بسیط (یعنی آنهایی که خود آنها از قضایای دیگر ساخته نشده اند) همچونوعی از اتوم منطقی محسوب گردد ، ساختمان را چنین تصور میکنیم که گویا با تحلیل مالیکول های منطقی اشتغال داریم . این امر از بعضی جهات شباهت داردبه تحلیلی که توسط کیمیاگران هنگامی که ایشان به جستجوی ساختمان واوصاف طبیعی مرکبات کیمیوی بدون استعمال هیچگونه معلوماتی ازساختمان داخلی خود اتوم می پردازند ، بعمل میاید . و ضرورت برای فهم درست بیشتر دربارهٔ اوصاف ماده ، کیمیاگران و دانشمندان هریك را وامیدارد تا به تفحص ساختمان داخلی اتوم مبادرت ورزند .

در منطق نیز ضرورتی به طرقی محسوس است که مکشوف گردیده اند که چگونه خود قضایای (بسیط) از عناصر ساخته شده اند . یک مثال بسیار جزئی ای محدودیت طرقی را که تاکنون تحت ملاحظه قرارگرفته است ، مکشوف خواهد ساخت. فرض کنید که شخصی مکاتیبی نوشته است و تصمیم میگیرد تا آنها را توسط پست هوایی ارسال کند ممکن است که او با صراحت کم و بیش چنین استدلال نماید: «هرمکتوب پست هوایی بریك تکت شش سنتی ضرورت دارد ، لهذا هریکی از ین مکاتیب به یک تکت شش سینتی ضرورت دارد

این استدلال به شکل مکمل خود چنین میشود :

(a) هر مکتوب پست هوایی به یك تکت شش سنتی ضرورت دارد.

همه مکاتیبی که من نوشته ام مکاتیب پست هوایی است

هر یکی از مکاتیبی که من نوشته ام به یك تکت شش سنتی ضرورت دارد هیچ یکی از ین سه قضیه، مرکب نیست زیرا که آنها از قضایای دیگری ساخته نشده اند، طریقه یی که تا کنون استعمال گردیده مقتضی اینست که آنها توسط رموز سادهٔ یی افاده گردند، مانند رموز (S)، (A) و (W) پس طبق آنها استدلال چنین تحلیل میشود :

(b)

S

A

W

این شکل طوری که تا کنون تحلیل گردیده، یك استدلال (غیرقانونی) است زیر انتیجه یی (W) را ارائه میدهد که باسقدمات (A، S) هیچ رابطه یی ندارد. (اگر ما به تاییدی ضرورت داشته باشیم ما میتوانیم (A، S) را د و قضیه صادق بگیریم مانند سپتمبر (۳۰) روزدارد، الکزاندریك جنرال بود ـ و W یك قضیه کاذب مانند ویسکی یك نوع شیر است .

این مثال شکل (b) داری سقدمات صادق و نتیجه کاذب است بنابرین این شکل یك استدلال غیر قانونی است .

مگر استدلال اصلی (a) قانونی است از روی منطق غیر ممکن است که سقدمات صادق باشد ، در حالیکه نتیجه کاذب است. اگر تحلیل ما (b) نتواند این امر را نشان دهد سبب آن اینست که ما تا کنون موفق نگشته ایم تا نشان دهیم که سه قضیه چگونه بیکدیگر مربوط شده اند. تکرار چنین عبارتی مانند (تکت شش سنتی) مکاتیب پست هوایی نشان می دهد که قضایای سه گانه چنان سه قضیه یی نیستند که بطور تصادفی انتخاب شده باشند، طوری که شکل (b) بطور غلط تلقین میکند ـ بلکه آنها سه قضیه یی هستند که اجزاء یا عناصر آنها بیکدیگر بطریقه معینی مربوط گردیده اند برای اینکه مااستدلال هایی شبیه به (a) را تقدیم کنیم به تحلیل بهتر (ویا تحت اتومیك) قضایا ضرورت خواهیم داشت .

استدلال (a) درواقع دارای صورت معین منطقی است که تا کنون توسط آموزش آشکار ساخته نشده که قانونیت آن بآنها ارتباط دارد .(بهتر خواهد بود آنچه را که قبلا راجع به صورت منطقی گفته شده در ینجا سکر را بخاطر آورده شود.)واستدلال (a) که آنرا ما بحیث مثال استعمال کرده ایم باید با این دو استدلال آتی مقایسه گردد :

(c) همهٔ نبا تات به روشنی آفتاب ضرورت دارند.

همهٔ گلها نباتات اند.

همه گلها به روشنی آفتاب ضرورت دا ر ند.

(d) همهٔ مکاتیب پست هو ایی به تکت شش سنتی ضرورت دارند .

همهٔ مکاتیبی که من نوشته ام به تکت شش سنتی ضرورت دارند.

لهذا همه مکاتیبی که من نوشته ام مکاتیب پست هوایی اند .

استدلال اولین اینها از سوادی ساخته شده است که ازآنچه در (a) واقع گشته بکلی اختلاف دارد مع ذالك (a)و (c) دارای عین صورت سنطقی اند وهر دوی آنها قانونی میباشند و ما میکوشیم تاصورت‌را (بطورخاص) چنین ارائه‌دهیم :

(a) همهٔ چنین- و-چنین-چنان و چنان-اند

همه این-و-این-چنین- و چنین-اند.

لهذا همه این -و- این - چنان- و چنان اند.

(-اید این نقطه رابخاطر داشت که ما در ین تحایل سه عبارت مختلفی‌را بکا ربرد ه ایم).

این حقیقت که چنین -و- چنین در استدلال (a) عبارت از مکاتیب پست هوایی،ودراستدلال (c) عبارت ازنباتات بوده است واضح است که درقانونیت استد لال‌ها فرقی و اردنمیکند .

کنون بر میگردیم به‌استدلال (d) می‌بینیم که‌این استدلال‌دارای‌عین‌سو اد مانند (a)ا ست که بصورت مختلفی‌ترتیب گردیدانده .وذریعه طریقه‌خاصی که دربالا ازآن کا رگرفتیم- این صورت چنین اظهار میگردد :

(F) همهٔ چنین و چنین چنان‌و چنان‌اند .

همهٔ ا ین واین چنان و چنا ن اند

لهذاهمهٔ ا ین- و- ا ین - چنین و - چنین اند.

(واضع است که شما به فرق بین این‌استدلال واستدلال (e)ملتفت هستید.)

این شکل ویا صورت غیرقانونی است .

ما کنون مشاهده کرده‌ایم قضایایی که‌ا زقضایای دیگری ساخته نشده اند، هم‌سمکن است دارای صورت منطقی ای باشند که مربوط به قانونیت انواع‌معینی از استدلالها است. وظیفه‌فوری

ما اینست که راجع به عناصر و صور قضایای (بسیط) معلومات واضحی بدست آریم. نه اینکه مانند چنین وچنین ویا چنان- و- چنان را بکار برده بعداً بکوشیم تا پرنسیپ‌هایی را که در قانونیت استدلالها نفوذ دارند، بدست آوریم. طوری که در بالا چنین کردیم.

دوم تحلیل موضوع و محمول قضایا

این جمله‌را مورد ملاحظه‌قرار میدهیم: «همه تکسسیها امریکایی‌اند» در ینجا «چنین‌وچنین» عبارت از تکسسیها است، یعنی گروپ معینی از مردم که همه ایشان در یك وقت مورد نظر بوده‌اند. و«چنان - و - چنان» عبارت از گروپ دیگر و یاصنفی از مردم است که ارتباط‌ایشان درین است که همه آنها اتباع اضلاع متحده‌امریکا میباشند. بجای استعمال«گروپ» ویا«صنف» برای افاده موضوع ومحمول قضیهٔ ما میتوانیم«دسته» ویا جمعیت» و یا هر کلمه یی‌را که درزبان مساعد برای افاده جمعی از افراد ویادسته یی از اشیأ بطور همزمان باشد، بکار بریم. در منطق تعبیر (صنف:ctass) مستعل است، طوری که ما میگوییم موضوع قضیه یی که موردبحث است مشتمل برصنف تکسسیها وصنف امریکائیها میباشد. واین دو صنف در اصطلاح منطق به (حدها)ی قضیه معروف است. (وما در ینجا رمز (t) را برای‌تکسسیهاو رمز (a) را برای‌امریکائیهابطور اختصار بکار می‌بریم).

قضیه«همه‌تکسسیها امریکایی‌اند» اظهاری‌است راجع به t و a -نه بطور جدا گانه بلکه راجع به ارتباط آنهابیکدیگر. این ارتباط‌عبارت‌ازچیست؟ واضح است که‌قضیه‌ادعا، یکند t ازجمله a است ویادر آن‌داخل است.

قضایای دیگرممکن‌است طوری تحلیل گردند که‌یك‌ارتباط خروج را در بین‌صنوف‌افاده کنند چنانکه قضیه«هیچ‌قاطری ذکی‌نیست»میتواند چنین‌تصور شود که‌ادعادارد همه‌صنف قاطرها ازصنف اشیایی است که ذکی اند. هریکی‌ازین‌دونوع قضیه که‌داری‌اشکال (هر a ، b است) ویا(هیچ a ، b نیست)میباشد. «قضیه کلیه»نامیده‌میشود.

دوگونه تعبیر راجع به قضایای کلیه

درینجا مابه تکلیفی ازابهام مواجه میشویم. وقتیکه کس‌میگوید «: همه‌تکسسیها امریکایی اند» گوینده‌وشنونده‌میداند که بعض‌تکسسیهاوجود دارند. این‌عبارت‌تنهابه تکسسیهائی‌راجع نمیشود که الان وجود دارند بلکه‌دلالت داردبرینکه هرتکسسی(خواه‌الحال‌زنده‌باشدیانه) یك امریکایی است. لهذاماعبارت‌اصلی‌رامیتوانیم به دوقسمت جدا کنیم:

«بعضی تکسسیهاوجوددارند ،اگرشیی‌یك‌تکسسی باشد آ نشی‌یك‌ا مر یکا ئی‌ا ست .. (۱)

کنون‌بالمقابل،این‌عبارت‌را مورد ملاحظه قرارسیدهیم :(همه‌دیو ها طو یل‌اند) ،درین‌نو بت میتواند چنین تصور شود که نه‌گویند ه‌ونه‌شنونده ادعاسیکند که‌بعضی‌دیو هاوجو د دارند. پس عبارت‌سمکن‌است چنین‌تعبیر شو د :

اگر چیزی یك‌دیو باشد ،آن‌چیز طـویل‌است . . . . . (۲)

چون (۱)و(۲) مقایسه شودچنین‌دانسته میشود که عبا رت «همه A،B اند»میتو ا ند دربعضی قراین‌چنین معنی بد هد :

بعضی (a)هاو جوددارندوا گر چیزی یك a باشد ،آ ن چیز یك b نیز است. . . .(۳)

ودر قراین دیگرتنها چنین‌معنی‌ي مید هد :

ا گرچیزی یك a با شد ،آ ن چیز ، یك b نیز ا ست .. . . . .)...(۴)

ازاین‌دو صو رت (۴) ضعیف‌تر ا ست. چون ما برای تعبیر (همه یا هر) درمذاکرات خـود معنای معینی را میخوا هیم ، پس صو رت ضعیف تر را بحیث معیا را نتخاب خوا هیم کرد . پس‌هنگامی که‌میگوئیم :«هر a ، b است»،د رآ ینده مقصود ما این‌خواهـد بود « هر aیك b است »و یا به تعبیر دیگر:«اگر چیزی یك a باشد ،آن چیز یك b نیز ا ست.» ما چنین اظهار نخواهیم کرد که (a) هایی وجود دارند.«وبالنتیجه ما چنین تصور نخواهیم کرد که(b) هایی موجود اند .)اگر ما خواسته باشیم که ادعا نمائیم (طو ری که بعضاً سکن ا ست چنین کنیم)نه تنها صنف (b) ها در صنف(a) ها داخل است ،بلکه بعضی(a) ها نیز و جود دارند، ما میتوانیم این مطلب رابادو عبار ت‌اظهارکنیم :«همه(a) هـا(b)ها اند»و«بعضی (a)ها وجو د دار ند.»

هنگامیکه جمله «هرa،b» است » ا ز طر ف شخصی طو ری ا ستعما ل گرد د که د لا لت نما یـد که بعضی (a)ها و جو د دارند ،ما خواهیم گفت که یك عبارت (کلیهٔ وجو دی) سا ختـه شده است. وهنگامی که«هر a، b است»طو ری استعمال شود که به وجو د بعضی(a) ها دلالتی موجود نبا شد ،ما خوا هیم گفت یك‌عبا رت (کیله فرضی)ساخته شده‌است.

---

(۱) در ینجا باملا حظه پاره یی ازمطالب متن‌ا نگلیسی ، کلمه(همه) و جمع (a) هـاوq استعمال **گردیده** ،وگرنه د رتعبیر دری در بسیاری از مو اقع تعبیر (هر a، b ا ست) هم کا فی وهم مستحـسن است .(مجددی)

بر حسب عرف ،ما چنین قبول کرده ایم هرگاهی که ما جملهٔ «هر a، b است» رابکار بر یم ، مفهوم آن دو نز دما یك عبارت(کلیه‌فر ضی) میباشد .اگر ما خو استه باشیم استعمال‌این‌جمله را از طرف گو بند ، یی که عرف ما رانه پذیرفته است تعبیر نما ئیم ،ما با ید در هرحالت‌فیصله کنیم که آیا اوصورت فرضی‌ضعیف عبارت کلیه را منظور خود قرار داده‌است‌و یا صورت‌وجودی قوی عبارت کلیه ر ا؟

ا ظهارات متشا بهی در باره قضایای کلیه سا لبه که صو ر ت آن« هیچ a، b نسبت » میبا شد نیز تطبیق میشو د .

تعبیر ر اجع به قضایا ی جز ئیه .

این دوقضیه: «بعضی‌ا ور وپا ئیا ن فرانسوی‌اند .»و«بعضی نبا تا ت شا یسته خو ر د ن نیستند .» کلی نمیباشند .لیکن اینها به قضایای کلیه یی که سا بقاً مورد بحث بود ه ا ند در افاده ارتبا ط «دخول »ویا «خروج» در بین صنف‌ها شبا هت دارند .قضیه اول ادعا نمیکند که همه صنف او ر وپائیان‌درصنف فرانسوی داخل است (تا مستلزم کلیت آ ن گر د د)بلکه اظهارمید ارد که قسمتی از صنف اول در صنف دوم‌داخل ا ست.هکذا قضیه دوم اظها ر میدارد که قسمتی از صنف نباتات ازصنف اشیا ی قابل اکل خارج ا ست.قضایا یی که دار ای‌صورت «بعضی a، b است»ویا «بعضی a، b نیست» باشند ،(قضایای جز ئیه)نامیده میشو ند .

بازهم ما باید تصمیم بگیر یم که آ یا ما به‌عبارت «بعضی a، b است»یك تعبیر وجو دی راقبول میکنیم‌و بایك تعبیر نرضی را ؟ولی‌به طو ر عا دی‌این عبا رت طو ری‌استعمال میگر دد که به وجود بعضی « a »دلالت نماید .وما همین ا ستعمال‌را مو ر د نظر قرار خواهیم‌دا د .

وقتی که ما عبارت «بعضی a، b است »را بکار می بریم ، ملحوظ ما ا ینست که بعض a وجود دارد وهکذا منظو رماچنین است که بعضی b و جود دار د .

اظهار اتی‌مطابق با ظهارات فوق ر ا جع به تعبیر ما در با ر ه قضیه جز ئیه‌سا لبه یی که دارای‌صور ت «بعضی a ، b نیست»میباشد،نیز تطبیق میشو د

بعضی اصطلاحات فنی :

ماشاهد ه‌نمودیم که چهار نوع قضا یا دارای‌ر ابطه دخو ل‌و خر و ج د ربین صنف ها میبا شد ما وقتی خواهیم گفت یك قضیه به (صورت موضو ع محو ل)افاده گر د ید ه ا ست که دارای شرایط ذیل با شد :

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن قضیه باجمله یی افاده شده باشد که‌دارای کلمات کمی «بعضی»ویا «هر»(۱)باشد که سور (guantifier))قضیه‌ناسیده میشود. یك‌حد آن(موضوع نام دارد. ارتباط‌دخول‌وخروج(۲) به((Copula)) (۳) تعبیر میگردد ،وحد دیگر (محمول)نام میگیرد. وقوع دخول و یاخروج بالترتیب توسط رمز (ح وح)افاده میگردد .

معنای سور های‌معیاری :

کلمات دیگری علاوه بر(هر، همه، هیچ،بعضی)نیز وجود دارند که‌در لسان برای نشان دادن این امر که چه تعدادی از یك صنف در یك‌قضیه مورد ملاحظه است،بکار می‌روند.مانند بسیار، خیلی، زیاد، بیشتر ،کمتر ، اندك، قلیل واشال اینها اوصافی که به مقدار و اعداد دلالت میکنند .

ملتفت باید بود که این استدلال‌قانونی :

بسیاری از سگها گوشت را دوست دارند.

بسیاری از سگها حیوانات اهلی اند .

لهذابعضی حیوانات اهلی‌گوشت را دوست‌دارند .

ممکن است توسط رموز چنین افاده گردد:

بعضی $l \supset d$

بعضی $t \supset d$

لهذابعضی $l \supset t$

که غیر قانونی است. در بن مثال این حقیقت که «بسیاری» معنای بیشتر از «بعضی» دارد، درقانونیت (a) اهمیت اساسی را حایز است در حالات دیگری ممکن است «بسیاری» با «بعضی» عوض شود، بدون اینکه باستدلال نقصانی پدید آورد.

---

(۱) هریا همه ویا کل (که در عربی بمعنای هر ویا همه است) باشد.

(۲) ممکن‌است تعبیرات ایجاب وسلب استعمال گردد.

(۳) Copula به معنای رابطه است که بطور ایجابی ویا سلبی میبا شد ملتفت. باید بود که ایجابی ویا سلبی بودن قضیه به (کیفیت) قضیه تعبیر میشود، طوری که جزئی و یا کلی بودن آن به (کمیت)قضیه‌تعبیر میگردد .

کلمات «بعضی» و«همه یاهر» راکه بطور «سور» مورد استعمال قرار میدهیم، خود آنها در مواقف عادی دارای ابهام میباشند. ما چنین تصور خواهیم کرد معنای آنها لا اقل یك و احتمالا بیشتر (وحتی همه)وهر وهریکی باشد. هنگامی که‌ما میگوئیم «بعضی مرد م‌بد خویند» مقصود ما‌این خواهدبود که‌لااقل یک‌شخص‌بدخواست، وراجع بمردم دیگر اظهاری‌نخواهیم نمود، وممکن خواهد بود که یك ویا بیشتر وحتی همهٔ ایشان بدخوویا طور دیگری باشند.

این امر اهمیت خاصی دارد که بخاطر سپرده شود کلمه سور (همه) با کلمات باقیمانده جمله‌یی که در بین آن واقع گشته است، معنایی میدهد که به هرفردی از صنف‌موضوع صدق میکند،این‌استدلال که«امریکایی ها متعدد اند،لهذارئیس‌جمهور متعدد است» غیر مضبوط است.

زیرا مقدمه، چیزی را اظهار میدارد که برای صنف امریکائی ها بطور یك کل صادق میآید. واین صنف، متعدد ویاصنف بزرگی است. چون مانمیتوانیم‌بگوئیم هر امریکایی متعدد است، بنا برین ماحق نداریم که این مقدمه را به صورت هرa ⊂nافاده کنیم.

سوم- دیاگرام وین(Venn) :

درین قسمت و درفصل آینده برای ارائه خواص منطقی قضایائی که دارای صورت (موضوع ـ محمول)است از برخی‌از اشکال کار خواهیم گرفت که اینها برای نقداستدلال‌ها یی که قانونیت آنهاستکی بر «ساختمان درست» قضایاست خیلی مفیدواقع میشود.

دانشمند انگلیسی موسوم به (وین : venn) (۱) که از علمای منطق است برای‌ارائه روابط‌دخول ویا خروج‌در بین صنف‌ها (حدود) این دیاگرام‌های بسیط هندسی‌را بکار برده است:

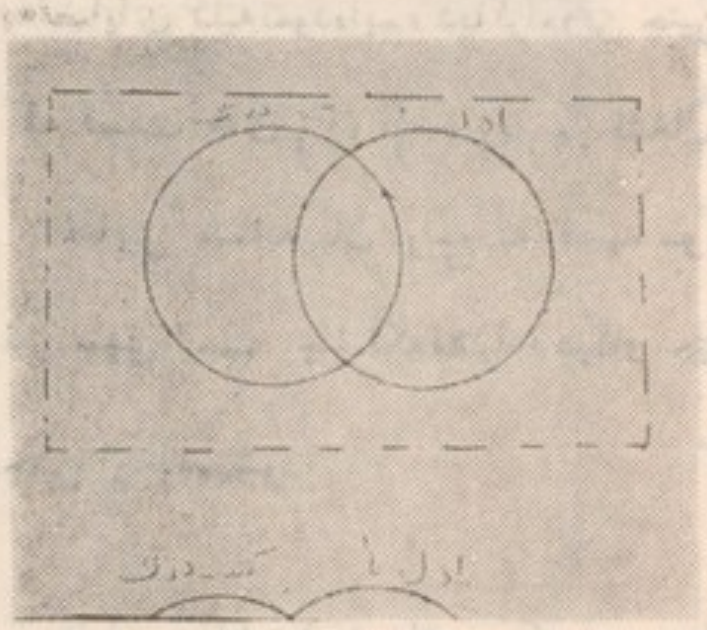

فرض کنید که شخصی بخانه نوی سکونت اختیار کرده وکتاب های او بطور پراگنده‌برسطح اطاق افتاده است. برای اینکه یك ترتیب مقدماتی اتخاذ کند، توسط تباشیر بر سطح اطاق دو دایره بیازین قرار رسم میکند:

(۱) John venn

این شکل طوری که باارقام نشان داده شده است چهار قسمت را ارائه میدهد. در قسمت (۱) اشیایی‌را میگذارد که ناول ها است نه کتب درسی، درقسمت(۲)اشیائی‌را که هم‌ناول ها وهم کتب درسی‌است، و درقسمت (۳)اشیائی را که کتب درسی‌است نه ناول‌ها، ودر قسمت (۴) (جایی که خارج از دودایره است) اشیایی‌را که نه ناول هااست‌ونه کتب درسی.

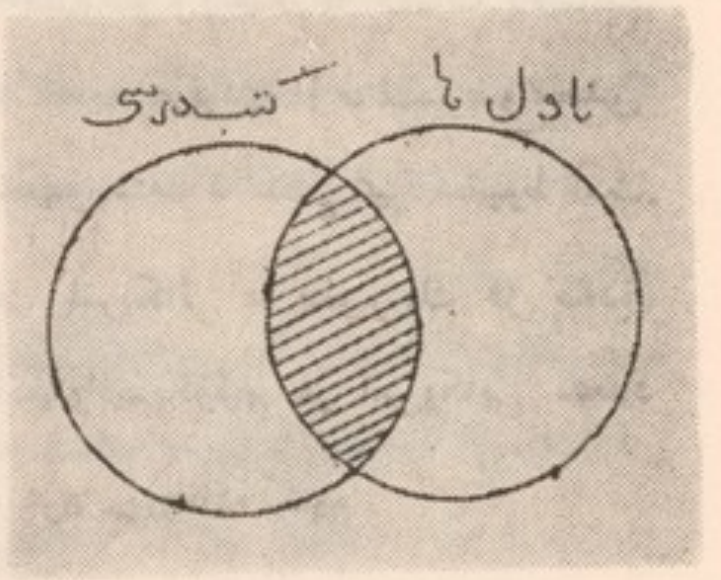

کنون ماسیدانیم که‌ناول ها کتب درسی نیستند یعنی قسمت (۲) باید خالی باشد. و این میتواند ذریعه خطوط درقسمت مربوط دیاگرام ارائه شود قرار آتی:

و هر قضیه سالبه کلیه میتواندبدین‌طریق باگذاشتن نشانهای مناسب در دو دایرهٔ نمایش‌داده شود . باید بخاطر داشت که برحسب تعبیرفرضی که ما راجع

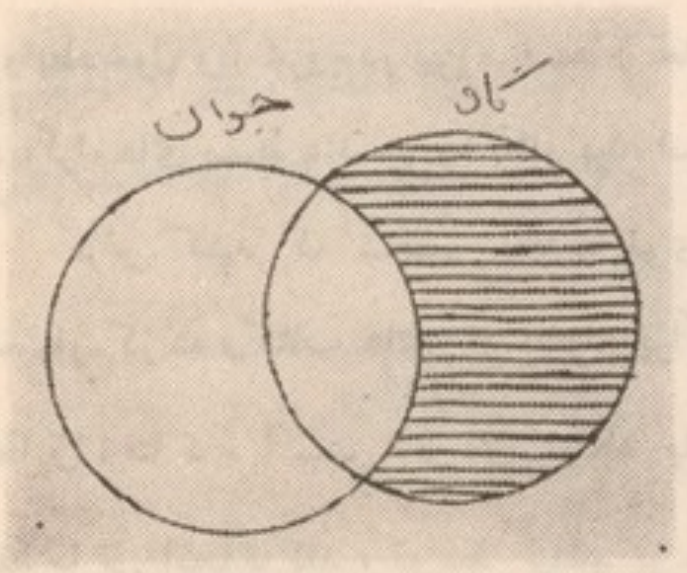

به‌قضایای کلیه‌نموده‌ایم، دیاگرام‌وین چنین نمیگوید که قسمت های (۱) ،(۳) ویا(۴) اشغال شده‌است.

نمایش مشابه بآن راجع به قضیه موجبه کلیه نیز سهل است، چنانکه‌قضیهٔ «هرگاو حیوان است» چنین ارائه‌میشود:

با زهم‌بخاطر باید داشت که این دیاگرام چنین‌ادعا نمیکند که قسمت (۲) (جایی که برای اشیائی که هم گاو وهم‌حیوان باشند، تعیین گردیده است) اشغال گردیده باشد .

در دیاگرام وین برای اینکه قضیه جزئیه یی مانند «بعضی پرندگان شناورند» نشان داده شود ما ضرورت

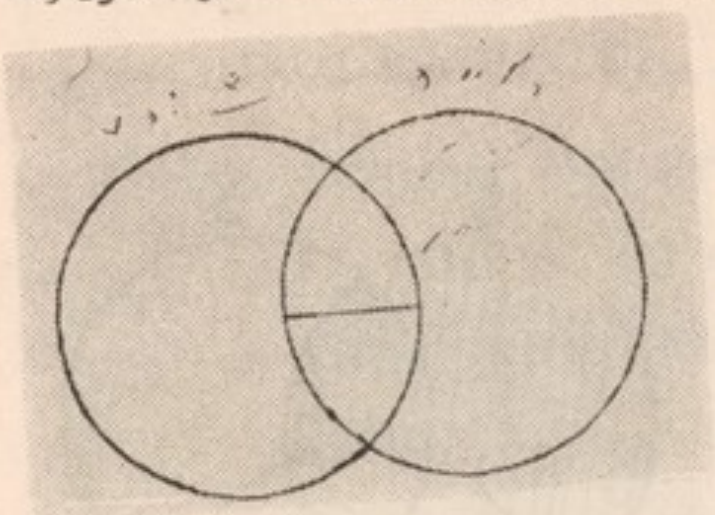

داریم که بطریقه یی اشاره نمائیم که قسمت (۲) جایی که برای هر دو یعنی پرنده وشناور تعین شده است لااقل یک اشغال کننده یی دارد . و این کار بطریق آتی بعمل میاید .

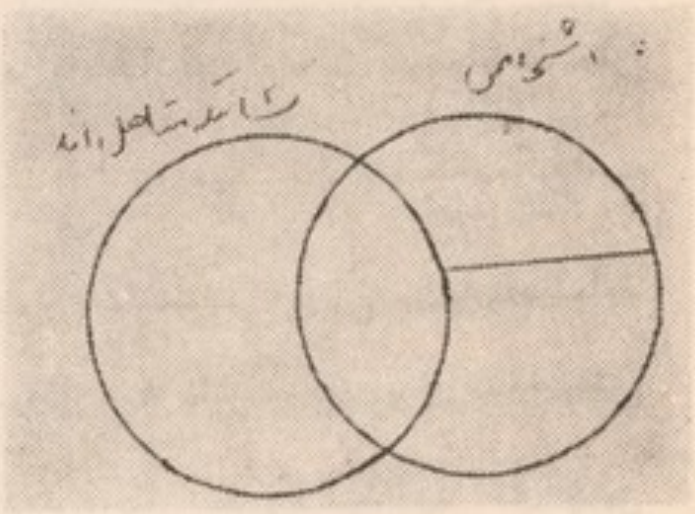

تنها آنوعی از قضیه سعیاری (موضوع ، محمول) که تاکنون مورد بحث ما قرار نگرفته است، سالبه جزئیه است که تکایفی به ما پیش نمیکند . چنانکه قضیه «بعضی اشخاص متأهل نیستند» میتواند چنین ارائه گردد :

توسعهٔ دیاگرام ها به حالاتی که بیشتر از دو صنف را احتوا مینمایند:

رورنامه ها بعضاً با بعضی از دساتیر به مسابقاتی می پردازند، ازین قرار: «هیچ مستخدمی از روزنامه نمیتواند جایزه یی بگیرد. کسی باید جایزه یی بگیرد تنها خوانندگان مرتب روزنامه میتوانند جایزه بگیرند این سه صنف را بالترتیب با رموز (c)(w)(r) افاده میکنیم که مقصود: مستخدمین روزنامه، کسانی که در مسابقه جایزه میگیرند و خوانندگان مرتب روزنامه میباشند. ودیاگرام چنین میشود:

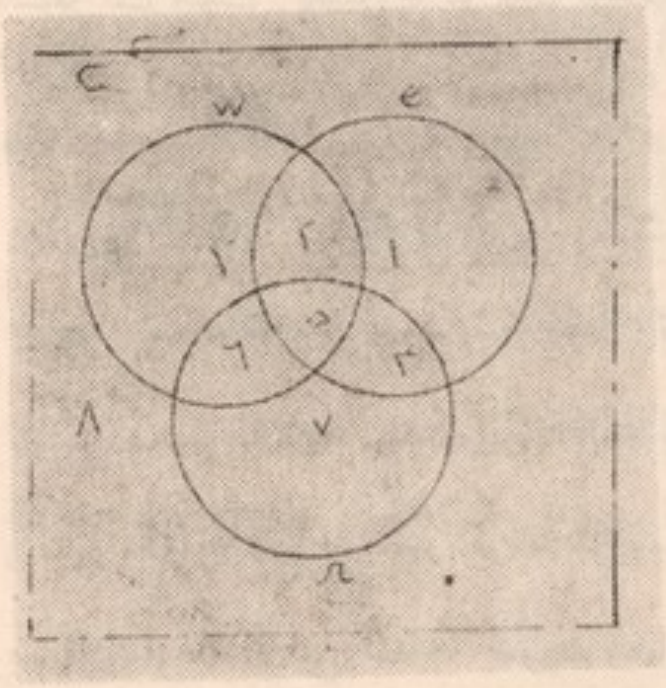

ما باید نشان دهیم که قسمت (۲ جمع ۵) خالی است قسمت (۲+۳+۵+۶) دارای یک اشغال کننده است و قسمت (۲ جمع ۳) خالی است . این یک کار عاقلانه خواهد بود که قبل از درج

معطیات راجع به قسمت های اشغال شده معطیات که متعلق به قسمت های خالی است درج شود . باتعقیب آنچه اشاره کردیم چنین بدست میآید :

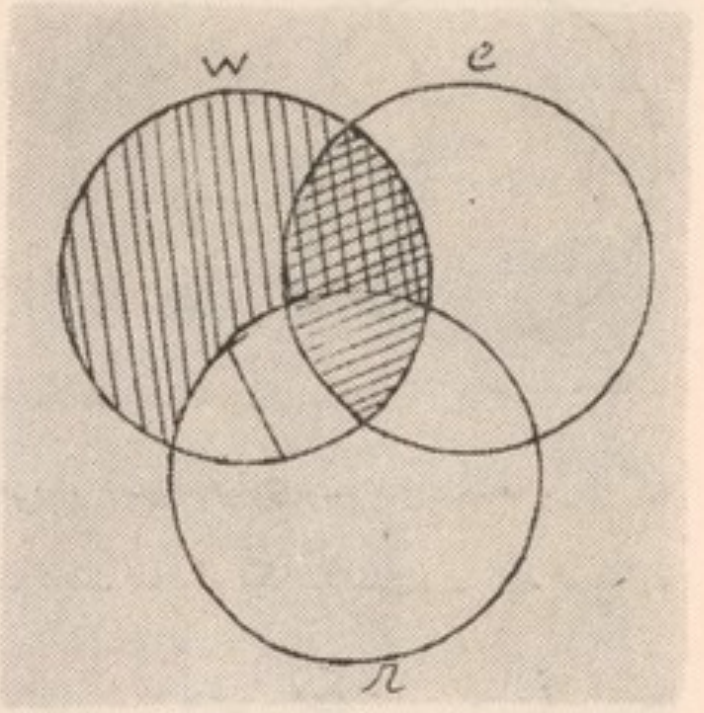

باید بطور دقیق بخاطر داشت که **چگونه حذف** قسمت های (۲جمع۵) و (۲جمع۳) طوری که دشکل ذریعه سایه خطوط نشان داده شده، برای این امر کافی است که (خط قاطع) را تنها در قسمت (۶) تطبیق دهیم.

مهمترین فایدهٔ این دیاگرام و دیگر دیاگرام های وین، طوری که ما ارائه دادیم، اینست که جوابات متعلق برسائل (قانونیت) راسهل میگرداند. چنانکه ممکن است ما علاقه داشته باشیم که بدانیم آیا معلوماتی که داده شده، بطور یك استنباط قانونی مساعدت مینماید که چنین نتیجه بی استخراج گردد: «بعض خوانندگان مرتب روزنامه یك مستخدم روزنامه نیست» اس ما باید فیصله نمائیم که آیا معلوماتی که تهیه گردیده، بما اجازه میدهد که چنین استدلال کنیم که جزء دایره (h) خارج دایره (e) (۶+۷) اشغال گردیده است . نظری به دیاگرام نشان میدهد که حالت چنین است . کمی بعد تر دیاگرام های وین رابطور منتظم برای استعانت جهت تعیین قانونیت استدلال ها بی بکار خواهیم برد که مشتمل بر قضایا یی باشند که دارای صورت (موضوع- محمول) میباشند.

چهارم، مارسه بر تحلیل (موضوع)

بقصد اینکه تحلیل خود را بر قضایای واقعی ای که در استدلال ها توجه میگردد، تطبیق دهیم ما باید لیاقت آنرا داشته باشیم که سور، موضوع، محمول و کیفیت ایجاب و سلب را در رینگونه حالات تعبیر کرده بتوانیم . برای این کار ما باید بخاطر داشته باشیم (a) که بسیاری ازقضایا یی که به صورت معیاری (موضوع-محمول) افاده گردیده اند، میتوانند بدون رسانیدن ضرری به محتویات آنها ، به صورت مذکوره افاده شوند ، (b) بسیاری از قضایا بحالتی هستند که هیچگاهی نمیتوانند بطور مساعدی به صورت (موضوع - محمول) افاده شوند.

مثال هایی که ذیلا میاوریم این اختلا فا تر ا بطور کلی ارا ئه مید هد :

(۱) «همه مردم قا بل اعتماد نیند»

درین مثال موضوع عبارت از صنف مردم است . ومحمول عبارت ازصنف اشیا ء (ویاا شخاصی) است که قابل اعتماد باشند (ابهام محمو لی که در ینجا بیان گردید ه،علی الا کثر ناشي از ین است :ما میتو انیم بگو ئیم که محمول عبارت ا ز صنف (ا شیای) است که :قابل اعتماد باشند، ویا عبارت از صنف(اشخاصی)است که قابل اعتماد باشند ،درحا لیکه معنای عبارت ا صلی را در هر دوصورت بخاطر داشته باشیم .)جمله یی که بیان گردیده بطو ر واضح دلالت میکند که «لااقل یک شخص قابل اعتما د نیست»

که‌ما آنراذریعه‌رمز چنین‌افاده میکنیم : «بعض (c > m) آ یا آ ن‌جمله به عبا رت بیشتری نیز دلالت میکند که :بعض مردم قابل اعتماداند (بعض c > m)؟

بدون معلومات بیشتری راجع به قر ینه ، چیزی نمیتو انیم بگو ئیم . ، همه (a،b)نیست ، بعضاً ، چنین معنی مید هد که (بعض a > b)و بعضاً چنین معنی مید هد که (بعض a > b) و بعض«a > d».

(۲)«تنها فارغ التحصیلان لیسه ها برای شمول به پو هنتون اجازه داده خو اهندشد»

دوصنفی که‌درینجا مذ کور گردیده‌عبار تند ا ز فا ر غ ا لتحصیلا ن لیسه (g) و ا شخاصی که برای شمول به‌پو هنتو ن اجازه داده خواهند شد (ba) .و نظر به جمله یی که بیا ن شد ه ، بطور و اضح مقصو د اینست که هر (g،Pa خو اهد بو د، که‌با ر مز چنین افاده‌میشود:«همه g > Pa» کنون‌میاند یشیم که آ یا مقصو داین‌نیز است که هر g > qa ؟در ینحالت‌یقیناً نه.

ازطرف دیگر این جمله :«تنها مشتریان دایمی مستحق تخفیف خو اهند شد .«بایدذریعه ر مزچنین‌افاده گردد :«همه rc ، dr اندوهمه dr ،rcاند.»

تنها b,a ا ست بعضاً ، چنین معنی مید هد که همهٔ a > b ا ست بعضاً ، چنین معنی مید هد که همه b > a و همهٔ a > b ا ست.

(۳)احمد متاهل است.

در ینجا مرجع صنف «اشخاص متاءهل »است .لیکن احمد عبارت ا ز یك صنف نیست بلکه یکی

ازاشخاصی است که‌متآ هل‌ا ند ،و لی درین صنف طوری‌داخل‌نیست که‌یک‌صنف‌به‌صنف‌یگری د ا خل با شد ، .و ما بعضاً میتو انیم عبارت (۳) را ذر یعهٔ ا ین قضیه عو ض کنیم :« همهٔ ا عضای صنف به شمول احمدو نه‌شخص د یگر متا هل اند.

(۴) «علت پر یشا نی کنو نی ماجنگ‌است»

مامیکو شیم تا علل پر یشا نی ما را به (C) و جنگها ر ا به (W)بحیث د و صنف ا ر ا ئه د هیم که چنین میشو د : همهٔ W. ⊂C لیکن وا ضح‌ا ست که‌ا ین غلط ا ست،زیر ا چنین معنی میدهد که‌هر جنگی ،علت پر یشا نی ماست . و چـو ن صنـف جنگها بحیث‌یک کل افا ده گردیده ا ست ، لهذ ا عبارت ما نع تحلیل ما ست(به‌مثا ل (۳) نیز مقا یسه‌شو د.)

خلاصه‌این مبحث :

قضایائی‌راکه‌از قضا یای دیگری‌سا خته نشد ه ا ند میتوا نیم به‌قضایای‌بسیط (بمقابل قضا یا ی مر کب) تعبیر کنیم . قضا یا ی بسیط ا ز عنـا صری سا خته شد ه ا نـد که به صورت منطقی ترتیب یا فته اند . قا نو نیت‌بسیاری‌ا ز استد لا لها مر بوط بصو ر ت منطقی قضا یای بسیط میبا شد .

بسیا ری‌ا ز قضا یـا د ا ر ای صـو ر تـی ا ست کـه بـه (موضوع ـ محمول) تعبیر میشود. و قتی‌که چنین با شد ، قضیه میتوا ند با جمله ا فا د ه گر د د که ا ز چها رقسمت متشکل است : سو ر ، نا م موضوع، نام محمو ل و ر ابطه ، موضوع ،محمول عبا ر ت ا ز دو صنفی از ا شیا ء است . سو رعـبا ر ت ا ز کلمـا ت سـا ننـد (همه ـ هر) و یا بعضی است.ر ابطه‌عبارت‌از کلمه ئیست که به شمول و یا خرو ج د لا لت میکند . را بطه ممکن است‌بااین علامات‌افاده شو د : « ⊂و یا «⊂ ». چها ر نو ع قضیه (موضوع ـ محمول) ممکن ا ست تـو سط ر سـو زچنـین ا فـا د ه گر د ند : « بعض، هر) a (⊂۰⊂) b. » اگر همه‌موضوع‌مورد بحث‌باشد، قضیه کلیه نامیده‌میشود،و گر نه‌قضیه‌جز ئیه نا م می گیرد.

ا گر ر ابطه‌بین مو ضو ع و محمو ل‌باثبات‌دلالت کند(ایجابی)و ا گر به‌نفی‌دلالت کند(سلبی) گفته میشو د . وازین چنا ن استفا ده میشود که‌هر یـکی‌ا ز چها ر قضیه معیا ری(موضوع محمول) دار ای علایم اصطلا حی‌خاصی میباشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

درنظریه‌قیاس (که‌در آینده‌موردبحث قرارمیگیرد) درتعبیر چهار صورت‌معیاری ،لازم‌است به‌این‌نقاط توجه‌خاصی‌به عمل‌اید :

(۱)جمله (هر b,a)است بطور معمول بعضاً به وجود بعض a دلالت میکند و بعضاً نمیکند. در حالت‌اول قضیه کلیه وجودي خوانده میشود ، و در حالت دوم قضیه کلیه‌فرضی‌نام‌میگیرد. ماهمواره رموز (هر $a \prec b$)و(هیچ $a \prec b$)را برای افتاده قضایای کلیه‌فرضی به کار خواهیم برد .

(۲)راجع‌بمعنای(بعضی) نیز ابهامی برو زمیکند . ما همواره رموز (بعض $a \prec b$ و بعض $a \prec b$)را بمعنای وجودي بکار خواهیم برد .

(۳)سور (همه)بایدبمعنای(هر و هریکی) دانسته شود و درجملاتی مانند« افریقائیان آزادیخواه‌اند » (که راجع است به‌صنفی ازصنف افریقائیان بحیث یک‌کل) صورت قضایای‌معیاری(موضوع ، محمول) بکار نمیرود.

(۴)ماچنین‌قرارداده ایم که‌سور (بعض)طوری که‌استعمال مینماییم ، چنین‌معنی‌خواهد داد: « لااقل یک واحتمالا بیشتر وحتی همه »بنابرین (بعض $a \prec b$)بدرستی مطابق است به ((یک a،b) ، بعض a لیکن نه همه‌آن b است، وهمه a ،b است.))

دیاگرام های وین نقشه های است که برای ارائه روابط بین صنوف (یا حدود) بطریقه واضح طرح گردیده است. طوری که استعمال آنها درمتن ایضاح شده است(۱) .

(1) An Introduction to Logic and Scientific method professor Max Black

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تبصره: پوهندوی برهان الدین ربانی

روشهای علوم از نظر متفکرین اسلامی

متفکرین ودانشمندان اسلامی بحکم تعالیم مذهبی خویش د ر باب تحصیل علوم‌ومعارف به کاوشهای عمیق و دامنه داری‌دست ز ده‌اند. از همینجاست که می‌بینیم‌چر اغ نیمه‌خاموش فکر وفرهنگ یونان بدست توانای آنان روشن می‌شود وبدین وسیله در راه احیاء میر اث‌فرهنگی بشریت گامهای موثری بر میدارند.مگر ناگفته نگذر یم که اندیشمندان مسلمان در باب میراث فرهنگی یونان کهن همه‌گی‌موقف متحدالشکل نگر فته اند بلکه به دوگر و ه تقسیم‌می‌شوند: گروهی که در اصطلاح قدما وعدهٔ زیادی از نویسندگان معاصر بنام‌حکماء اسلام یادمی‌شوند اما بهتر است که آنان را بنام شراح فکر وفلسفهٔ یو نان یاد کنیم. این گر وه تحقیقات علمی خود را مخصوصاً در باب فلسفه‌و منطق برر وش یونانیان عیار ساخته وابتکار ات عظیم علمی خود را برین اساس بمیان آوردند ودر راه هم‌آهنگ ساختن فکروفر هنگ‌یونان‌باسعارف‌اسلامی تلاشهای حیرت آوری نمودند. در جملهٔ رهبران این دبستان از الفار ابی که بنام معلم دوم ملقب شده است والکندی که بنام فیلسوف‌عرب یاد می‌شود و شیخ الرئیس ابوعلی سینا ی بلخی وابوالولید بن رشد نام بر د ه می‌توانیم .اماجمعی دیگر از متفکران اسلامی‌میراث علمی یونان کهن را بانظر انتقادی مورد ارزیابی قرار داده ونقاط ضعف را در منطق وفلسفه یو نا ن عیان ساخته وبجای اینکه برای هرغث وسمین در میتود های‌یو نا نیان کهن‌دلیل و سندی‌پیدا کنند نارساییهای‌آنرا شرح‌نموده و رفورم‌بنیادی‌را در مورد آن‌بمیان آ و ردند.نقادی‌های‌حجت‌الاسلام امام غزالی از منطق وفلسفهٔ یونان بیانگر طرز دید دوسیست.علماء اصو ل وعلم کلام‌اسلامی عهده دار این عمل شده‌اند. این‌دانشمندان ار جمند که چون‌اختران فروزنده‌یی در آسمان علوم ومعارف اسلامی درخشیده اند در راه پایه گذاری میتو د های علمی اسلام و معرفی جهان بینی مستقل مسلمانان خدمات پرارزشی نموده‌اند که سایهٔ مجد وعظمت شرق‌وشرقیان است.در ینجا

(c) ketabton.com: The Digital Library

بااعتماد بیشتر براثر گرانمایهٔ دانشمند محترم دکتور سامی النسار استادفلسفه درپوهنتون اسکندریهٔ جمهوریت عربی مصر بنام (روشهای علوم از نظر متفکرین اسلامی) مطالبی را در باب میتودهای علوم از دیدگاه متفکرین اسلامی بدین شرح تقدیم می کنم:

علم منطق از علماء اصول فقه اسلامی:

حد اصولیان:-

درینجا موضوع رابابیان حددر نزد علماء اصول فقه شرح می کنیم چنانچه میدانیم دانشمندان اصول فقه ومتکلمان اسلامی منطق ارسطو را نپذیرفته و خودمنطق را پایه گذاری نموده که در قطب مخالف منطق ارسطو قرار دارد، منطق اصولیها در واقع یك روش عالی بحث و تحقیق علمیست. از مهمترین ممیزات این منطق اینست که عاری ازمباحث میتافزیکی می باشد. آری منطق اصولی عاری از آن صفت میتافزیکی میباشد که منطق ارسطو بدان عنوان علم و قانون تفکر ضروری می بخشید، این علمیکه پیروان دکتل آنرا بنام علم فکر مجرد یا ارسطو را ((La sens, idée pure)) مینامند.

منطق متکلمین بعلت اینکه متضمن مباحث میتافزیکی نیست عنوان منطق عملی و یا به تعبیر دقیق عنوان منطقی را دارد که بانیازمندیهای عملی انسان هم آهنگی و توافق دارد. این منطق بدو مبحث: مبحث جدو مبحث استدلالات تقسیم شده است.

درینجا چنانچه متذکر شدیم در مورد حد اصولیان حرف میزنیم. ناگفته نماند سخن مادرین موضوع از آثار متأخرین الهام می گیرد که در این باره جسته جسته در آثار و مولفات خویش بحث کرده اند.

حد در نظر ارسطو همانا معرف وشارح ماهیت یاذات است. ویا جواب صحیح ودرستی است که در برابر سئوال (ماهو) گفته می شود، و طوریکه میدانیم همه این تعریفات در باب حد میتافزیکی است واصولیان آنها را قبول ندارند. علماء اصول فقه برین تعریفات دو اعتراض ذیل را وارد نموده اند.

۱- بعضاً حد بدون وجود سئوال صورت می گیرد.

۲- حد آنچنان که ارسطو فکر می کند معرف ماهیت وموصل به حقیقت شی معرف (به نتیجه) نیست. چه این عمل یا اینکه سخت مشکل است و یا مستحیل می باشد، تعریف شی عبارت از معنی شی است که از جهت آن شی مستحق صفت مطلوب شده است ویقیناً این طرز دید در

(c) ketabton.com: The Digital Library

مورد حد مخالف روشیست که در تعریف ارسطو مراعات شده است و اینکه موضوع را با شرح بیشتر چنین دنبال می کنیم. اساساً تعریف حد وابسته به این است که منظور و هدف درحد چیست، آیا هدف از آن حصر ذاتیات است و یا مطلق تمیز، وجداساختن شی معرف از اشیاء دیگر است،موضوع بهر ترتیبی که باشد این مطلب ثابت است که غایه ارسطاطالیسها درباب حد همانا حصر ذاتیات است. لذا آنها معتقدند،خاص بودن تعریف ویا کشف صفت حقیقی محدود از شرائط اساسی حداست. پس حد در نظر آنان عبارت است از آن قولیکه شارح وبیانگر ذات همراه با ماهیت آن بوده باشد .

اما چون غایه وهدف اصولیها در باب حد مطلق تمیز وجدا ساختن معرف است از غیر آن پس حد در نزد آنان عبارت از آن قولیست که اسم وصفت را طوری شرح کند که افاده حصر وتخصیص را نموده و جامع ومانع بوده باشد.

با قلانی نخستین معبر اندیشهٔ اصولی می‌نویسد: حد عین محدود است واگر غیر ازمحدود بوده باشد در انحال چنان قولیرا حدگفته نمی‌توانیم وتعریف کننده بایدتعبیری رابیاورد که‌تصور نماید که سائل به‌آن آشناست گرچه آنچه‌را پرسیده است نداند،و اگر سائل به همه تعبیرات وعبارات ناآشنا باشد پس نابود باد چنین سائلی.

از آنجاست که دانشمند موصوف علم را چنین تعریف می کند: شناسائی معلوم آنطور که هست ومعرفت شی موافق مفهوم،همانا علم است .

مگر امام الحرمین الجوینی این تعریف را بشدت رد نموده و می نویسد: اساساً هدف وغایه حد بیان حقیقت و ماهیت محدود است و بوسیله آن ذاتی از غیر ذاتی جدا می‌شود وتغیر عبارات وتبدیل الفاظ بیکدیگر هرگز شخصی را به‌ماهیت نمی رساند .

ابوالحسین بصری تعریفی را که باقلانی ذکرنموده،مورد تائیدقرار میدهد.موصوف درتعریفات خویش به هیچکدام ازتعریفات ارسطواظهار تمایل نکرده است.آری‌نه تنهااین دانشمندبلکه همه متکلمین غایه حدرا دربن میداند که‌محدودرا از غیرآن تمیزدهدواین‌چیزدرنظرآنان از راه آوردن صفات و خواصیکه لازمه‌محدود است انجام‌میگیردوضرورت‌به‌آوردن‌صفاتیکه محدودرا ازغیر آن‌تمیزمیدهد نمی‌باشد .

ابن تیمیه‌مینویسد: اندیشمندان محقق میدانند که‌فایده‌حد تمیزمیان‌محدودو غیر آنا ست و فایده‌حد تصویرمحدود وتعریف‌حقیقت‌آن نمی‌باشد.طوریکه‌پیروان‌منطق ارسطو دریونان‌ومقلدین

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرهنگ یونان درجهان اسلام برین راه رفته اند، اما جمهور اندیشمندان وعلمای کلام وغیرآنها بر خلاف این نظراند مگربعداز قرن پنجم ودراوائل قرن ششم عده‌ئی ازنویسنده‌گان به پیروی ازابوحامدغزالی در کتب علم کلام، اصول فقه این طرز تفکر راگنجانیده اندواین عده‌ازنویسندگان کسانی‌بود ند که‌در مورد حدود به روش منطق یونان حرف زده‌اند. اما سائرمتفکرین ازهمه مذاهب بشمول اشعریها ، شیعیان ،معتزلیان، کرامیان وغیرآنها همگی روش یونان رانپذیرفته وگفته‌اند فائده حد همانا تمیز میان محدود وغیرآنست وحتی بسیاری‌از آنان بغیرازآنچه که‌محدودرا ازغیرآن جداسی کند حدنمی‌دانند وهمچنان‌طلاق حدرا بر آنچه که‌نسبت به‌محدود عام بوده‌باشد درست‌نمیدانند .برا بر است که آنچیز جنس‌نام‌داشته‌باشدو یاعرض‌عام .و بلکه حدرا تنها منحصربه‌چیزی‌میدانند که‌بصورت‌طردی وعکس ملازم محدود بوده‌باشد ودرنزدآنان‌میان‌فصل‌وخاصه وغیره که بوسیله آن‌محدودا زغیر آن جدا می‌شود فرقی‌وجودندارد. این‌مطالب در کتب اکثر دانشمندان‌چون‌ابوالحسن‌اشعري، قاضی‌ابو بکر باقلانی،ابن‌نورك، قاضی‌ابو یعلی ،وابن عقیل نسفی وابوعلی‌وابوهاشم‌عبدالجبار طوسي وغیره‌وجود دارد .

در جای دیگر می‌نویسند: قدماء متکلمین بحث‌را روی‌میتودهای منطق‌یونان‌نمی‌پسندیدند مگرمتاخران‌بعدها به‌چنین‌عملی‌دست زدند .

صاحب کتاب کشاف اصطلاحات الفنون‌می‌نویسد:«حددر نظراصولیهامرادف معرف است وآن‌عبارت‌از چیزیست که‌یك‌شی راازغیرش تمیزمیدهد »نویسنده‌موصوف بعد آنیان حدا صولی وارسطا طالیسی فرق‌گذاشته می‌نویسد :نوع اول ویاحداصولی مفید تمیز یك شی ازغیرآنست‌امانوع دوم باعث‌حصول‌صورتی درذهن می‌شود که قبلا موجود نبوده‌باشد .

زرکشی‌دانشمند دیگر می‌نویسد: پیشوایان‌علم کلام و اصول‌فقه‌عقیده‌دارند: هدف‌اساسی درحدتمیز میان‌محدودوغیرمحدود است.موصوف‌پس‌از امام الحرمین نصی را نقل‌می کند که مینویسد: منظور از هدف‌از تعریف‌در اصطلاح علماء کلام‌فرق‌گذاشتن‌میان‌شی‌محدودوغیرآن‌بوسیله شرح‌ممیزات‌خصوصی همان‌شی است،مگر منطقیان درینمورد گفته‌اند: فائده تعریف‌تصور یرماهیت شي است « باملاحظه مطلب فوق‌به این‌نتیجه میرسیم که‌میان دوطرز تفکر نظر علماءاصول فقه دراسلام وپیروان منطق‌ارسطو فرق فاحشی وجوددارد.منطقیان‌ارسطومشرب‌عقیده‌دارندا کتفا نکردن به موضوع تمیزهنگام‌شرح هدف وغایه بدون درنظرگرفتن حقیقت‌وماهیت شی محدود اساساً مخل تعریف‌است. آری هرگاه درمورد تعریف‌گفته‌شودجسم ناطق وقیودی‌ازقبیل ذیروح،

حساس ومتحرك بالاراده بنام اینکه جسم ناطق جز انسان چیز ی دیگر نیست ا ز تعریف کشیده شود یقیناً این تعریف ناتمام است روی همین استدلال امام الحرمین تعریف اصو لیرا نپذیر فته و سوصوف د ر جمله متقدمین تنها کسی است. که چنین کاری را کرده است وحدود وتعریفات خویش ر ابه روش ارسطو نوشته است .

واز آنجا که حداز نظر ارسطا طالیسیان مفید تصور محدود است پس حدحقیقی ازنگاه آنان عبا رت ازآنچه که شامل مقو مات مشترك واختصاصی (معرف) بوده باشد ودر مورد حدحقیقی آشناشدن به همه ذاتیات و ترتیب آنها بصورت صحیح ضرو ری ولا زمی است. وراداز ترتیب بوجه صحیح اینست که در تعریف اولا جنس وبعداً فصل آورده شود. ناگفته نماند از نظر ارسطاطالیسیها حدوقتی بمیان می آید که ماهیت های مختلف بصورت تفصیلی شناخته شود تاقدرمشترك میان اشیائیکه باهم اشترا ك دا رند ر و شن گر د د یعنی جنس شنا خته شو د و فصل کـه ا شیاء مشتر ك د ر جنس را از همد یگر جدا می سازد، واضح شود. وشکی نیست که دستیابی به جنس وفصل در میان اشیا ء مختلف کارآ سان نیست .ابن سینا این مشکل را درك کرده بود مگر حد اصو لی بغا یت سهل وآسان است . بلی شرح وتفصیل آنچه که لفظ بصورت اجمالی آنرا در بر می گیر د کارمشکل نیست. ابو البر کا ت بغدادی در رد نظر منطقهای پیر وا ر سطو و تا ئید نظر ا صو لیان در با ب حد مینو یسد : اساساً حدود بغایت سهل وسا ده می باشند چه حدو د اصلاء تعریفات اسما ء می با شند واسما ء در واقع نا مهای امور عقلی می باشند وشکی نیست هر آ نچه که معقول باشد فهم و تعقل آن ضروریست و کدام اشکا لی ندارد اما ابن سینا وا رسطو مشر با ن باتعبیر های سر گیچ کن کمال مشترك، کمال ؛ کما ل جز ء ممیز حد را مشکل میسازند لذا ر و ش اصو لیها سهل و ساده ا ست .

فخرالدین رازی دانشمندافغانی ما نیز می نویسد: حقیقت اینست : هرگاه منظور از حد، تفصیل و شرح مدلول اسم باشد این کا ر سهل وآ سان ا ست ا ما اگر هدف ازآن شنا سا ئی ما هیا ت بوده باشد این عمل بغایت مشکل است.

پس اشکال درمورد حد از ینجا منشا ء می گیرد که تعریف حد در نگاه ا رسطا طا لیسها عبارت از معرفت ماهیت است . اما اگر منظور ها از حد تمیز غیر ذاتی در میان محدود و غیر

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن بوده باشد این کار بغایت سهل وآسان است .در ینجا متذکر باید شد هرگاه مفهوم حد در نظر متفکرین اسلامی همانا تمیز میان محدود وغیر آن باشد پس آشنائی به وسایل و راه های وصول به آن ضروریست ،آري لازم است فهمیده شود آنها چه وسائلی را بکارمی بستند تا حد صحیح را کشف نمایند .شراح اسلامی که تابع اندیشه های منطقی ارسطو بودند طریقه هائیرا استخدام می کردند ،این طریقه هاعبارت بودند از استقراء،تقسیم برهان ،ترکیب ارسطو .فقط طریقه آخري را بکار می بست .مشائیان اسلامی نیز در ین مورد کاملا پیرو ارسطو بودند مگر یکتعداد دیگر از مفکرین اسلامی برخلاف ارسطو سایر طریقه هارا بکار بستند اما اصولیان در باب حد این طریقه را نپذیرفتند مخصوصاً طریقه ترکیب را که مورد پسند ارسطو بود بشدت رد کردند .

زرکشی می نویسد:منطقیان ترکیب را در حد ضروري میدانند اما متکلمین آنرا ردمی کندو بعد از ذکر این مطلب می نویسد:امام الحرمین این موضوع را ازیکتعداد از یادمتکلمین روایت کرده است.

ابن تیمیه می نویسد :متفکرین اسلامی ذکر صفات مشترکه را درحد ممنوع دانسته اند . موصوف عقیده دارد همه طبقات متکلمین وگروه هاي مختلف آن بصراحت این موضوع را اظهار نموده اند. چنانچه ابو هاشم جبائی از جمله معتزله ، ابن نوبختی از دانشمندان شیعه و باقلانی از ائمه اشاعره این مطلب را بیان نموده اند .اما م ابو الحسن اشعری هم مخالف مفکوره استخدام ترکیب در حد است مگر نا گفته نماند منظور از مخالفت با ترکیب درمورد حداین نیست که تعریف کننده تعریف خویش را به یك عبارت واحد بیاورد بلکه مقصود اتحاد معنی است نه لفظواسماً عبارات و الفاظ ذاتاً مقصود نمی باشند .اینهااصلاء حدودنمی باشند بلکه تعبیر از حدود می نمایند . هرچه آن ترکیب که اصولیها قول بر بطلان آن کرده اند عبارت از ترکیب ماهیت است یعنی ترکیب جنس وفصل را درموردحد جائز نمیدانند واین ترکیب راکه روي مفکوره علیت استوار است رد می کنند .اصولیان ترکیب راکه متکی به نظریه هیولی وصورت ویا جنس وفصل است ردمی کنند.اماترکیب متکی به الفاظ که در آن فصل علت جنس قرارداده نشود در نظر آنان مقبول است.

انکار اصولیها از مذکوره علل درمبحث حدود ودر غیر آن باعث برخورد شدید میان آنها و پیروان منطق ارسطو شده است . چنانچه ابن رشد از این روش اصولیها بشدت انتقاد می کند : میان بحث علل و مبحث حدو ددر نظر ارسطو ارتباط عمیق و جوددار دچه حد ارسطا طالیسی اساساً از ماده و صورت یعنی از جنس وفصل ترکیب یافته است وترکیب حد از جنس وفصل بعلت آنست که اساساً مبنای حد بر این است که بیانگر حقیقت و ماهیت یك چیز بوده باشد و صورت در هر چیز کمال واساسی ترین پایه آنست .

انتقاد اشاعره از مبحث حد ارسطو روی این طرز فکر استوار است که اشعریها اساساً در مباحث عقلی خویش منکر مذکوره علیت اند و چون در عنصر اساسی حد (جنس وفصل) متکی بر مبحث علت است پس ازین رهگذر مخالفت خویش را باحد اعلان کرده اند.

ازاختلاف اصولیها وعلماء منطق پیروارسطو درین موضوع که منطقیان علیت را در بحث حدشرط میدانندفصل راعلت جنس می‌خوانند. برخلاف اصولیها منکر این همه‌اندنتائج ذیل بعمل آمده‌است

اول: یکی فصل نسبت به‌نوع واحد گاهی عنوان جنس را می‌گیرد مثلا ناطق نسبت به انواعیکه درتحت مفهوم حیوان قرار دارد برای انسان فصل است اما همین ناطق نسبت به فرشته‌عنوان جنس را دارد ، و کلمهٔ حیوان که مورد انسان عنوان جنس را دارد بعلت اینکه شامل افراد مختلف‌حقیقه است همین کلمه درعین زمان نسبت به انسان عنوان فصل را دارد چه اورا ازفرشته جداسی سازد.

اما پیروان منطق ارسطو این موضوع رانمی پذیرند آنها معتقدند ، نمی‌توان فصل، نوع واحد رابه ملاحظه‌اعتبارات دیگر عنوان جنس بخشید زیرا اگر فصل جنس شود دردینصورت برای جنس معلول واقع می‌شود ،درحالیکه موضوع برعکس بوده‌است واگراین حالت را قبول کنیم معلول برای علت خویش عنوان علت راسی گیردواین حالت اساساً باطل وممتنع است.

دوم: اصولیها اقتران یک فصل واحد رابرای دوجنس جائزمیدانند،آنهامی‌گویندهرگاه ترکیب ماهیت از دو حدی بعمل آمده باشد که هرکدام ازین دونسبت بدیگرش من و جه‌عام باشد،چون حیوان ابیض.درین مثال کلمه‌حیوان‌ابیض و غیر آن هردوصدق می کند.همچنان کلمه ابیض

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنچنان که به‌حیوان اطلاق‌می‌شود به‌غیر حیوان‌نیز صدق‌می کند. پس‌هرگاه‌ماهیتی‌از ین‌دو کلمه ترکیب یابد کلمه حیوان برای ماهیت عنوان جنس را می گیرد . وابیض نسبت به حیوان سیاه فصل می‌شود وبا لعکس کلمه حیوان نسبت به جما دابیض فصل ما هیت می شود واز ین مثال چنین نتیجه گرفته می‌شود و فصل که عبارت از ابیض‌بود د رحالت اول قرین دوجنس حیوان، جماد واقع است‌و همچنان حیوان چون عنوان فصل را بگیرد قرین دو جنس(سیاه وسفید) می‌گردد .

اما ارسطا طالیسان معتقدند :فصل بحکم اینکه عنوان‌علت را دارد اقتران آن تنهابه یک جنس درست است وهر گاه قرین دوجنس در یك مرتبه‌واقع شود این کار درست نیست چه مستحیل است که یك ماهیت دریك مرتبه واحد از خود دو جنس داشته باشد و هر گاه چنین چیزی واقع شود تخلف معلول ازعلتش بعمل می‌آید واین تخلف زاده وجود دوفصل در هردو ماهیت است .

سوم :اصولیها ازآنجا که اقتران یك فصل را براي دو جنس تجویز کرده‌اند مقوم واقع شدن این چنین فصل را برای دو نوع بصورت یک نتیجه‌لازمی آن قبول می کنند ، اما ارسطا طالیها چون اقتران فصل را به بیش از یك جنس درست نمیدانند پس مقوم واقع شدن آنرا نیز در بیشتر از یك جنس‌درست نمی دانند .

چهارم :اصولیها تعداد فصول را جائز میدانند لذا درنوشته‌هاي آنان فصل اول،دوم وسوم وچهارم دیده می شود .اما ارسطا طالیسیان عقیده دارند فصل قریب بیشتر از یکی بوده نمی تواند،چه هرگاه چنین موضوعی درست تلقی گردد توارد چندین علت بریک‌معلولیکه ذاتاً واحد است‌صورت می گیردو این چیز درست‌نیست، بلی ازدیاد فصل بیشتراز یکی‌درست نیست چه اما ساًوظیفه فصل اینست تا مقوم وپایه گذاری نوع درجنس بوده باشد وچون‌این نیازمندی توسط یك فصل حاصل شود احتیاجی بدیگر نیست، اگر این نیازمندي را رفع ساخته نتواند پس آن فصل اساساً فصل حقیقی نیست. ناگفته نمانداساس این اشکال واختلاف در تعریف حقیقی فصل نهفته است وطور یکه‌روشن‌است هرکدام از اصولیها و ارسطاطالیسیان در ینمورد نظر مشخصی دارند .

گذشته از ین علماء کلام ماهیت را اعتباری میدانند و از ینجا این اختلاف بروز کرده

(c) ketabton.com: The Digital Library

است . متذکر باید شد تنها یکعده از مفکرین اسلامی وجود دارند که منکر استناد حد اصولی بر ماهیت اعتباری شده اند . ایندسته مفکوره جنس و فصل را پسندیده‌و خواسته اند ، حدود وتعریفات را بر اساس آن بنا نمایند . طوریکه پیروان منطق ارسطو چنین میکنند چنانچه ابن‌حزم در کتاب خویش الاحکام می‌نویسد : باید الفاظ و اصطلاحات اصولی تعریف وتحدید شود ،چه بسیاری از اشتباهات از رهگذر عدم تحدید بمیان می آید .وازینراه حقایق ضایع می شوند چه با اینحال معانی در هم آمیخته شده واسماء درغیر مسمیات آنها اطلاق می شوند وبعداز ین مقدمه شروع به تعریف وتشریح الفاظ نموده راجع بحد، رسم ،علم، برهان ،دلیل،حجت ،اصل وفرع صحبت می کند و تعریفات هر کدام را بیان مینماید . این روحیه در نزد امام الحرمین نیز سراغ می شود و شایددنباله همین‌عمل باشد که پسانها امام غزالی را وادار ساخت تامنطق ارسطورا با علوم اسلامی بیامیزد اما اند یشمند انیکه از منطق ارسطوانتقاد می کنند بیخبر بوده‌اندا زاینکه درمنطق استقرائی و تجربی نیز مانند منطق اصولی در اسلام قبول‌مفکوره ماهیت ثابت‌بعنوان‌زیر بناو اساس‌حدا مکان‌پذیر نیست این مفکوره ئیکه قرن ها قبل در حلقه های متفکرین‌اسلامی‌بمیان‌آمد پسانها پیش آهنگان منطق جدید آنرا در قلب‌مباحث خویش جا داده اند .چنانچه استوارت میل وراسل این کار راکرده اند.

بااین بیان مختصر ثابت شد که علماء اصول وکلام اسلامی در باب، موضوعات مربوط به حد که‌ازعناصر مهم منطق‌صوری می باشد منطق ارسطو رانپذیرفته وخودابتکار تازه ئی نموده اند.ودر صحبتهای بعد نقش موثرآنان‌را در پایه‌گذاری‌منطق‌جدیدملاحظه خواهیم کرد .

مرد آن بود که ازسر ردی قدم زند درد آن بود که بر دل‌سردان‌رقم‌زند
آنرا مسلم است‌تماشا به باغ عشق کو خیمهٔ نشاط به صحرای غم‌زند

(خاقانی)

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهنوال عبدالرزاق زهیر

تذکرهٔ افضل واهمیت آن در تاریخ ادبیات افغانستان

پس از تذکره مذکر الاصحاب تألیف محمدبدیع بن‌محمد شریف السمرقندی معروف‌به تذکره ملیحای سمرقندی یعنی از اواخر قرن (۱۸م)تا شصت سال مدهٔ (۱۹) تذکره نویسی درآسیای مرکزی به علل عدم شرایط مساعد وعدم وجود مواد ضروری ادبی ونبودن یکمرکز قوی رو به تنزل میگذارد .

ازآخر ربع قرن (۱۹) درمرکز بخارا بار دیگر شیوهٔ تذکره نویسی رونق یافت ونخستین کسی که این شیوه را تجدید نمودقاری رحمت‌الله واضح بخارایی است که با تألیف تذکره تحفةالاحباب فی‌تذکرةالاصحاب‌نه‌تنهادرجمع آوری‌و تحریر شرح‌حال‌شعر اعمجموعه‌ئی گردآورد بلکه بااین کار درچگونگی سیر تسلسل فکری وحفظ آن سوادخدستی مهم نمود. بدنبال‌او ودر آخر قرن (۱۹) وطلیعه قرن بیستم‌تذکره های دیگری در داخل دربار و خارج از دربار با مر و هدایت‌امرای‌بخارا ویا باساس ذوق شخصی خود دانشمندان مؤلفین برشته تحریر کشیده شد که نه‌تنها تأثیرات ادبی وفکری آنها درچگونگی تسلسل فکری آن عصر وتاریخ ادبی ما بعد آن عصر روشن و هویداست‌بلکه در لابلای‌این‌تذکره‌هامواد‌ی‌مغتنم حفظ گردیده‌است که‌جهت دانستن سیر ادبی این زمان وتاریخ مابعد آن خیلی مهم بشمار میرود، درجملهٔ‌این تذکره‌ها که در تطور نثر دری در اواخر قرن (۱۹) وآغار قرن بیستم در بخارا و ماحول آن دارای مواد سودمند ادبی‌است .

تذکره افضل التذکار فی‌ذکرالشعراء والاشعار تألیف میرافضل مخدوم پیر مستی بن محمداشرف الصدیقی الهروی است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

این تذکره که بیانگر وضع انحطاط ادبی متأخر زبان دری‌در آسیا ی‌میانه بشمول افغانستان شمالی است می‌تواندبرای جستجو کنندگان‌عو امل این تأخر وانحطاط و مقایسهٔ اوضاع لسانی‌حال باماضی سند ومأخذی باشد وهم مسیر اندیشه وفکر را ترسیم نماید.

تحقیق در متون خود تذکره ومقایسهٔاوضاع لسانی آن با امروز ووضع چگونگی انحطاط ادبی ومعلوم کردن آن از لابلای متون این تذکره خود موضوعات‌خیلی باارزش‌در تطور نثر دری بشمار میرود، آنچه‌برای یك خواننده افغان درین کتاب مهم‌است ذکر برخی از شعرای مربوط به تاریخ ادبیات افغانستان است که ازجمله (۱۳۷) تن شاعر (۲۲) تن آن بشمول مؤلف هراتی الاصل ازسرزمین افغانستان است که در تاریخ ادبی وسیر تاریخ ادبیات‌افغانستان تاحال ذکری از احوال واشعار آنها به‌میان نیامده است که نگارنده جسته‌جسته د رضمن مقالات یا تتبع در تذکره های دیگر درین زمینه عرایضی چند حضور خوانندگان‌تقدیم خواهم نمود.

مؤلف این تذکره افضل پیرمستی درایام جوانی به بخارا رفته ودرده پیر مستی که از جملهٔ توابع بخارا بودرحل اقامت افگنده وبکسب علم و فضل پرداخته است .

سال تولد افضل را مؤلف کتاب (ادبیات تاجیك)درنیمه دوم عصر (۱۹)سال های‌چهلم قرن گذشته می نویسد (۱).

اگر این قول رسول هادی زاده را درست‌بدانیم‌وتاریخ تولد او را مقارن سال (۱۸۴۰م) مطابق (۱۲۵۸ه) بشماریم، پس عمر افضل درموقع تألیف وتحریر کتاب (۱۳۲۲ه)مطابق (۱۹۰۴م) شصت‌وچهار سال می‌شود، در حالیکه بسیار بعید بنظر میرسد که مؤلف ودانشمندی در کبرسن یعنی حالت پیری وافتادگی به تألیف وتحریر تذکره‌یی بدین حجم دست‌بزند وآنهم به دربار وبامر امیر باداشتن مأموریت‌رسمی .

از جانب دیگر رسول هادی زاده در پاورقی‌همین صفحهٔ کتاب به حوالهٔ تذکرهٔ خطی میرمحمدصدیق حشمت‌مینگارد که :

«حشمت در تذکره یکه درسال (۱۳۱۲ه) مطابق (۱۸۹۴-۱۸۹۵م) تألیف نموده است نسخهٔ نمره (۲۷۲۸) تاشکند صفحه (۲۳) افضل را چهل ساله می‌نویسد (۲).

درینصورت به قول حشمت (صاحب تذکرة‌الشعرای حشمت) عمر مؤلف در موقع تألیف کتاب(۱۳۲۲ه) مطابق (۱۹۰۴م). ۵۰سال‌می‌شود که سال تولد ش‌باید (۱۸۵۴م) باشد نه (۱۸۴۰م). (۳)

(c) ketabton.com: The Digital Library

میکلو خه میکلای تار یخ فوت‌افضل را(۱۳۳۴ه مطابق ۱۹۱۵-۱۹۱۶م) می‌نو یسد (۴). روز نفیلد که بر کتاب یاد داشتهای صدر الدین عینی ایضاحاتی تحر یر کرده است در قسمت ایضاحات می‌نگارد که افضل‌در (۱۳۳۵ه مطابق۱۹۱۵م(به‌عمر ۵۵) سالگی فوت کرده است (۵). باستناد قول‌میکلوخه میکلای وروز نفیلد وتوصیف فهر ست نسخه های خطی انستیتوت شرقشناسی مؤ لف تذکر ه پس از (۵۵) سال ز ندگی درسال‌های (۱۹۱۵-۱۹۱۶م) فوت کر ده است (۶) .

از خلال تو ضیحات‌سختصریکه در تذکر ه خو ددر شرح حال‌خویش مینگار د بر میاید که پدرش از هرات به‌بخارا آمده، ودرده پیرستی مسکن گز ین گر دیده‌است (۷). افضل چندی در خدمت میر محمد صدیق حشمت پسر امیر مظفر که حاکم چارجوی بود وبعداً توسط برادرش سیدامیر عبدالاحد امیر بخار ا در حبس انداخته شده‌و همانجافو ت‌سیکند گذر انیده وبعد از حبس حشمت با سا مت مسجد شهر و قشلا ق‌ا قا مت د اشته ، اما بز و د تر ین فر صت بد ر بار می پیو ند د، و امیرا ز ر و ی تلطف و مهر با نی به و ی نظر کر د ه صا حب منز ات خاص و مقام عالی می شود (۸).وبعد ما مو ر تأ لیف و تد و ین این تذ کر ه میگرد د.

بهر صورت میر افضل مخد وم مرد دانشمندي بود در کلیات بیدل واشعا ر این شاعر تو انا معلومات کا فی داشته چنانچه در تحریر مقدمه‌وتذکر ه اش‌همیشه بقسم استشها د اشعار بیدل را میا ورد ،دو با قتفاي اشعار این سخنور عالی مقام اشعاری نیز سروده‌است .

تذ کره خود را درسنه (۱۳۲۲مطابق ۱۹۰۴ م)درسر زمین‌بخا را تاء لیف وآنرا بنام امیر عبدالاحد امیر بخار ا اختتام وبه (فضا یل نشان) که تا ر یخ تاء لیف آن نیز می با شنندسمی کرده است ،از مطا لعه سطور خاتمه این تذکره بر میا ید که تذکره خود را بر هنمو نی‌ملا برهان الدین خواجه متخلص‌به‌تو فیق و به‌د ستیا ری و کمك قاضی القضا ة آنو قت بخاراملا میر بدر الد ین ترتیب وتدوین نمو ده است (۹). پس از اتمام تذ کر ه کتاب‌خودرا بامیر بخا را تقد یم مید ارد واسیر بخارا در اتمام این نسخه ابیاتی‌چند انشا ء کرده ا ست.

از سر انصا ف تار یخش چنین کرد افضل سوی‌خاقان‌تحفه‌یی (۱۰)

گفت زروي پیروي نیکان دهر تا ر یخ‌او شا ه با افضل نمود (۱۱)

آن کتابت که‌سرد افضل کرد ا و فضایل نشا ن بعالم شد (۱۲)

اهمیت این تذکره: (۱۳)

این تذکره از رهگذر مواد ومطالب بهترین سرجع ومنبع و مأخذ ادبیات‌شناسی اواخر قرن (۱۹) واوایل قرن بیستم درممالك آسیاي میانه و افغانستان بشمار میرود.

۲- درظرف (۱۳) سال یعنی از زمان تاءلیف کتاب (۱۳۲۳ ه) تا (۱۳۳۶ ه) بیش از یازده نسخه استنساخ می شود که این خود اهمیت‌این‌تذکره را عیان می‌سازد.

۳- در تذکره مذکور شرح حال یك عده شاعرانی آمده است که‌تاحال در باره زندگی‌آنها در سیر تاریخ ادبیات افغانستان ذکري بعمل نیامده است.

۴-محتویات‌این تذکره‌تاحال‌دست‌نخورده‌است‌بدین‌ملحوظ از لحاظ موادبکروتذکرهٔ پرغنمیت است.

۵-این‌تذکره‌شرح‌حال شعرائی‌راکه درتذکره‌های‌قبل‌ازمولف آن‌تألیف‌گردیده‌است‌تکمیل‌میکند

۶-این تذکره روابط ادبی مردم افغانستان را با ماوراء النهر که‌اکنون هم میان‌ایشان روابطحسنه سیاسی ،کلتوري واقتصادي موجود است به‌سند تاریخ وادب‌وزبان شعر و دانش نشان میدهدبنابرین‌احیاي این‌تذکره‌وترتیب‌آن‌بصورت یك‌متن‌انتقادي‌اهم‌و ضروري‌بشمارمیرود.

۷-آقاي رسول هادي زاده برتذکره افضل بنظر انتقادي می نگرد ، مولف آن را دربارهٔ‌مرتجع ومدح‌سرامی‌شمارد،ولی با آنهم در سیر فکري و چگونگی‌تسلسل ادبی اواخر قرن (۱۹) واوایل قرن بیستم ازمحتویات ومواد این تذکره استفاده اعظمی رامینماید‌لهذا از لحاظ موادوسیر ادبیات‌شناسی کتابیست در خور اهمیت وارزش‌آن بیشتراست.

در تذکره افضل عاید بر احوال واشعار (۱۳۷) نفر شاعر تفصیلات (۱۴) داده شده است.

تذکره افضل درآثار دیگران :

۱-درافغانستان:

در افغانستان ازتذکره افضل ومحتویات این تذکره بسیار اندك استفاده بعمل آمده است آنهم‌از نسخه چاپ سنگی این تذکره که بااضافات وکمبود ها لیتوگرافی شده است (۱۵)

درکتاب یادي از رفتگان موادي ازین تذکره‌اقتباس‌و نقل شده است (۱۶) در نشریهٔ افغانستان که‌توسط انجمن آریانا دایرة المعارف بچاپ رسیده است در بخش ادبیات آن نیز اقتباساتی از این اثر بعمل آمده است (۱۷)

از آنجائیکه مواد این تذکره مستقیماً باادبیات مملکت ایران ارتبا طی ندا شته ا ست لهذا د انشمندان ایران تا امروز در آثار خود از این تذکره تذکر نداده ا ند و استفاده نبرده‌انـد .

۲-در اتحا د شوروی:

الف -نخستین کسی که در اتحاد جما هیر شو ري بعد از انقلا ب اکتو بـر از تذکر ه افضلی در آثار خود استفاده کرده است شاعر و نو یسنده معروف تاجیك صد ر ا لدین عینی است که در اثر معروف خود (کتاب ادبیات تا جیـك) که در ز مینهٔ ز ند گینامهٔ شعر نگاشته از آن استفاده نموده است(۱۸)

ب -آقاي ر سول ها دي زاده در سیر مطالعه ادبیا ت تا جیك در او ایل قر ن (۱۹) و او اخر قرن (۲۰) که دردو جلد تاءلیف کرده انـد.وجلد او ل آن درسال (۱۹۶۸-م) از طبع بر آ مده است. و کتاب منابع ادبیات قرن (۱۹) تا جیکسی چاپ دوشنبه از محتو یات این تذکره استفاده کرده‌اند.

ج-امیر بیك حبیب‌او ف در(۱۹۷۱) در شهر دوشنبه کتابی تحت عنوان (ازتار یخ ادبیات تا جیك در بدخشان) به‌چاپ رسانـده است کـه در قسمت شعـرای مربـوط به بـد خـشان از تذکره افضلی استفاده کرده است (۲۰).

د-همچنین نو یسندگان دیگر که مقد مه هایی بر دو اوین بعضی از شعر اي این دوره نوشته اند در آثار خو د از مو ا داین تذکره استفاده بر ده اند که درمقدمه هاي دو اوین وآثار احمد دا نش مجـموعه اشعار شاهین مجموعه اشعار حیر ت،مجمو عه آثار عبدالعظیم‌سامی سورخ همین عصر رابطور نمونه ذکر کرده می تو انیم .در باره طرز تحریر وروش افضل در تذ کره اش و همچنان نسخه های خطی این تذکره در مضمون ، منتشرهٔ مجله آ ر یا نا به تفصیل معلو ما ت بعرض رسانید ه ام ،ولی‌چیز یکه قا بـل یاد آو ری‌است اینست که‌در تصحیح ومقابله‌وترتیب متن انتقادی این‌تذکره که‌توسط نگارنده‌بعمل آمده‌است همه‌نسخه ها که‌عبارت‌است‌از یازده‌نسخه با ستثنای نسخه ناقص‌به‌نمره (۱۹۴۳)محفوظ‌در کتابخانه‌انستیتوت‌خاور شناسی‌لینن گرادمی‌باشد استفاده‌بعمل آمده است.

محتو یات ا ین تذ کر ه

تذکره‌افضلی پس‌از یك‌مقدمه‌حمدونعت ومدحت‌سید امیر عبدالاحد امیربخارا وقصیده‌در تاریخ جلوس اووشرح مختصر دراحوال‌خو دوچگو نگی‌تالیف کتاب،به‌شرح‌حال‌شعرای‌متاخرومعاصرخویش‌آغاز

میکندوشرح حال(۱۳۷)نفر شاعر راباصنوف‌مردم، پیشه ها،مجامع اختصاصی‌و در باروبازار و غیره‌ر ا شرح میدهد .تذکره‌باساس‌حروف تهجی ترتیب گردیده‌است .

دررديف های‌مختلف درشرح حال (۴)نفر ازهرات،(۷)نفر ازبلخ ،یکنفر از حضرت‌امام ،(۵) ازدرواز بدخشان‌و(۳)نفر ازبدخشان ویکنفر ازقندوزمی‌پردازد که‌ماتحت‌عنو ان(یادی‌ا زشا عران افغان دردیاردیگران)باسراجعه به‌منابع دیگربه‌شرح حال‌آنهاخواهیم پر دا خت .

حواشی این مقال

۱ـرک‌ـادبیات‌تاجیك درنیمه‌دوم‌عصر(۱۹)تالیف رسول‌هادی‌ز اده چاپ دوشنبه (۱۹۶۸ صفحه ۵۱)

نوت ـآقای‌پروفیسر دکتور رسول هادی زاده‌سو لف کتاب‌فوق یکی‌ازدانشمندان، معروف‌تاجیك است که‌درزمینه‌ادبیات‌شناسی‌صاحب کتب‌متعددمی‌باشند،ازجمله کتاب‌فوق‌و کتاب‌منا بع‌ادبیات قرن (۱۹)تاجیکی چاپ ستالین‌آباد (۱۹۵۶)معروف‌است‌فعلاسو صوف‌ر یاست‌انستیتوت‌شرقشناسی شهر دوشنبه رابعهده دارند .

۲ـایضاً پاورقی صفحه (۵۱) کتاب فو ق .

۳ـ نگ،تذکره میرمحمد صدیق حشمت‌نسخه‌خطی‌نمر ه(۲۷۲۸)صفحه(۲۳)فهر ست نسخه های‌خطي انستیتوت‌شرقشناسی تاشکند بنام البیرونی‌مربوطا کادمی‌علوم‌اوزبکستان،جلد اول .

۴ـفهرست نسخه های خطی تاجیکی‌وفارسی‌تالیف‌میکلوخه‌میکلای‌چاپ‌مسکو(۱۹۶۱م(جلداول صفحه (۴۰۰)وجلددوم‌صفحه(۱۴)۰

۵ـنگ‌ـقسمت‌ایضاحات‌رزنفیلدبر کتاب‌یادداشتها ی‌صدرالدین‌عینی‌چاپ مسکوصفحه(۱۰۵۷)

۶ـنگ‌ـفهرست‌نسخه های‌خطی‌انستیتوت‌خاورشناسی‌تاشکند‌جلداول‌صفحه(۱۴۱)وجلدهای دیگرتحت‌رقم(۲۳۰۳-۸۴۹-۷۱۷۹-۱۴۶۷و۲۷۳۲)وفهرست نسخه های خطی شعبه تاریخ کتابخانه مرکزي‌بخاراچاپ‌تاشکند (۱۹۲۵)تحت‌نظرپرو فیسرسیمونو ف .

وفهرست نسخه های‌خطی انستیتوت‌خاورشناسی‌لینن‌گراداز‌میکلوخه‌میکلاي جلداول‌ودوم‌تحت رقم (۱۹۴۳-و ۱۶۴۲)۰

۷ـرکـنسخه خطی افضل التذکار به‌نمر ه(۲۳۰۳ـصفحه(۱۹ـب)وصفحه(۳۸ـآ).

۸ـنگـادبیات تاجیک در نیمه‌عصر(۱۹)صفحه (۵۲)

۹ـنگـ نسخه خطی تذکره‌افضلي به‌نمره(۲۳۰۳)صفحه(۲۲۳)

۱۰-۱۱-و۱۲-نک :-نسخه خطي تذکره افضلی به نمره (۲۳۰۳) صفحه (۱۲۶-آ).

۱۳-درباره چگونگی این تذکره ومعلومات بیشتر مربوط بدین تذکره مراجعه شود به مضمون نگارنده تحت عنوان (افضل التذکار فی ذکر الشعراء و الاشعار) منتشره شماره (۴) اسدو سنبله سال (۱۳۵۰) مجله آریانا مربوط انجمن تاریخ .

۱۴-رسول هادی زاده در کتاب خود (۱۳۵) نفر می نویسد در حالیکه شرح حال (۱۳۷) نفر شاعر در آن قید و ثبت شده است .

۱۵-فاضل دانشمند پوهاند حبیبی در پاورقی مضمون منتشره مجله آریانا (شماره ۴ ، سال ۱۳۵۰) آنوقت که متصدي ریاست انجمن تاریخ بودند می نویسند که یك نسخه خطی تذکره افضل در کابل در کتابخانه مرحوم هاشم شایق استاد پوهنځی ادبیات وعلوم بشری موجود بود.

۱۶-کتاب یادی از رفتگان چاپ کابل (۱۳۴۴) تالیف دانشمند معاصر مرحوم، خال محمد خسته است. این محقق فاضل که در حالت پیري ونقاهت و پریشان حالی بسر می برد از دانشمندانی بود که بیشتر از (۴۰) سال عمر خود را وقف تحقیق، تدقیق و کاوشهای ادبی نمود، تذکره معاصرین سخنور نیز تالیف همین استاد است .

۱۷-کتاب افغانستان از نشرات انجمن آریانا دائرة المعارف بخش ادبیات: محمد حسین بهروز چاپ کابل (۱۳۳۴ مطابق (۱۹۵۵م) صفحه (۳۴۹) صفحه (۳۴۱) وصفحه (۳۵۰) و صفحه (۳۶۹)

۱۸-کتاب ادبیات تاجیك تالیف صدرالدین عینی در سه جلد چاپ دوشنبه صفحات مختلف .

۱۹-کتاب ادبیات تاجیك در نیمهٔ دوم عصر (۱۹) واوایل قرن بیستم چاپ دوشنبه (۱۹۶۸) و کتاب منابع ادبیات قرن (۱۹) تاجیکی چاپ ستالین آباد (۱۹۵۶)

۲۰-کتاب (از تاریخ ادبیات تاجیك دربدخشان) تالیف امر بیك حبیب اوف در (۱۱۵) صفحه چاپ دوشنبه (۱۹۷۱).

(c) ketabton.com: The Digital Library

علی حیدر لهیب

چند سطر شتابزده بر سایه

روشن ادب دری در سرزمین جادویی هند

نیم قاره از برفستانهای پایای هماليا تا زمین های سوزان جنوب پیکره افسانویش را در آبهای تب آلود دریای هند لغزانده است، در شمال از سرد ناکی نسیم هماليا خاك در بر جلگه های سبز ینه وپربار پنجاب غنوده ودر جنوب از تف خورشید استوایی حسرت چکیدن قطره یی آب بر رخساره اش ترك افگنده وخاور و باختر در دماغهٔ کوماری سعیاد دارند.

نیم قارهٔ جاودانه که دیرین سال زیسته و عطر عود زندگی آن در فراخنای قرون شمیم دل انگیزش را در رواق پاییدنی معبد زمان پراگنده است، شنیدنی وپرسوز پیشینه یی دارد.

سرگذشت هند از پیوستگی وسرشتگی بازندگینامه افغانستان بی نیاز نیست.

از باستان زمان همارهٔ یکنوع پیوند دوگانگی رشته این دو زندهٔ گی را که چه بسا روزو روزگار که یك زندگی بوده اند گره زده است.

برکمترین برگی از دفتر دیدهٔ گی های آنها چلچراغی یگانه نور نیفشانده ،و یکسان اندوه بارگی وشاد خوارگی آنرا پیرایه و شیرازه نبسته است.

هرکه هوس زمین خوارگی بسرشن زده، چه مولدش زادگاه همر بوده یازیستگاه کنفسیوس و طمع ثروت اندوزی بدلش وسوسه افگنده، ویا حرص جاه طلبی از جایش کنده وخواسته برخواسته یی چون سروارید وعاج وآبنوس وزربفت وعطر وزرهنددست یابد ناگزیر راه دروازهٔ طلایی هند، را در پیش گرفته ویا تلاشیده برای داشتن هند کلید زرین آنرا درمشت داشته باشد .

هرگاهی که مغز انسان های ایندوکران در شناخت وتبین طبیعت وجامعه رستنی نوی را در رستنگاه پرورش دانش وفلسفه یا اساطیر رویانده ستیغ مغرور کوه پایه هاود راز نابی دشتستان ها نتوانسته سدچکیدن آن در ذهن انسان های اینسو ویا آنسوی مرز ها گردد.

بتاریخ وحقایق برگردیم :

کندوکاو سرجان مارشال و دیگر ان برکرانه های باختری هند شمالی در موهنجودارو،

(c) ketabton.com: The Digital Library

وهارپاشهرهایی را از لای خاکستر تیرهٔفراموشی بیرون کشید، که از عتیق ترین ساخته‌های دست بشری است، وبیانگر تمدن مشعشع همطراز سومرو بابل در کرانه های هزارهٔ سوم وچهارم پیش از میلاد. آنگاه که نخستین خشت هرم بزرگ مصر زده شد،موهنجودارو در اوج میدرخشیده

پس از آن مردمی باتنی ستبرو خارایین، نشسته بر گردونه های سنگین،در حالیکه سرودهای پاییدنی باختر،ویداها، رازیر لب زمزمه میکردندبانیزه و زوبین از حاشیه های هندوکش از آریاناو یجه، بسوی جلگه های زمردین شمال هندبورش برده مسیرنوین تاریخ هندرا کوبیدند.

به اشارت اسطورهٔ هند «ریشی اگا سیتا» پیامبر نخستین کیش آریایی است، که به دکن قدم میگذارد. بخش عمدهسرودهای ویدا بویژه ریگویدا که گویااز برهماصادر شده ورییشی هاآنهارا ضبط کرده‌اند، نمایشگر طرز زیست آریاییان در هندو نفوذپذیری آنها از خاک و آب و زندگی مردم هند است. فاتحان مغرور سپید پوست، با دراویدی های مشکین پوست میآمیزند، سنن دراویدی در برابر تهاجم کیش آریایی نابود نگشته بلکه بران اثرمندمیگردد،آبگینهٔدر اویدی از سومای آریایی اندوده میشود. وبدینسان بنیادهٔرهنگ هند وآریایی استوار میگردد.

آریاییان مستقر میشوند به زراعت وپیشه و ری میپردازند میترا (خدای خورشید) اگنی (خدایآتش) پارجانیا (خدایباران)ستیا(خدای شیار کشتزار)وخدایخدایان«اندرا»(خدایرعد وبرق وتوفان) راسی پرستند.

کاست، نظام طبقاتی هند، که در آریانا ویجه بقول فردوسی مدتها پیش‌پدید شده بود درین هنگام در هند نیز نضج می‌یابد.

گردونهٔ درنگ ناپذیر زمان به پیش‌میشتابد ودر بلخ آتش شکوهمند کیش زردشت اخگرهای درخشان‌می‌افروزد.«هومته»،«هوخته»(هورشته)درفش اندیشه‌میشود و عصراوستا آغازیدن‌میگیرد.

در هند تفکر برهمایی بجای ویداها بر اورنگ الوهیت تکیه میزند. اوپانیشادها وسوتراها آیینه دار وتجلیگاه حقیقت، در تفکر هندیووسیلهٔپی‌سپری‌از کویر درشتناک درک رمز وسرهستی وخلقت وزندگی میگرددو تلاشی ارزشمندوگرانقدر را پی‌می افکند، تابدین‌پرسش دور انساز و سترگ پاسخ بیابد که: «... مادرکجا پابه‌عرصه وجود گذارده ایم، کجازندگی کرده‌ایم،بکجا میرویم، ای برهمانی که دانای را زید بما بازگویید که بفرمان چه کس دراینجا رخت‌اقامت افکنده‌ایم، آیا زمان یاطبیعت یا احتیاج و یاتصادف علت شناخته شوندیا کس‌علت شناخته‌شده که (Purushu) روح برتر، خوانده شده است ؟»

(c) ketabton.com: The Digital Library

وبدینسان پاسخ میدهد: «بوسیلهٔ دانش نمیتوان به آتمن ((Atman)) روح جهان، رسید آری از رهگذر. نبوغ ودانش فراوان نمیتوان آتمن را شناخت... بگذار یك بر همن ترك درس و بحث گوید و همچون کودك شود.. بگذار بدنبال الفاظ فراوان نرود، زیرا الفاظ جز خستگی زبان نیست » .

باید اندرون خود را نگریست تا روشن گردد که در خود آنچه را که ابدی است نمیتوان یافت واین راه بمدخل است در رسیدن به‌حقیقت تا از آشفتگی و ارهید وبه ارستگی رسید و در اقیانوس عظیم روح که خود ذره‌یی از آن، محو شد .

«همانطوریکه رود های روان در دریا محو وناپدید میشوند واسم وشکل خود را ازدست میدهند یك سر د خرد مند هم که از اسم وشکل آزاد شده، بیك وجود الهی که‌برهمه‌برتری دارد اتصال مییابد» .

در سنخ تفکر برهما یی که « باندازهٔ هوسر کهنسال و باندازهٔ کانت جوانسال است» و سی قرن بر اندیشندگی هند رسوخ داشته،و کیش‌زردشت، رشته هایی از پیوند و یگانگی نمودار است.

کوچهٔ ذهن اوستا از رایحهٔ هند تهی‌نیست و از آن خاطره دارد، ونیز او پانیشادها،اوستارا یاد کرده‌اند.

گاتها ،سخنان دانشمند ترین ریشی زردشتر با اشعار ویدی تقارن دارد.

در بهرام یشت از کتب مقدس زردشتیان از «تره ورغن» خدایی غیر از خدای خدایان اما یکی از آنها، یاد شده که گاهگاه و بصورت گوناگون و در فرجام باهیأت انسان رویت مینماید، وملزم نیست که فاصلهٔ پدیدارشدن ها یکسان‌باشد .

همچنان‌در یکی از لطیف ترین‌ورقیق ترین او پانیشادها،در«بهاگودگیتا» از قول برهمن‌نگاشته آمده که : «وقتی تقوي وعدالت از میان برود وبیداد گري وگناه شیوع یابد من‌در دنیا ظاهر میشوم‌براي حفظ خوبی وهلاکت بدکاران واستقرارعدالت ودورانی که هنوزگل آتش اوستا در باختر اخگرستان افروخته داشت ،فلسفه ،چارواکس به عصر او پانیشادها پایان داد واز اعتبار واقتدار پیشین برهمن ها کاست .

ودربی‌آن‌جنیسم باحقیقت اعتباری خود میدان دارشد، وگفت‌مبناي حقیقت‌اعتباراست واعتبار از دیدگاه هاي نا همگون میتواند معتبر ویابی اعتبار باشد ،وحقیقت تنهابرجن ها که‌درمقاطع

(c) ketabton.com: The Digital Library

معین زمانی پدید ار میگر دند،چهره میکشاید .راه رستگاري در آهیمسا((Ahimsa)) خو یشتن داشتن ا زآزار جانوران وزیست صلحجو یانه -آنچه پسا نتر در فلسفه گا ندي به شکلی انکسا ر کرد - نهفته‌آمده . این سنت‌شکنی ها فرایند فر ود گشتن فلسفهٔ دیگري‌از قلهٔ‌تفکر هندی‌گشت. گواتا ماشهزاده یی خوشبخت ونیمه خداي کاخ نشین از آلام ز ند گی و جلا ل طبیعت متا ثر میشو د،شبانه‌تخت ودیهیم را می گذارد ،وبه‌پای درختی سایه گستر پناه میبرد ،وشش سال به ریا ضت میپر دا زد ،بد ایت ونها یت زند گی ر ا به کنکا ش می گیرد ، و درفر جام استنتا ج میکند که ز ایش‌نوزادان مکا فاتی است دربرابر مرگ،وما نع آن است که روح به آ رامش‌برسد «تو لد منشأ مصایب است،و مدام بر چشمه سا ر اند و ه‌بشري‌می افزاید،ایکاش میتو انستیم ا ین چشمه سار راسد کنیم ،«نا موس طبیعت‌مشتاق تناسخ است،تاپاداش‌بـد کردار بهار اپس‌بد هد. اماگر مهرو رزي بر دلهاریشه می‌دو انید، اگر انسان‌میتو انست‌اندیشه اش‌ر ابه«امورسرمدي» سپا رد ،شاید از زا ییده شدن نو ز ادان‌رها یی سیا فت و روح به آ رامش و صل میگشت . و بدینسان‌درخشید،وبود اشد ونیروانارا به‌پویندگانش درس د اد ،وبه آنها گفت:«بهمه کشورها بروید ،واین عقیده‌ر اتبلیغ کنید، که‌فقیر و غنی وپست و بلند همه یکی هستند، وهمه فر قه ها د رین - آ ئین به هم می پیوند ند، همچنان که ر ود خانه‌ها درد ریا ها بهم می‌پیوند ند.

درتو الی زمانی که سیلاب تهاجم اسکندر از خاور هند تا تا کسیلاو راولپندي‌دامن‌گسترد وگوپتا ودیگران بیش‌از یك سده‌برهندسلطنت میکردند؛وآشو کا ی‌بز رگ‌و فیلسوف آمو زش‌بودا ر ا برسنگ نوشته هانقش کرد،بودیسم‌نه‌تنها درتار و پود هنددوید ،بلکه در جویبا ر ا ند یشهٔ مردم اینسوی مرز نیز سیلان یافت .

در دورهٔ های نخستین میلاد ی که کوشان ها کابل رانپایگاه دولت خو د داشتندو کرانه های‌-شمال هند نیز در دست آنها بود ،چهار مین وآخرین شو رای بود ایی راکنشکای بز رگ داير کرد تا پرا گنده فکري‌بو د ایی را یگانگی و هما هنگی بخشد.شورا.....۳سو تر اراتصنیف کر د .فلسفه بو د اراتا اوج نیاز مردم ارتقا دادوبر سندنشا نید .

بو داي بامیان هنوز حماسه پاربنهٔ‌بود یسم و ابهت‌زمان سلطهٔ کیش‌بودا را د ردل‌سنگ های آ شیانهٔ عقابها،زنده نگهداشته‌است .

با سیطره‌یابی موریا ها،برهمنان سنت هاي ادبی ومذهبی پیشین را ازنو ساختند ،بودیسم از

تا زي وقدر تمندي با ز ماند اما نمرد .بـا تـلاش بر همـن‌ها مـها با راتا «شـعـر بـزر گـتـر از ايليا د » ورا مايانا جا ودا نه سرود هاي‌ويد ي درين هنگا م ضبط و ثبت شد ،تا به ما ر سيد با پيد ايي‌دين مقدس‌اسلام بر فراز نخلستا نهاي عرب و بالش آ ن تا سر ز ه‌ای هند دو ر ۀنوي د ر گهنا مۀ هند وافغانستان‌در خشيد .

افغانستان که در باستان وصلگا ه روند هاي تمدن در اويدي و آ ر يايي،او ستا يي وبودايي، هندی‌وهلنی بـود، ورشـتـۀ گـذرگـاه کـاروان‌روا بـر بـشـم را در بـا ز رگـانـی آ سياي صغير وهند پيو سته سيما خت ، اکنون‌طليعه گاه فر هنگ ودين اسلام بر اي هند شد .

درنخست محما. بن قاسم بد ستو رحجا ج بن يو سف‌ثقفی ، تا ملتان تاخت‌اماسيطرۀفرمانروايی مسلمين‌در اين زمان‌پايا نبود .

دو ديگر سبکتگين ناحيت های شمال هند را جهت استيلا بخشيدن به دين اسلام‌و فر هنگ خراسان گشود،سه‌د يگر ، محمو د سلطان‌بز رگ غز نه‌بايورشهاي پيهمش به هند با ايد ه پهن سا ختن دين اسلام ،و دستيا بی‌بر بتکده‌هاي‌ز رينه و گر انبا ر هند ازسند گذشت ،و با شکستن ر اجپو تها ،فرايند گستر ده‌تر ي‌را بر اي بالند گی دين اسلام‌و فر هنگ‌دو ر ۀد ر خشان غز نوي فر ا هم‌آورد ،واين دو ران فجر ز بان‌و اد ب دري در هند است.

غزنويان‌تاز ندگان‌تازه بدوران‌رسيده،بی‌بودند که‌سميرفاتحان‌پيشينه‌ر ادنبال کر دند،وخطۀفرمانفرمايی شان را تا دهلی گشا د ه ساختند وبنا رس و گو اليار ، اجمير ودر ۀ گنگ را نيز تصرف نمود ند در زمان استقر اردو لت های ممالیک ،خلجی ها ،تغلقی ها و لو دي‌ها فر هنگ‌خر اسان‌پس از آميز ش با فرهنگ هند از آن اثر پذ ير فت ،نوۀ مکتب نوي‌را ز ايید، که پسانتر قد کشيد وپر بارشد،وبه نام مکتب‌هند درميان مکتب ها و سبک های هنر ي وادبی دري شمرده گشت.

دو ر ان‌خلجی‌ها تقارن‌دارد،با يورش‌مغل به‌سرزمين‌آبادان‌خراسان که‌خاك آن‌هنوز از کشتار مغول چون نطعی است که رنگينی به نمنا کی خون فرز ندان‌را در دل خو دزنده د ارد .در.. ۸ه تيمور ازسند گذشت ، وپسا نتر دورۀ با بر نو ادۀ او بنياد گذار سلالۀ گور کانيه ، دور ان‌طلايی وشکو همند فرهنگ وادب دری در هندشد ، و سکتب هند به نضـ ج رسيد ، که گستر ش آ ن تا زمان ما جاريست .

پس ازسلطنت ابدالیها که آنهم يورشهايی به هند دا شت دزد ان د ر يا يی سبز چشم ا ين بارنه ازشمال بلکه از جنوب شرق سرنو شت مارا درسمير يگانه يی انداختند ،تا با پيکار های

(c) ketabton.com: The Digital Library

خونین سر دمان ایند و سرز دوباره به‌دریا رفتند وداغ های چرکین و عفو نت آمیز ، پنجه ها و دندان‌های آنهابرتن ماند، که‌این‌جراحت‌ها نیزدر دو سوز یکسانی‌را بر پیکر مابیدا رکرده‌است داستان دل انگیز کا بلی والای تاگورآیتی از یکدلی های امرو ز ین ماست ،در باب پیو ستگی ها ،همسانی ها وتفاوتهای‌اند یشه‌وفر هنگ ما که‌برهم اثرمندوبهم نیا زمند بو دند کاویدنی‌ها یـا فتنی هاـ گفتنی هاـو نوشتنی ها بیشتر از قطرات‌پاکیز ۀ باران بهاری است و همتی خواهدو صلا حیتی تا هر قطره را شگا فید ودریایی راکه‌در ان میجوشد ، دید و شنا خت ونشا ن د اد.

واما هدف مقالت‌ما اشارت شتابزده یی است بر یك پیو ند:چگو نگی رو ش ادب دری برتنه‌پربار فرهنـ ك هند وخصلت‌آن ،

چنا نکه اشاره کردیم ـ پیش‌ازآ نکه دین‌اسلام از خراسان به‌هندنفو ذ یابد در آنجا کیش بر هما یی در اوج‌بود وز بان سانسکر یت وسیله گفتا ر .

سپاه سبکتگین که دری زبان بودند،اولین بارطنین‌جمعی کلام دری را درفضای‌هندشکستند.

درزمان محمود که‌سخن نوآوریدندوحدیث‌دیرینه‌و کهن‌را فر جام بخشیدندباسالا ران نظا می، کشور کشایان فرهنگی‌نیز زادوراحله بستـدوبابهره اندوزی‌از رهتوشه‌فرهنگ‌خراسان‌به‌فراسوی‌مرز آن شتافتندوبساط ارشادوهدایت‌پهن کردند،ودری‌را در رگه های‌ذهن هندر سوب‌دادند.درست‌در سال مرگ محمو د ۴۲۱ هـ.است که ستاره فروغناك‌خراسان‌البیرونی منجمـر یاضیدانـنو یسنده‌و محقق فراموشی نا پذیر به هندوستان‌رفت‌سدتی درآنجا پاییدو بابینش‌ر و شن‌وسعت صدربه‌پژوهش‌درزندگی وفرهنگ هند پرداخت‌و کتاب گزیده‌اش‌تحقیق‌ماللهندر ا که‌ازیگانه‌پل ها ییست‌درشناسایی باستان هند که‌بزمان‌ما وصل است‌وسیلان‌تفسیرزندگی هندویی دربرگهای‌آن هنوزشناختنی‌وسبز، به‌ارمغان‌آورد

درلاهور پرورشگاه‌وباشگاه دری ،درنخست‌امرا ی‌غزنوی،در بار هایی‌همسان‌و همسنگ غزنه ساختند نویسندگان وشعراراگرد آوردندوپرور یدندصلات‌دادندوسنت های‌خراسانی‌رازنده‌نگهداشتند و ز بان دري را زبان در بار ساختند .

ستایشگر مسعودبن‌محمود ابوعبدالله نکی‌رو ز به شهید ۴۳۳ هراتذ کره‌هاچهره‌یی‌میشناسند که اولین زسزمه شعر دری درنیم‌قاره برلبان اوترنم افگنده که‌بدینسان شعر دری بیش از یك‌هزاره تابش‌خورشید سوزان‌نیم قاره رابر تن خویش‌احساس کر ده ا ست .

علی بن عثمان هجویری کشف‌المحجوب معروفش‌ر ادرباب تصوف‌د رین کشو ر نگا شته که نخستین کتاب درتصوف به‌نثر نیز هست که‌به‌ز بان‌دري‌در نیم‌قار ه‌رقم‌شده.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابوالفرج رونی نخست شاعر بادیوان است که درقرن پنجم‌میز یسته .

ودیو اان‌اوبمارسیده‌است وسسعودسعدبه‌شاگر دی‌اومی‌ناز د:

«نا زم بد ا نکه هستـــم شا گـر د تو شا د م بد ا نکـه هستـــی‌ا ستا د من »

حصاری نای ـسسعو دسعد سلمان ـشاعر توانای دری‌بارونی دردر بارابراهیم وپسرش سیف‌الدوله محمود بسر میبر ده‌اند، کلیله‌و دمنه‌از ابو المعالی نصرالله که‌به‌بهر امشاه‌غزنوی‌اهدا شدنیززاد. سلطنت‌غز نوی د ر شبه قاره است.

چون اشاره یی‌به نخستین هارفت بایدافز و د که‌لباب‌الالباب‌محمدعو فی نخستین تذ کره یی است که‌در ترجمه احوال شاعران د رشبه‌قاره‌نگاشته شده وبما رسیده‌ونیززرابعه دختر کعب‌قز داری نخستین زن‌سخنگوی‌دری است که‌با آن‌سرزمین پیوند نژادی داشته‌وبابلخ پیو ندابدی‌یافته.

با غوری هاادب دری بازهم‌بالید، بهاالدین او شی، جمال‌الدین‌محمدبن‌سفیر، قاضی‌حمیدا لد ین علی بن‌عمرالمحمودی‌از گویند گان دربار شهاب‌الدین‌اند .

درتوالی همین زمان پیشتازانی ازتصوف‌نیزبه هندرفتندچون‌خواجه معین‌الدین که‌درسیستان‌زاده شده وپس ازسیردرهلادبلخ وغزنه ولاهوربه‌اجمیرسیرسدوطر یقت چشتیه‌را پی‌مي‌افگند که‌تا لی او خواجه‌قطب‌الدین مسعودبختیار کاکی وپسانترنظام‌الدین‌محمد بن احمد د هلوی واسیرخسرو در شکوفایی تصوف‌تلاشیدند وشیخ بهاوالدین زکریاملتانی‌طریقه سهروردیه‌راترویج کرد .

در بار سمالیک‌نیز در نگهداشت‌وپرورش‌شاعر دری گوی‌شایستگی‌تبار زداده‌است. تاریخ فر شته در مورد هنرپروری یکی‌ازشاهزاده‌گان‌تذ کارسیدهد که:«شا هز اده‌عالم‌و عالمیان‌محمدبن سلطان‌شهید که‌نزد پدرش سلطان‌غیاث‌الدین بلبن عزیزترازدیگر فرز ندان بو د... درفضیلت ودانش‌و هنرقر ین وعدیل نداشت وهمیشه مجالس همایون‌خو درابه ...شاعران‌فر است‌آ یین‌آرا سته ...ا میر خسرو و خواجه حسن پنج‌سال در ملتان‌ملازم‌اوبو دند ... درمجلس‌سنیف‌اوشاهنامه‌ودیوان‌خـاقانی‌وانوری و خمسه سولوی نظامی واشعار امیر خسرورا میخو اندند وار باب‌فهم و دانش به‌شعرفهمی‌ا وا قرار د اشتند» .

شهاب‌الدین‌مهمره عمیدالدین‌سنامی که‌حبسیاتی همز ادحبسیات‌مسعو دسعددارد، حسن‌سنجری شمس دبیر قا ضی اثرضیاوالدین نخشبی وشاعرگرانقدر امیر خسرو دردربار آنهاسیزیستند .

جلال‌الدین فیروز شاه پیشقراول‌سلاله‌خاجی- که‌خودشاعر بوده ونیزدیگرخاجی هاوتغلقي ها در ارتقای فر هنگ د ری‌همت‌بکار بستند .

شکفتگی ادب دری بدان ذروه رسید که حافظ شیراز را غیاث‌الدین اعظم‌شاه بن‌سکندر به هند دعوت کرد اما حافظ بزرگ از «بیم موج و گرداب» و هراسمندی از دشواریها ی سفر فسخ عزیمت کرد و با فرستادن «قند پارسی» به بنگاله اکتفا ورزید :

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله میرود .

توفان مغول بافرود آیی از دشتستان گو بی‌برگ و جستان خرم خراسان و آسیب پذیری التیام ناپذیر پیکر آن از شیارهای خونین و سوزنده شلاق مغول عده یی کثیری از ادبا و شعرا و دانشمندان را به آنسوی مرز آرام خراسان به هند تاراند .

مغول‌ها که در خراسان پایه تمدن را تخریب کودند و بقول جهانکشا مثلا در غزنه: «وگتای فرمود که تا تمامت خلایق را بشمار از شهر به صحرا آورند و آنچ سخت و فه بود از آنجا گزین کردند و باقی را بقتل آوردند و شهر را خراب کردند». پس از دستیابی بر کرانه های نیم قاره و تا زیدن بقلب آن سخاوت کم پایه تری را در کشتار و ویرانسازی بکار نه بستند، چنانچه باز هم بقول جهانکشا درسند « ... از سبب عفونت هوا اکثر حشم رنجور شدند، و قوت لشکر ساقط گشت و اسیران بسیار با ایشان بود، و در ان حدود بردگان هنود نیز گرفته بودند چنانک در هر خانه ده اسیر پا بیست بود، و ساز گاری علوفه از پا لک کردن و غیره آن تمامت اسیران میکردند و هوا موافق مزاج ایشان بود. چنگیز خان یاساداد که در هر خانه هر اسیری چهار صد من برنج پاک کند به تعجیل تمام در مدت یک هفته از ان فارغ شدند، بعد از آن یاساداد که هر اسیر در لشکرست تمامت را بکشند آن بیچارگان را خبر نه، شبی بامدادا زجماعت اسرا و هنود اثری نماند» .

اما در بدو که هنوز هند موج کوب سیلاب مغول نشده بود پذیرفتن و پرورید ن ادبا و هنروران بوسیله دربارهای دری گوی زمینه مناسبی در بالش ادب دری در آنجا ایجاد کرده بود.

نه تنها ادبا بلکه امرا نیز به هند تواری اختیار میکردند. تاریخ فرشته در زمینه چنین خاطره میسازد. «بیست و پنج شاهزاده عراق و خراسان و ماوراالنهر در فترات چنگیزخان به هند وستان آمده بودند .» در دربار ناصرالدین محمود بن شمس‌الدین التتمش بسر میبردند و مسلم است که با آنها عده یی از اهل خبرت و خرد نیز در دربار هند رحل اقامت افگنده اند. و نیز در زمانه بلبن «در روز سواری پانصد سیستانی و غوری و سمرقندی و کرد و لر و عرب شمشیرهای برهنه بر دوش نهاده به وضع مهیب پیاده

(c) ketabton.com: The Digital Library

به های وهو ي در رکاب او میرفتند ومجلس جشن را نیز به تکلیف آراستی وایام عیدو نوروز را بطر زشاهان عجم بسر بردی ودر ایام جشن. . .تاآخر به مجلس نشستی و پیش کشهای خوانین و (امراء از نظر بگذشتی) همچنان عوفی که لباب الالباب را بنام عین الملك فخرالدین حسینی وزیر ناصرالدین قباچه ترجمه دری الفرج بعد الشدة را بنام ناصرالدین قباچه وجوامع الحکایات را به عنوان ناصرالدین قباچه آغاز یده و بنام نظام الملك قوام الدین جنیدی وزیر التتمش به پایان رسانده ونیز منهاج الدین سراج جوزجانی نویسنده طبقات ناصری از نامورانی همین زمره اند که به هند پناهنده شده اند .

دولت های جنوب هند : بهمنی ها، عادلشاهی ها ، نظام شاهی ها، قطب شاهی ها، آصف شاهی ها نیز از دیگران در گسترش فرهنگ خراسانیان عقب نمانند .

خواجه محمود گاوان وزیری دانشمند ، از سلاله بهمنی که از حامیان ادب بود باجاسی مکاتبه داشت وسعی در پیوستن قرین فرهنگ هرات ودکن مینمود.

شاگردان جاسی که درمدرسهٔ هرات تلمذ میکردند ، وفلسفه واداب می آموختند دراواخر قرن نهم به هند میرفتند و اکثر بدربار لودی ها ، خضر خانی ها و بابر می زیستند از این سخنست شیخ جمالی کنبوه دهلوی وملقب به خسرو ثانی .نثر نویسی در زمانه غوری، مملایك خلجی ها تغلقی ها ولودی ها کم و بیش روش نویسنده گان غزنوی و سلجوقی را داشت .

مدت ها پس از لشکر کشی تیمور به هند ۸۰۰ ه - بابر از نوادگان او در نبردگاه معرو ف « پانی پت » ابراهیم لودی را شکست و بنیاد گذار خاندان گورکانیه، بابر یه ، تیموریه یا مغول کبیر شد گرچه زبان بابری ها در اصل ترکی است اما آنها با تپش و کوشش درخشان شان در بالندگی ادب دري نقطه های رو شنی را در حاشیه های ادب بارمند دری هند آفریدند .

بابر نویسنده و شاعر ترکی است که تزك بابري (بابرنامه) یا آداب الملوك خود را به ترکی نوشته و دیوانی نیز بدین زبان دارد .

اما در دیوان او شصت ویك بیت به دری آمده که چهارده آن در تزك ودیوان مشترك است رسالهٔ «عروض » به ترکی که درقالب مثنوی است و نسخه ء منظوم رساله والدیه خواجه عبدالله احرار که بابر آنرا بروزن سبحهٔ جامی سروده از آثار دیگر اوست. سفرنامه ودیوان شعر او در کتابخانه راسپور مانده است .

بابر در سفر از کابل به هند شاعرانی‌چون آتش قند هاری، زین‌الدین‌وفا یی، ونادری‌سمرقندی را نیز باخود به‌دهلی برد .

از او ســـت :

هیچکس چون من خراب و عاشق و رسوا مباد
هیچ محبوبی چون تو بی‌رحم و بی‌پروا مباد
عمر من رفت وسرا فرقت او ساخت هلاك
داغ عشق تو مرا لاله صفت در دل بود
رخ نمودی و بمن‌سرد نم‌آسان کردی
و رنه درفرقت تو زیستنم‌مشکل‌بود

همایون‌فرزند بابر که مدت تواري از دست شیرشاه رادر اصفهان گذرانده نیز علاقه‌ئی از زشمند به‌ادب‌دري میداشته ، ودیوانی آگنده ازاشعار دری‌دارد ـ قاسم کاهی ـ امان‌الله‌پانی پتی عبدالوحیدبلگرامی ـ نادری سمرقندي ـ عبداللطیف قزوینی ، حکیم‌یوسف‌بن‌محمد هروی، خواجه ایوب‌بن خواجه ابوالبرکات‌و بسیار دیگر ،در دربار او می‌زیسته‌اند .

نمونهٔ کلام همایون :

اگر به پرسش عشاق مینهد قدمی
هزاران جان‌گرامی فدای‌هر قدمش

و یا :

اي آنکه زیاد تو دلم باشد شاد
بی‌یاد تو خاطرم دمی شاد مباد
روزیکه زیاد تو کنم صد فریاد
آیا زمن غمزده ات آید یاد؟

کامران وهمدانفرزندان همایون نیز بدری‌شعر هایی‌دارند .

گلبدن بیگم دختر بابر نیز درد انش‌ادبی داشته وهمایون نامه رایدری فصیح نگاشته است.

تااین‌مدت‌سفرکردهٔ خراسان ـ ادب دری ـ کـه صدقافله دل پیرایهٔ او بود هنوز دوران‌جنیق می‌گذشتانده وعطرورنگ زادگاه خودرا باخودمیداشته‌است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اکبر که‌جوان سال بر سریرنشست نیزا ز نامدار تر بن پشتیبابان‌و سعت‌ساحت‌ادبیات‌دری در عرض و درعمق است.

وی‌سنشو ری‌صادرکرد که‌برسنا ی آن‌سیبا یست‌همهٔ‌دبیران وفیلسوفان به‌آموزش‌زبا ن د ری می‌پرداختند ودانشوران‌زرد شتی وهندی به‌نوشتن کتب ورسایل به‌زبان‌د ري می‌آغاز ید ند .

اکبربه‌تقلید ازدربار های خراسان‌منصب ملك‌الشعرایی راگزیدوغزالی وفیض ملك‌الشعرا های دربا ر او هستند .

تزك نگاری به‌شیوهٔ بابر ادامه‌یافت. کتب‌گزیده‌سانسکریت‌بدری‌برگردانده شد، کلیله‌ودمنه از روی نسخهٔ سانسکریت توسط ابوالفضل علامی دانشمند نامور در بارا کبربنام« عیار دانش» ترجمه‌گردید.تار یخ‌فرشته‌مأخذبز رگ‌تار یخ هندز اد،همین‌عهد است.در نثر ساده نویسیی هرات و د هلی و آ گره‌را یافت‌تار یخ احمد تهتوي- منتخب التوار یخ - از شیخ‌عبدالقاد ر بدایو نی اکبرنامه‌و آیین ا کبری ابو الفضل علامی از نمونه های بر جستهٔ‌نثر ایند وره است .

تذکره های نفایس المآثر.«بزم آ رای» «خلاصة»الاشعار، معرف شا عران در بار اکبر است. د، دربار اونه تنها شاعران مسلمان می‌زیسته‌اند بلکه ا ز اهل هنو د نیز شا عر دری می‌بوده‌اند.

بدایونی از شاعری بر همن بنام‌پاندیت دونگر سل یاد میکند که این بیت از اوست:

دل خون نشد ی چشم تو خنجر نشدی گر ره گم نشدی ز لف‌تو ابتر نشد ی گر

آیین اکبری وتزك جهانگیری از منوهر توسی‌یاد آور سیگردد، از اوست:

یگا نه بو د ن و یکتا شدن ز چشم آموز که هردو چشم‌جدا و جدا نمی‌نگر ند

از شاعران دربار او میتوان از: فیضی، نظیری ، عبدا لرحیم خان خان، تو لی‌داس ، ظهوری عرفی ،خواجه‌حسین هروی، ثنایی مشهدی،میلی هروی، طالب اصفهانی، نام برد .

ابوالفضل درآیین اکبری«هفتاد وپنج» خواجه‌نظام‌الدین در«طبقات اکبری » هشتادویك وبدایوانی درمنتخب‌التواریخ یکصدوشش تن شاعر را که‌در دربار اکبربو ده اند تذکرمید هد.

امرای‌حمایتگر دری در دربار اکبر، بیرم‌خان‌خان‌خانان،عبدالرحیم‌خان خانان، ابوالفتح گیلانی فیضی، ابوالفضل علامی ودیگران بوده‌اند .

ابوالفضل وفرشته اکبر را شاعر معرفی میدارند وتذکره های «ریاض‌الشعراء »«روز روشن»

(c) ketabton.com: The Digital Library

دردربار اکبری» و«شعرالعجم« شعرهایی را به او نسبت میدهند .

ازاوست :

شبنم مگو که بر ورق گل چکیده است　　کان قطره ها زدیدهٔ بلبل فتاده است

ونیز :

دوشینه بکوی میفروشان　　پیمانهٔ می به زر خریدم

اکنون زخمار سرگرانم　　زردادم ودرد سرخریدم

پس از اکبر در دوران جهانگیر نیز ادب دری در اعتلاو بارقه مندی است .

شعرای دربار اورا تذکرهٔ «هفت اقلیم»، «عرفات العاشقین»،«میخانه» ، «تاریخ جهانگیری» و«مجمع الشعرای جهانگیری » فهرست کرده است.

طالب آملی ملک‌الشعرای دربار اوست،نورجهان زن او نیز شاعره وادیب‌بوده است گویند در مجلسی‌جهانگیر فی‌البدیهه‌خواند:

توسست بادهٔ حسنی بفرما آن دو نرگس را

که برخیزند از خواب و نگهدارند مجلس را

ونورجهان در پاسخ گفت:

مکن بیدار ای ساقی زخواب ناز نرگس را

که بدمستند و برهم میزنند فی الحال مجلس را

این‌بیت ها نیز سرودهٔ جهانگیر است :

من چون کنم که تیر غمت بر جگر رسید

تا چشم نارسیده دگر بر دگر رسید

و نیز :

سانامه به برگ گل نوشتیم

شاید که صباء به او رساند

ملامحمد صوفی مازندرانی،طالب، نظیری، حیاتی، مطیعی‌تبریزی، ازپیش کسوتان ادبی‌این برش‌زمان‌اند .

شاه جهان ازدیگر شاهان بابریه ، عقب نمانده‌در زمان ،اوقدسی، کلیم، طالب،سحن،فانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

غنی کشمیری، محمدقلی سلیم، حکیم حاذق گیلانی، هشام گیلانی، چندربهان برهمن، روزگار گذرانده‌اند. دارا شکوه شهزادهٔ دانشمند وادیب مغولی، اوپانیشاد ها عظیم ترین چامه های برهمن را در یکصدوهشتا د روز به دری‌برگرد ا نده و بنام «سر اکبر» مسمی نمو ده که عمده ترین معبر نگاشته شدهٔ رسیدن به هند باستان است‌وغر بیان از روی نسخهٔ درنی آن‌ستوجه عظمت دیرین سالهٔ فرهنگ هند شده اند.

اورنگزیب گر چه خود صاحب قریحت می‌بوده، از شا عری وشعر دل خوشی نداشت، رتبهٔ ملک‌الشعرایی را فسخ کرد وچندان در پرورش‌اد با سعی نداشت .

دختر اوزیب النسأ متخلص به «مخفی»نیز شاعره بو ده است.

هر مصرع این بیت را به ترتیب پدر ودختر سرو ده‌اند :

ا ز قـضـا آ یینهٔ چینی شکست خوب شد اسباب خو د بینی شکست

زیب‌النسأ باعاقل خان رازی سرو سری‌داشته و عاقل شعری بد و میفر ستد بد ین نهج:

بلبل ر و یت شو م گر د رچمن بینم ترا میشوم پرو ا نه گر د رانجمن بینم ترا

خود نمایی میکنی ای شمع محفل خوب شد من همی‌خواهم که‌دریك‌پیرهن بینم‌ترا

وزیب‌النسأ در پاسخ گفت:

بلبل ا ز گـل بگذ ر د چـو ن د ر چمن بیند مـر ا

بـت پـر ستی کـی کـنـد گـر بـر همن بیند مـر ا

د رسخن مخفی شد م ما نند بـو در برگ گـل

میل د یـد ن د ا ر د هـر کس د رسخن بیند مـر ا

نعمت خان عالی عاقل خان رازی، اشرف‌مازندرانی، افضل سرخوشی،غنی کشمیری،ناصرعلی سرهندی، سرمدشهید، غنیمت گنجایی،وکاروانسا لار سبک‌هند بیدل‌از شاعران‌بنام ایندوران اند.

پس از اورنگزیب آتش مشعل ادب د ری د ر هند رو به کاستی میرود، گر چه علی حزین گرامی، شبلی، والهٔ داغستانی، آرزو، رو هی،سواد ، درد، منت، قانع، واقف، عبیدی شهرودی اقبال، طغرایی، باجان وباشعر خود در آتشدان‌ادب هیمه‌می‌افگندندتاآنرا فر و ز ا ن نگهد ا ر ند بهادرشاه ظفر نقطهٔ پایانی است در روند سیطرهٔ سلالهٔ مغول که‌خود شاعر د ری است،ازاوست:

بتی کافری سرکشی کج کلاهی　　به رخ آفتابی به رخسارماهی
معطر کن مغز جان دو عالم　　به عنبر فشانی ز لف سیاهی
نه در خاک ساری چو من بینوایی　　نه در ناز و تمکین چو او پادشاهی
فگندا ز سر زلف آن ماه خوبان　　«ظفر» بر من بی بضاعت نگاهی

از شعرای دربار او اسدالله خان مؤمن، حسرتی وشیفته را می‌توان بر شمرد.

پس از آنکه ملکه ویکتوریا لطف فرمود: (۱) و تاج شاهنشاهی هند را برسر نهاد و استیلاو مستعمره انگلیس در هند استقرار یافت آنها کمال تلاش را بکار بستندتاد ری را از سر زمین هند بر انند وز بان‌وفر هنگ انگلیس را مسلط سازند.

اماتامدت‌ها دراود،مدراس،حیدرآباددکن،بهوپال‌دری مروج بوده چنانچه انیس‌الاحباء مو هن دال و خلاصة الافکار را ابو طالب‌اصفهانی‌بدري نگاشته اند.

در دکن داعی الاسلام فرهنگ‌نظام رابد ری‌نوشته‌ودر مدراس‌حکام کرناتک‌بویژه‌نظام اعظم به‌پرور یدن ادبای‌دری تلاشیده است وانجمن ادبی‌به‌اسم‌محفل‌مشاعره را پایه‌گذار دکه بسیاری ازشعر ای مدراس درآن مباحثه میکر دند.

ثذکره های اشارات‌بینش، گلدسته کرناتک نتایج‌الافکار و سیله شناخت همین‌دوران‌شعر دری است. صبح‌وطن،گلزار اعظم ازخدمت‌مدراس دراحیای‌ادب‌دری‌حکایه می کند.

حکام بهوپال‌نیز در ترقی ادب‌دری‌سعی کردندوتذکره های‌شمع انجمن،نگارستان‌سخن،صبح گلشن،روز روشن،اخترتابان،تذکره الخواتین بیانگر وضع دری‌ایندوره است.

با تایید بشبلی ـشعر دری بارفتن‌به‌هند در بافت و ساخت‌و بیان لطافتی پر نیان گونه یافت که آن‌نرمی ولطف را در زاد گاهش نمیسیافت.

سنت‌هاو اندیشه های‌خراسان باعرفان‌ورسوم هند درآمیخت وآمیزه آن‌دردیبای‌رنگین‌ادب دری‌سایه روشن‌آفریدوتارپود آنراجلوه وجمال‌دیگر بخشید. آفرینش های‌خیال انگیزاندیشه صحنه سازیهای نایاب بکار بستن ایماء های نادر ،عروس‌شعر راپیرایه‌نو بست.

غزل ـ شیرین‌ترین و پذیرفتنی‌ترین قالب در شعر، گرم‌با زار ترین ظرف اندیشه‌گرا ن در ار ائه‌شکر شعر در طر ز ـ هند بوده ومکتب هند مکتب غزل ا ست .

از ویژ گی‌های‌فن شعر دری برپنیادمکتب هندبااختصار می‌توان‌چنین فهر ستی ساخت‌و بکا ر برد . غرابت وابهام‌در بیان مفاهیم ، ایراد مضامین بکـر ود ست‌نخورده ، ر یختن‌مطالب‌گسترده در لفظ تنگ، بالیدن به تبره ومقام‌استخدام‌تشبیهات و کنا یات‌نووپیچیده، استعمال کلمات‌عاسیانه وارسال المثل ومدعاشل .

گرچه امروز زبان دري‌درهندبه‌ز بانهای غیر عمده بد ل‌گشته ،اماهنو ز آتشی که‌قر نها پیش افر وخته گشته‌گهگاه ود ر جاها یی جلوه نما یی‌میکند وشاعرانی بدری می‌سرایندونو یسندگا نی بدری می‌نویسند ، وچکیده‌های اند یشهٔ آنها ، نشسته بر هو دج خیال‌انگیز احساس، بروزق های جرا ید ومجلات‌افغانستان وایر ان‌پیاده میشود .

در پایان سخن باید افزو د که‌مکتب هند به‌سرز های هند تا یستاده بلکه‌بالیده‌گو یندگا نی گر انقدر وار جمندر ابابیان‌سحرآفرین در زادگا وزیستگا ه‌ز بان‌دری‌نیز به‌ارمغان‌آو ر ده‌وتسلط‌این مکتب درمجموع درشعر ایران‌تابازگشت‌ادبی‌ودر افغانستان تاهنو ز پابر جاست .

ما خذ و مراجع :

۱ ـ تار یخ افغانستان درعصر کو ر گانی هند . عبدالحی‌حبیبی . کابل ۱۳۳۱ .

۲ ـ تاریخ ادبیات‌دورهٔ مغول های‌هند.سر ورهمایون(نوت درسی‌پوهنځی‌اد بیات)

۳ ـ متن های‌منتخب دری‌نگهت‌سه‌یدی. چاپ گستتنر پو هنتون .

۴ ـ د یوان صایب با تصحیح زین‌العابدین موتمن . بنگا ه افشاری .

۵ ـ شعر ای‌فارسی‌درهند وپا کستان .مظفرحسین و شمیم‌تهران .

۶ ـ تار یخ ادبیاتا یران . رضاداعی جو اد .جلد اول .

۷ ـ تار یخ ادبیا ت ایران،ذبیح‌الله‌صفا جلد دو م جلدوسوم بخش‌اول .

۸ ـ تاثیر معنوی ایر ان در پا کستان . داکتر سید سبط حسن اصفری .

۹ - تاریخ حماسی وکلتوری افغانستان، جکتو رن محمد سعید وهابزاده .

۱۰ - افغانستان درسجاو رت هند - احمد علی کهزاد .

۱۱ - هند وهمسا یگانش . ویل د و رانت . ترجمه مهرداد مهرین .

۱۲ - تاریخ هند . دو لافو ز . ترجمه: سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی. تهران ۱۳۱۶

۱۳ - تذ کره نو یسی فارسی در هندو پا کستان سیدعلیرضا نقوی مطبوعاتی علمی تهران ۱۳۴۲

۱۴ - سر اکبر توجه فارسی ا وپا نیشاد سا ازدا راشکوه باسعی و ا هتما م د ا کتر تار اچند و رضای جلالی نائینی .

۱۵ - سر ز مین هند . علی اصغر حکمت .

۱۶ - هندسر زمین اشراق . وحیدمازند را نی .

۱۷ - نگاهی بتار یخ جهان جواهر لال نهرو ترجمه محمود تفضلی .

۱۸ - تاریخ ادبیات فارسی هر مان آته . ترجمه رضا زاده شفق.

جو ینده یا بنده ا ست

گفت پیغمبر که :چون کو بی دری عاقبت زان د ر بیر و ن آید سری

چون نشینی برسر کو ی کسی عا قبت بینی تو هم رو ی کسی

((مر آت المثنوی مو لو ی بلخی))

(c) ketabton.com: The Digital Library

توضیحی درباره مسکین شاعر

در بخش «ادب عامیانه دری هزارگی» مجلهٔ ادب شمارهٔ (سوم سال ۱۲) ص ۹۴ از ملا مسکین شاعر همزمان تیمورشاه درانی یادی بعمل آمده وغزلی به لهجه محلی ازو نقل شده بود و ضمناً ازینکه درباره او معلومات بیشتری در دست نیست، سخن رفته بود .

در باره این شاعر قبلا مطالبی بنظر من رسیده که بغرض معلومات نویسنده محترم وخوانندگان علاقه‌مند بموضوع تقدیم میشود:

یك مجموعه کوچك بدخط بنام «دیوان مسکین» در سال (۱۳۴۳) در دسترس غنی پور شاعر معاصر کابل قرار داشته وموصوف در صفحه اول آن نوشته است که این شاعر از مردم هزاره بوده ودر عصر تیمورشاه درانی میزیسته است. درین مجموعه غزلهایی از مسکین و چند غزل هم از شاعران دیگر بنظر میرسید.

پوهاند عبدالحی حبیبی در صفحه (۱۳۶) جلد دوم «تاریخ مختصر افغانستان» چاپ کابل (۱۳۴۹) ضمن یاد آوری از فضلای عصر سدوزایی دونفر شاعر را بنام های اباسهل وملا مسکین که به لهجه هزارگی شعر میگفته‌اند متذکر میشود .

در جلد سوم آریانا دایرة المعارف چاپ کابل زیر عنوان «مسکین» مطالبی بقلم محمدحسین بهروز نوشته شده که مفاد آن چنین است :

مسکین از مجذوب حالان قرن (۱۳) واز مردم هزاره بود و روزگاری در دهمزنگ کابل به شغل تیل کشی اشتغال داشت وبدین سبب مشهور به دهمزنگی گردید. باری برای وی حالت جذبه پیدا شد ودر قطار مریدان واخلاص کیشان میرزیور الدین معروف به حاجی صاحب پای منار داخل گردید و طبعش جاری گشت واشعار زیادی سرود ودر مقطع غزلی نسبت بمیرزیورالدین گوید:

چو مسکین زسرمستی اگر خواهی خدا بینی برو کاین باده در میخانهٔ زبور شود پیدا

مسکین دیوان بزرگی دارد که از جذبات عشق وعرفان مملو میباشد.

این غزل‌اودر آریانا دایرة‌المعارف نقل شده است:

خوردم زدست ترك فرنگی که واخ واخ　　در دل نهفته تیر خدنگی که واخ‌واخ
رفتم به بحر عشق که آرم دری بکف　　گشتم اسیر کام نهنگی که واخ واخ
با فوج عشوه کشور زهدم بباد داد　　عالم خراب‌عربده جنگی که واخ واخ
یاران فتاده است سرو کارم چسان شود　　با پرجفای قافیه تنگی که واخ واخ
مسکین بگو که کرد ترا بیگنه شهید　　پیمانه‌نوش‌مست دورنگی که واخ واخ

اشعارذیل ازمجموعه ایکه ذکرآن رفت به‌منظورمعرفی بیشتر شاعر اقتباس شد:

زاهد کجا بری جان، ازتیغ مکر شیطان　　با مژه تانرو بی خاك دمغانرا
ای عابد نمازی، دورازره نیازی　　تا قبله‌گه نسازی ابروی دلبران را

✡ ✡ ✡

بی قامت رعنای‌توای شمع جهانتاب　　طرف چمن وسروروانرا چکند کس
دردوزخ اگر وصل توباشد همه عیش است　　بیوصل تو گلزارجنان را چکند کس

✡ ✡ ✡

مست آمد بصد شتاب گذشت　　کرد ازهستیم خراب گذشت
یا که بر سن ندید یا نشناخت　　یا که در نشهٔ شراب گذشت

✡ ✡ ✡

ماند تا روز ابد دیده جان نابینا　　سرمه ازخاك حریمش نکشیدیم دریغ
تا زخلوتگه خود جانب صحرا رفتند　　خود بدیوارخوداز بهرتماشا رفتند

✡ ✡ ✡

حورا گر برسر کوی تو بیابد راهی　　زگلستان حرم رقص کنان میگذرد

✡ ✡ ✡

طوطی وقت خودی‌مسکین‌چوجاسی‌درسخن　　لیك‌چون‌جاسی نه‌داری‌صوت‌روحانی‌چه‌سود

دربن منابع که ذکر گردید ازاشعاری که مسکین به لهجه محلی سروده باشد دیده‌نشد.

حسین نایل لیسانسیه ادبیات

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده : انتون چخوف

مترجم : ح، باغبان

یك روز در صحرا

چخوف در اما تیست وداستان نویس زبده روسی دردوران پیش از انقلاب است، نویسنده زمانیکه بیچاره گان بس بیچاره بودند وتوانگران خواستهٔ سرشار داشتند وهردو دسته از احتیاج مبرم بیک زندگی با هدف رنج می بردند، وی در داستانهاودرامهای خودعلاقه مفرطی به بینوایان ومظلومان نشان می دهد. بقول «لاز ار گر وزنسکی» چون چخو ف به مصیبت زده ئی برمیخو رد این سوال نزدش پیدا میشد .

«آیا می توانم به او کمك کنم؟»

چخوف در داستانهای خود بیشتر به طر زتفکر مردم اهمیت میدهد. او فکر هر کس را چنانیکه هست به خواننده گان داستانش تقدیم میکند. مثلا تخیل وافکار طفل را همانطور طفلانه واز مرد سالخوردهٔ عامی راهمچنان عامیانه وبکلمات خودش ایضاح میدارد

ساعت هشت یا نه صبح است، ابرهاي تاریك روی آسمان جانب خو رشید می خز د ، ا لما سك از گوشه و کنار آسمان می در خشد ، وآ واز رعد از د و ر بگوش میر سد . با د گر می بر رو ي سبز ه ها می وزد واین باد درختان و سبزه ها را به سمت حر کتش ما یل وهوا را غبار آلو د سا خته است . یك لحظه بعد خواهد با رید و طو فان اصلی شروع خوا هد شد .

فیو لکا دختر گد ای شش ساله جانب ده رو انست و تیر نتی را سراغ میکند .طفل ر نگ پریده پا های برهنه وسو هاي خاك اند ودي دارد .چشمانش خیره مانده است ولبانش میلرزد .

هر کس سررا هش بیاید می پرسد :« کا کا تیر نتی کجا ست؟» و لی جو اب نمی شنود . آنها همه در اند یشهٔ طوفان نزد یك به وقوع فرورفته انـدوبطرف کپه هاي لخی شان درتلاش اند.

(سیلنتی سلچ) رفیق تیر نتی پیشر وي دختر میآ ید.

«کا کا تیر نتی کجا ست » ؟

«در کرد هاي پهلوي آشپز خانه ها . »

دخترگد اپشت کپه های لخـی طرف باغ سید ود وتیرنتی را آنجا می پا لد .سر دپیروبلند قا مت باروی لا غر وساق‌های دراز، پاي برهنه‌سلیس‌به جا کت فر سو دهٔ زنانه پهلوی کر د سبز ي ایستا ده ا ست.

با چشمان خمار وخواب آلود به ابر هاي تیره وطو فانی‌مینگرد و جلو باد تند ثبات خو د را از دست داده ات . دختر میگو ید :« کا کا تیر نتی ، کا کاي مهر بان !»

تیرنتی‌به‌طرف‌فیو لکاخم‌میشود وتبسم ملیحی در لبانش‌نمایان میگردد . این تبسمی‌است که هنگام دیدن مو جود ات کو چك و دو ست داشتنی در چهر هٔ اشخا ص پدید میآ ید.

«آه !موجود قشنگ فیو لکا از کجا آمدي ؟ »

فیو لکا کر تـی تیر نتی را کش میکند و میگو ید: « کا کا تیر نتی ، برای براد رم د نیلکا حادثه یی پیش آمده است . »

ـ«چه‌حادثه،آه‌چه‌غرش‌رعدي؟خد ایا امان،خد ایا امان...چه حادثـه‌یی ؟»

«دنیلکا د رباغ ننت (لقب نجبادر رو سیه ، فرانسه و بعضی‌ممالك‌دیگر)دستش‌را به‌سوراخ درختی فرو برده است وپس کشیده نمیتواند. کا کا جان بفر ما ید ومهربان شو یدودستش را از سورا خ درخت بکشید.»

ـ«چر ادست خودرا به سوراخ درخت میکر د، چر ا ؟ »

ـ«میخو است تخم فاخته را بر اي من بکشد. »

تیر نتی سرخود را سی جنباند «من چکنم میآ یم ...بچه هاي شوخ» و بعد ر هسپا ر د هکده میشود .تیرنتی بی در نگ روانست ، تصور میشود که کسی‌به تعقیب او ست .

مشکل است فیو لکابا او هم پا یی کند.

هر دو ي شان د هکده را عبور میکنند وبه سر ك خا کی که‌از دو ر ر نگ آبی تیر ه یی‌دارد داخل میشو ند، این‌سر ك یک ونیم میل طول دار د .ابر ها کا ملا چشم آفتاب راپو شا نید ه است ودر آسمان یك نقطه هم صاف بنظر نمی رسد.فیو لکا «خد ایا امان ... خدایا ... »

گاه گاهی قطر ه ها ي باران بزمین می افتد .این قطر ات بر روي سرك خا کی‌نقطه هاي سیاهی

میگذارد .یك قطره هم بر رخسار فیولکا میچکد ومانند اشك به زنخدانش فرو میاید .تیرنتی پای نحیفش را بر خاك سیدهٔ سرك میکوبد وسیگوید:« باران گرفت .» ،

خوب است فیولکادختر سالخورده (سزاوار است) قسمیکه ما از نان‌تغذیه میشویم‌اشجارو سبزه ها از باران‌غذا میگیرند .از آواز رعد نترسی غرش رعد برای کشتن چون‌توموجودات کوچك نیست.» .

باد آرام میشود وباران بشدت می‌بارد .آواز باران یگانه صدایست که بگوش میرسد.-تیرنتی: «تر میشویم فیولکا ،درسر تا پای مایك نقطهٔ خشك‌نخواهدماند...هو- هودخترك من !آب یخنم ریخت !لاکن مشوش نباش... سبزه‌ها، دشت ها وکشت زارها وهم من وتوخشك میشویم ،آفتاب برمن وتو وآنها یکسان می تابد .»

الماسك‌درخشانی‌به‌درازی‌چهارده فت با لای سرشان‌می‌درخشد.غرش‌شدید رعد بلند میشود ، فیولکا فکرمیکند که جسم سنگین‌ومدوری‌بر سقف آسمان‌درحرکت‌است‌وآنرا به‌سرش‌فرومیاورد. تیرنتی میگوید :«خدایا امان ،خدایا ...طفل یتیم غرش‌رعد از قهر نیست !»

پاهای برهنه تیرنتی وفیولکا گل آلود شده‌است .

تیرنتی بر روی زمین لشم هرچه زودترقدم برمیدارد.نفس فیولکاسوخته‌است گمان میرود که زود به‌زمین بیفتد .

بالاخره آنها به باغ کنت میرسند .درختهای تر در برابر وزش‌باد سیلی زدازفراز شان آب میبارد .تیرنتی بر بن درختهای قطع شده قدم میزندواز سرعتش کمی‌میکاهد.اوسیپرسد: «دنیلکا کجا است ؟ »

فیولکادر جنگل رهبری‌میکند.بعد ازطی ربع یکمیل‌بطرف دنیلکا اشاره میکند. برادرش‌بچه گك هشت ساله بارنگ پریده پهلوی درخت آویزان مانده‌است وجانب آسمان‌می‌بیندومعلوم‌میشود که از زحمت خود نگرانی‌ندارد.چون آو ازپابگوشش میرسدوترنتی‌رامی بیندتبسم کرده‌میگوید: «چه غرش‌های هولناکی ! این طور آوازهای‌مهیب‌در حیاتم‌نشنیده‌ام.»-دستت کجااست» ؟

ـ«در سوراخ درخت. .،تیرنتی لطفاً دستم را بکش.»چوب کنار سوراخ پر خچه شده ودست دنیلکارا محکم گرفته است .دنیلکا میتواند دست‌خودرا پیش ببرد ولی‌توان‌رهاساختن‌آنراندارد. تیرنتی توته چوب را میشکند ودست دنیلکا سرخ‌وپوستک شده از آن جدامیشود .

دنیلکا درحالیکه دستش را سی مالد میگوید:تیرنتی چه‌چیز سبب‌این غرش میگردد»؟تیرنتی : «یك ابر مقابل دیگر حرکت میکنندو . . .

آنها از باغ بیرون میآیند واز یك کنار آن به استقامت سرك خاکی‌حرکت میکنند،غرش‌رعد کم میشود ولی‌هنوز آوازش از دور بگوش میرسد.

دنیلکا بازهم دستش را میمالد وبه سخن ادامه میدهد:«تیرنتی یکروز از همین جاسرغابی‌ها پریدند . »

«آنها درجبه زارها آشیانه میسازند ،فیولکا ! میخواهی‌به آشیانه بلبلی بلدت بسازم؟»تیرنتی آب کالایش را میفشرد :«به آشیانه بلبل دست نزن که‌مزاحم‌آن‌میشوي .

بلبل پرندهٔ معصوم‌وخوش‌آوازي است. آوازبلبل دروصف کائنات‌است‌و مایه‌شادی‌مردم رافراهم میکند. گناه‌بزرگی است که‌مزاحم موجودی‌به‌این کوچکی‌شوي . »

ـ « دربارهٔ گنجشك چه ؟ »

ـ « فرق نمیکند گنجشك پرندهٔ مزوری‌است ،گنجشك بیشتر به کیسه‌برمیماند وقتیکه‌عیسی‌به صلیب کشیده میشدگنجشك بود که‌جاسوسی کردو گفت:زنده‌است !زنده‌است» لکهٔ آبی در آسمان پیدا میشود !

تیرنتی : «ببین باران‌خانهٔ‌سورچگان‌راخراب کرده‌است،بیچاره‌گان‌درمعرض‌طوفان‌قرارگرفته‌اند» آنهابر خانه‌سورچگان خم میشوندباران‌خرابش کرده‌است !

سورچگان دربین‌گل اینطرف‌وآنطرف‌میدوند که‌غرق‌شدگان‌خودرا نجات دهند . آنها پیش میروند. دنیلکابه شاخ‌بلوط اشاره‌میکند : « زنبور های‌عسل رابین . زنبور های‌ترو خنک زده روی این شاخ جمع شده اند آنقدر زیاد اند که‌نه‌شاخ دیده میشود ونه برگ .»

تیرننی : «این خیل زنبور است که‌در طلب‌لانهٔ‌نوبرآمده‌است‌وباران‌همینجاستوقف‌شان‌ساخته است،اگرخیل‌زنبور درحال‌پرواز باشدمیتوان‌آنهارا باپاشیدن کمی‌آب‌ازپرواز بازداشت .

اگر خواسته‌باشید که خیل‌زنبور را تسخیرنماییدشاخچهٔ را دربین بکس تکان بدهید همه دربین آن‌می افتند .»

(c) ketabton.com: The Digital Library

فیو لکای کوچک گره برجبین میزند وگرد نش رابه‌شدت سیمالد،برادرش‌به‌اومینگر د او می بیند که‌گردن خواهرش آماس کرده است .

تیرنتی می‌خندد « هی‌هی ! فیولکا دختر سالخو رده میدانی که‌چرا گردنت آماس کرده است درشاخ درختهای‌جنگل‌ز نبور های اسپانیایی می‌نشینندآب‌باران از جسم زنبو ربه‌گردنت‌ریخته است‌و سبب این پندیدگی گردیده است . » آفتاب‌ازپشت‌ابرهای قیر گون رخ نمو ده‌برجنگل و کشت زار اشعه میپاشد، ابر هادورشده‌اند و طوفان‌رانیز باخود برد ه‌اند،هواسلایم‌وخوشگوار است بوی‌گل همه‌جارا معطرساخته است.تیرنتی به‌بته گلی‌اشاره میکند : « این‌بته‌دوای‌موثری‌بر ا ی خون بینی است . »

آو از مهیبی به‌گوش شان‌میر سد، این‌آواز از صدا ی طوفان فرق دارد ر یل‌بزر گی‌ا زپیش نظر تیرنتی،فیولکاو دنیلکا میگذرد .

دود غلیظی از انجن بیرون میشو د،انجن بیش‌ا ز بیست اتاق را در پشت‌خودمیکشاندقد ر ت ماشین حیر ت آور است .

اطفال‌علاقه دارند که‌بدانند ماشین بی‌جان چطورمیتو اندا ینقدر و زن را کـش کندوتیرنتی مـی کوشد مسأله‌را واضح ساز د .

قو ۀ بخارسبب حر کت قطا ر میگر د د ... کار رابخار میکند .... بخار با لا ی آن‌جسم نزدیك‌چرخ هافشارمی‌آور دواین... را ببینید ... ا ین کاررامیکند...آنهاخط آهن راعبور میکنند و جانب در یا میر وند بی هدف‌ر و ان‌هستند و درطول‌راه‌سوال وجواب‌رد وبدل‌میشود .

تیرنتی‌بهر سوال جواب میدهد،درطبیعت‌رازی‌نیست که‌از او پوشیده‌بماند.همه‌چیز رامیداند بطور مثال گلهای‌و حشی‌رامی‌شناسد، اسمای حیوانات و سنگها باومعلوم است اینکه کدام گیا ه د و ا ی کدام مرض ا ست هم برایش واضح است. بفهمیدن عمرگاوها واسپ هامجبور نیست‌از دیدن آفـتـاب،سهتاب‌و ستار ه گان هوا ی‌فردارا پیشبینی میکند.

تنهاتیرنتی‌اینقدر عاقل‌نیست،رفیقش‌سلنتی،دوکاندار،باغبان‌وبالاخره‌تمام‌دهاتیان‌به‌اندازه‌اوسیدانند. این مردم از کتاب هانیا مو خته اندبلکه ازکشت زار ها از جنگل ها وازساحل در یاهاد رس گرفته اند ،معلم‌این‌گروه‌سر غان‌خوش‌آواز،آفتاب‌درخشان‌وبالاخره درخت وگیاه میباشد .

دنیلکا به‌طرف تیرنتی میبهند و به‌هر کلمه اش‌گوش‌میدهد.دربهار پیش‌ازآنکه‌شدت‌گرمی‌وسبزی بکنو اخت کشتزار ها خسته کن شود یعنی‌وقتیکه همه‌چیز تازه‌وخوشگوار است که‌نمی‌خو اهد

سخنی دربارهٔ پروانه ها ي طلایی، زاغچه های مقبول، جویبار شفاف وغلهٔ رسیده بشنود؟ تیر نتي و دنیلکا د ر گشتز ار گردش میکنند، آنها تشویش ندارند وبلا انقطا ع سخن میگو یند اندیشهٔ آنهادر بارهٔ کاینات پایان ندار د .

آنها قدم می‌زنند ودرمیان زیبا یي هاي طبیعت آنقدر سر گرم اند که دخترك یتیم رافراموش کرده اند .نفس دخترك سو خته است وبمشکل گام میبردارد، اشك برخسارش پائین آمده است ، د لش می‌خواهد که آنها راستو قف بسازد .

لا کن او کجا وپیش که خواهد ر فت؟ بیچاره خانه وو ابسته بی ندارد خواه نا خواه باید آنهارا تعقیب کندو بـه سخنان شان گوش د هـد .

قریب چاشت هرسه بکنار در یاسی نشینند، دنیلکا ازجیبش توتهٔ نانی را که به آب باران ترشده است می کشد وهرسه شروع بخوردن میکنند، تیرنتی بعداز نان دعا می کندوبعدبروی ساحل ر یگی دراز می کشد د ر خالی که افکار مختلفی مخیله اش را پرساخته است .یك آن پیشتر طوفان، سور چه ها زنبور های عسل و قطار ازپیش نظرش گذشت وحال ماهی ها پیش رو یش شنا میکنند ، بعضی ماهی ها دوانچ یا کم وبیش دراز اند وبعضی به اندازه یك نوك ناخن. ما ری گردنش رابلند گرفته است ودر آب ازیك ساحـل بد یگر ساحل شنا میکند .

نز دیك شام است سیاحا ن بده برمیگر دند. اطفال برای گذشتاندن شب به کاه خانهٔ ده میر وند تیرنتی هم آنهارا ترك میدهدوجانب یك کاروانسرای میرود. اطفال در روی کاه پهلوی همدیگردرا ز میکشند دنیلکا به خواب نمیرود اودر بین تاریکی خیره میشود هرچه روز دیده بود دوباره ازپیش نظرش میگذرد ابر های طوفانی آسمان صاف، پرند گان وماهی ها، تیرنتي خشك ولاغر ،خستگی وگرسنگی تعداد انگیز ه هازیاد است وجودترنتی داغ گشته است وهردم پهلو میگرداند.

اومیخو اهد آلام روحی خودرا بکسی بگو یدولی بیچاره تنها است، فیولکا بسیار خورداست و آنقدرفهم ندارد که بااودر د دل کند بیچاره فکر میکند: « فردا به ترنتی میگویم» اطفال درباره ترنتی بی خانمان هم فکر میکنند ودربین همین فکربخواب میروند، نیم شب تیرنتی می آیدوپارچهٔ نانی زیرسر بچه هامیگذارد، ازعشقش کس خبرندار دجزمهتاب که درآسمان پر واز میکند وبخانهٔ توانا و نا توان سر فرو می برد .

مهتاب شاهداین حال است ...

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده : اقتدار حسین صدیقی

مترجم پوهنمل حمیدالله امین

افغانان در هند

فصل سوم

-٦-

شیرشاه سوری وباز ماندگانش

به‌سلطنت رسیدن شیر شاه بایک سلسله انکشا فاتی توام است که تغیرات عمده رادرساحه فکري وسایرموسسات بد نبال داشت . شیرشاه ازاندازه قدر ت خویش بخوبی آ گاه بو دزیرابر تری خویش را برد یگران حتی قبل از آنکه زمام حکو مت را دردست گیرد در هنگام صلح ویاجنگ موفقانه باثبات رسانیده بود، و د یگران نیز به‌این مطلب بخو بی پی برده بودند . اواز فتوحات خود د رسر ز مین ها ي اشغالی به‌خو بی بهر ه بر دار ی نموده وتمام موانع سر راه خود رادرآنها از بین برد، موفقیت های وی به‌اندازه یی بود که‌تو انست اکثرخسار ات مالی وجانی وار ده را که از دست مغل ها ر سید ه بو د تلافی نماید (١) اگر چه وی درسال (١٥٤٥) بطور نابهنگام وفات یافت اما پسرش اسلام شاه سیستم ادا ري اورا حفظ نمود ه وقدمها ی مهمی در قسمت تعدیل واصلاح آن هروقتیکه ا یجا ب میکرد بر میداشت .

بهرصورت بطور یقین میتوان اظهار داشت که قدرت وعظمت دوره حکومت وی بشخصیت ونیرومندي او مستقیماً را بطه داشته به شخصیت منو ری درآ ثار معاصر ذری منعکس شده است، فعالیت هرد وی آنهابرز ندگی مردم اثر ات عمیق گذاشت. هردو پادشاه عادل بوده ودر استقرا رصلح . شکوفانی بر ای سرد م خودموفق بودند ز یرا ازآ نجا که‌اشراف راباطاعت وا داشته بودند خـود شان شخصاً از امور اداری کشور و ارسی مینمو دند.

---

١ - شیخ ر کن الدین درقسمت نفرت هند ی ها ازمغل ها بنابر رو ش مستبدانه که باسردم در پیش گرفته بودند روشنی می اندازد، مشتاقی نیزدر زمینه ویرانی شهر ها وقصبات هندي توسط مغل هااطلا عا ت مز یدی ا رائه میدار د . لطایف قدو سی صفحات (٦٣ - ٦٨ - ٧٢ - ٧٨ وواقعات مشتاقـی ورق (٥٦)

شیر شاه در اوایل تا اندازه زیادي تحت تاثیر عنعنات مربو طبه سلاطین هندی و همچنان داستان های دری در با ره حکومت، محار بات و جوانمر دی شاهان قرار گرفته بود (۱) که البته در قسمت ایجاد شخصیت وی سهم ارزند ه داشت. و ی در حالیکه از رفورم ها و قوانین سلطان علاء الدین خلجی پیروی میکرد نمیخواست چون ا و در بر خو رد سا یل از خو د شدت نشان دهد با ساس نظریات وی پادشاه باید در قسمت تا مین صلح و شکو فانی و همچنان استقرار عدالت کامل برای همه بدون هیچ گونه تبعیض صاحب قدرت وزور با شد (۲) اما تطبیق این نظریه تا و قتیکه ما مورین دولتی با اعمال عادلانه شان مجبور به تطبیق پلان های طرح شده پا دشاه نشده بودند امکان نداشت. برای رسیدن باین هدف وی در یکی ا ز اقداما تش مو فق شدا عما ل وحر کا ت اشراف خو د را تحت کنترول د ر آ و ر د ، مر دم تشو یق شد ند تا ا ز ستم ما مو ر ین ظا لم نز د شاه مر ا جعه نمو ده شکا یت نما یند (۳) علا وه بران به ا شرافی که د ردفاتر مر کزی و یا واحد های اداری دیگر چو ن پر گنه ها، سر کارها، وولا یات مقرر میشد ند قد رت بی حد وحصر داده نمیشد. (۴) به این ترتیب شاه باحفظ زمام امور اداری د ردست خود حکمرانان ولا یا ت (مقطع ها) را توسط فرامینی که صاد رمینمود بصو رت منظم به تطبیق قوانین و مقررات جدید و امید اشت . (۵)

---

(۱)ـ واقعات مشتاقی ورق (۹۴) الف یکی از واقعات دلچسپی که مشتاقی آ نرا ثبت نمود ه بر این موضوع که افسانه ها و داستان های دري د رقرو ن وسطی بین مردمان نظا می عمومیت دا شت روشنی می اندازد . پیش آمد شیرخان (بعد آ شیرشاه) باقطب خان سرافسر کشته شد ه قشو ن بنگال مهمترین معرف این حقیقت می باشد، مشتاقی میگوید «شیرخان چو ن اورا کشته دید از اسپ فرود آمد ه وسر او را به زا نو نها دواب در دیده کرد او را تجهیز وتکفین کرد وهمان قضیه سکندرودارا در کار کرد .»

۲ـ عباس سروانی ، تاریخ شیرشاهی، مجموعه نسخه قلمی حبیب گنج علیگر، اوراق (۱۱۰ - ۱۱۲ و همچنا ن عبدالله، تاریخ داو دی توسط پروفیسور عبدالرشید، ص (۱۲۶-۱۲۷).

(۳)ـ تاریخ شیرشاهی، ورق ۸۶ الف.

(۴) مراجعه شود به مقاله مو لف.

The Evolution of the vilayet, the shig and the sirkar in Medieval India

استعداد شخصی،حسن وظیفه شناسی وزحمت کشی وی باعث گردید تافعالیت دستگاه حکومت بصورت منظم ادامه یابد. انحراف ازجاده عدالت و وفاداری باعث تاثرسلطان وحتی به معزول شدن ماسورسر بوط می انجامید .درچنین شرایط اشراف احساس میکردند که تنها دراثر اطاعت ازاوامر شاه و زحمت کشی زیاد میتوانند اعتماد شاه ر ابجانب خود جلب نمایند چنانچه حسین خان پانی به مالوخان گفته بود (۱) درین دوره به هیچ یک ازاشراف حتی مربوط به دوره لودي ها برنمیخوریم که درمقابل قدرت شاه به مبارزه برخاسته باشد . در موردشورش علم خان میانه باید اظهار داشت که وی ازنوواردان بوده و هیچوقت دوست نداشت در خدمت شیر شاه باشد . اخیرالذکر وی رابعدازفرار مالوخان ازمالوا با خود همراه داشت وحکومت سرکار رهیان دواب را بوی سپرد. اما ازآنجائیکه قناعت وی رافراهم کرده نتوانست لذادرسال (۱۵۴۵) به شورش برخاست اما بهگوانت یکی از غلامان خاص خان وی را به اسانی از بین برد (۲) باداشتن استعداد کافی تجربه طولانی در امور اداری واحساس وظیفه شناسی شیرشاه توانست تا شخصاً فعالیت دستگاه اداری را کنترول نماید. وی بعدازوضوونمازصبح وزراء و عهده داران و کارکنان خویش را به اتاق مجلس می خواست وباینترتیب به انجام امورروزمره می پرداخت و راپور مفصل امور مربوط به ولایات وشعبات مرکزی بحضور وی ارائه میشد. بعدازان شاه ازکارکنان خویش میخواست تا اوامری را که بعداً عنوانی وزرای مربوط صادر میشد یادداشت نمایند .

۵-تاریخ شیرشاهی اورا ق«۱۱۱-۱۱۲» ۱-واقعات مشتاقی ورق (۵۳)الف .

۲-تاریخ شیرشاهی اوراق (۹۵-۹۶و۱۰۸)

افغان های میانه بتعداد قابل ملاحظه درمالواسکونت داشتند .سکندرخان میانه و نصیر خان میانه که با هم برادربودند ازا شراف بزرگ مالوخان بودند که حتی درمقابله باشیرشاه نیز طرفدار روی بودند .شیرشاه سکندرخان رابعداز آنکه مالوخان ونصیرخان فرارنمودندمحبوس نمود بعداز آنکه شیرشاه مالوه راترك گفت نصیرخان برشجاعت خان حمله نمود و مالو خان در (دهر)د رمقابل مسندعالی حاجی خان پیشرفت نمود اما هردوی آنها توسط اشراف شیرشاه شکست خورد ند

(بقیه درصفحه بعد) .

(c) ketabton.com: The Digital Library

او امر واحکام چنانچه صا درشده بود تعمیل میشد و هیچکس حق اظهار نظر را در زمینه نداشت بعد از آنکه شاه ازین کار فراغت می یافت به عرایضی گوش میداد که از مناطق مختلف مواصلت ورزیده بود. تصامیم شاه در زمینه به زبان دری ابلاغ میگردید.(۱)

اشراف در صورت عدم اطاعت از او امرشاهی شدیداً مجازات میشدند. در اثر همین مواظبت، سهل انگاری در اداره از بین رفت. آنها درینمورد که مبادا درنتیجه اعمال بی ملاحظه شان از جهت عجله در اجرای امور و یا تمایل برای قدرت طلبی زمینه تأثر شاه را فراهم کرده باشند از احتیاط تمام کار میگرفتند. خضر خان ترك مقطع ولایت بنگال به نسبت آنکه بدون اجازه پادشاه بادختر سلطان محمود ازدواج کرده بود از وظیفه اش معزول گردید، این عمل باعث شد تاوی اعلان استقلال نماید. شیر شاه هنگامیکه ازاین ازدواج اطلاع یافت (رو هتاس) را بعزم بنگال ترك گفته و مقطع مذکور را محبوس نمود. با آنکه وی در سابق وفاداری خود را در مقابل شاه باثبات رسانیده بود. بعد از آن شیر شاه اشراف دیگر را نیز اخطار داد «هر یك از اشراف در صورتیکه بدون اجازه من باجرای کاری مبادرت ورزد. بهمین ترتیب مجازات خواهد شد» (۲)

همچنان (برمزید) یکی از همکاران سابقه شاه به نسبت آنکه مغل های باقیمانده در اگره را بعد از فرار همایون از آنجا بقتل رسانده بود شدیداً سرزنش شد. زیرا شاه تنها تعقیب و خارج کردن آنها را از اگره امر کرده بود. اما بعداً بپاس خدمات سابقه اش مورد عفو شاه قرار گرفت وبا سند عالی خواص خان موظف شد تا همایون و پیروان او را بجانب لاهور تعقیب نماید. (۴) موضوع نصیر خان فوجدار غیر افغان، سرکار (سمبهل) نیز درینمورد قابل تذکر است که به‌نسبت رفتار خشونت آمیزش با مردم در همان سرکار براش یك رتبه تنزیل داده شد، زیرا وی سردمان گنهکار و بیگناه را از هم تفریق کرده نمی توانست از همین

(بقیه‌صفحه‌قبل) افغانهای میانه در مالوه از جهت شورش های آنها در دوره بازبهادرو اکبر نیز حایز اهمیت‌اند. تاریخ خان جهانی صفحه (۳۹۹ واکبر نامه ص ۷۸).

۱- واقعات مشتاقی ورق. (۵۰) الف (۲) ایضاًور ق (۵۰) ب (۳) تاریخ شیرشاهی ورق (۹۴)

۴- ایضاً ورق (۸۶)

جهت مسند عالی عیسی‌خان سروانی بحیث آمر اول همان سرکار مقرر شد.(۱).

عیسی‌خان سروانی شخصی صادق بوده وبحیث یك قوماندان‌ورزیده وشخص دانشمندشهرت داشت. شیرشاه بانظر داشت صفات فوق وی را برای تطبیق پلانها و مطیع ساختن عنا صر متمرد و با لاخره ایجا د صلح و امنیت شخص منا سب یا فت .عیسی خان‌بعداز و رود به(سمبهل) تدابیری اتخاذ نموده تا زمین دار ان طاغی را به اطا عت مجبو رسازد. برای این منظو رو ی جنگلات ا نبوهی راکه شورشیان از آن بحیث مخفی گاه در مقابل قشون شاه استفاده مینمو دند از بین برد وزمینه را برای تو سعه زراعت فراهم ساخت. همچنا ن در نتیجه این امر سر ك ها از دستبرد قاطعان طریق مصون شد وتجارت توسعه یافت (۲).

حقا یق ذکر شده در لطایف قدوسی بر دوره حکومت شیرشاه روشنی می‌اندازد و این افسانه خلق شده تو سط عبا س خا ن سر و ا نی ر ا که شا ها ن سو ربر ای ا ستعدا د ا فغا نها احترام ز یا د و غیر ضر و ری قایل بو د ند، نفی مینما ید. در ینمو رد باید بخا طر د اشت که شیر شاه بحیث یك پادشاه مطلق العنان حکومت میکرد ومخالفت درمقابل تصا میم خو یش را تحمل نمیکرد وهیچوقت به عکس العمل وا حسا سات پیروان افغان خو د د ر صو ر تیکه در هر مورد با وي‌اختلاف نظر نشان‌میدادندوقعی نمیگذاشت .چنانچه واقعه ذیل نشان مید هد : «چون فرمان شیر شاه شد که بسیهیها افغان درقعله گو الیار بیا رید (با حتمال قو ي د ر بعضی سر کار هاي دو آب بشمو ل (سمبهل) و خو اجه سر ایان تعین شدند که بر کتاب بر وید و بسیهیها ر وان‌سازیدواگر روان‌نشوند بی‌حرمت‌وبی‌عزت کرده‌وآتش‌درخانـه هاداده‌روان‌سازیـد.»(۳)

این موضوع بو ضاحت این حقیقت رانشان میدهد که چگونه اجتما عات افغا نها د ر بنگا ل وسا یر مناطق مستقر گر دید. (۴) حتی خانـو اده های مهـم نیز با اعـمال زور به سـنا طـق

---

(۱) تاریخ شیرشاهی ورق (۸۶)-(۲) تاریخ شیر شاهی اوراق(۸۷-۸۸) وهمـچنان تاریـخ د او دي صفحه (۲۱۵)(۳) لطا یف قد وسی صفحه (۸۵)

Sher Shah and histimes K.K.R. Qanungo. Calcutta 1965.
Quarterly vol V No 1, 1962 pp. B-2

(c) ketabton.com: The Digital Library

دورافتاده انتقال ده انتقال داده شدند. داتوخان سروانی از افغانهای مهم و سربوط به عیسی خان سروانی نیز از مهاجرت توأم با زور فامیل خود به گوالیار هراس داشت. داتوخان این امر را که فرمان مهاجرت خانواده اوبه گوالیار داده نشد به دعای نیك شیخ عبدالقدوس که یك شخص روحانی بود، سربوط میداند اما اصلا این موضوع به نسبت آنکه وی وظیفه قضا رادر زیر دست عیسی خان بعهده داشت صورت نگرفت.(۱) بهر صورت مهاجرتهای که با اعمال قوه صورت میگرفت تنها منحصر به خانواده های عادی نبود. خانواده های بزرگ و سورین خوردر تبه زیادی در سرکاری دوآب وجود داشتند که بدون تبعیض به مناطق دیگر اعزام شده بودند. علت فرستادن آنها به گوالیار و بنگال آن بود تاشیر شاه بتواند با استقرار تعداد زیاد افغانها در بین مناطق حکومت خود را استحکام بخشیده واقوام متحد را جهوت و بنگالی هار ابکمك افغانها در تحت کنترول داشته باشد.

درینمورد حقایق روشن وجود دارد که حتی همکاران نزدیکی وی نیز که در کارسلطنت رسیدن او سهم ارزنده داشتند هیچوقت باوی مخالفت نورزیدند.(۲) زیرا ایشان او راداراي قدرت خارق العاده میدانستند. میگویند زمانی پادشاه مسند عالی خواص خان و برمزید رادر یك مجلس خصوصی جهت مشوره در باره بعضی ازموضوعات احضار نمود. پادشاه روبجانب خواص خان نموده ودر کمال صمیمیت او را مخاطب قرار داده اظهار داشت که وی در مورد تعین جزای مجرمین حتی درصورتیکه جرم بزرگی رانیز مرتکب شده باشندودراختیار او گذاشته میشوند اختیار کامل دارد یعنی میتواند او را بهجزای مرگ محکوم ویا مورد عفو قرار دهد. حالانکه به(بر مزید) امر داده شد تا تمام آنهائیکه بوی سپرده میشوند به قتل رسانده شدند.

---

(۱) لطائف قدوسی صفحه (۵۸) (۲) تاریخ دوادی (۱۴۷) طوریکه تذکر داده شده که شجاعت خان به اسلام شاه نوشت که وی نبایددر باره وفادارییوی مشکوك باشد زیراوی از پیروان وفادار پدرش شیرشاه بوده و درگرفتن تاج و تخت برای او سهم بارز داشت .

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواص خان این امر را یك امتیا ز خاص تلقی کرده و در مقابل پادشاه سرتعظیم فرود آورد. وبعداً ضیافت بزرگی تر تیب داده تمام اشراف را دعوت نمود. ودر جواب یکی از دوستانش ملك بدرالدین از (سمنه) که علت خوشی زیا د او را سوال کرد گفت که پادشاه امتیازی به من داده است و آن اینکه وظیفه زنده ما ند ن و یا کشتن بمن سپر ده میشود باید در برابر او سر تعظیم فرود آورم (۱).

هیچیك از اشراف و لو هر قدر بز رگ هم میبود قدرت نگاه کر د ن بسوی اورا ندا شت. این عقیده که با د ید ن ا و تما م گنا هان شخص مورد عفوقرار میگیرد در دوره شیرشاه نیزمانند ایام قبل رواج داشت. ملك محمد (تسمنه) این حقیقت را د ر کلمات ذ یل خلا صه نمو ده است «چگونه میتو انم وجاهت او را توضیح دهم در صو رتیکه تمام جهان مشتا ق مقبولی قیا فه او بود روشنی قیافه او ا ز ما ه چهارده که خداوند آنرا خلق کرده هم فزونی داشت. گنا ها ن تما م آنهائیکه محترما نه به وی نگاه میکر دنداز بین میر فت وتمام جهان د رمقابل وی سر احترام فرود آ ورده بروی درود سفر ستادند وتمام چیزها مقبولی شانرا درمقابل وی از خجا لت پنهان میکردند. ازین جهت هیچکس بسوی ا و مستقیماً نگاه کر د ه نمیتوانست و اگر شخصی او را میدید اجباراً سرش از احترام خم میشد» (۲).

بصورت مختصر شیرشاه سلطنتی را تأسیس نمود که بسر اشر اف واشرافیت تفوق داشت. تاثر وی از اشراف اگر باعث قتل آنها نمیشد حداقل مقا م و منزلت آ نها را پائین می‌آورد. او یك پادشاه مطلق العنان بود، واشتباه است اگر بگوئیم که وی به مصالحه د ر بین سلطنت مطلقه تر کهاوسر کردگی قبیلوی بهلول به تشکیل نظام جدیدی مبادرت ورزید (۳) این نظریه ازمطالعه غیر انتقادی تاریخ شیرشاهی و افسانه شاهان منبع میگیرد. عباس وشیخ کبیر مولفین آثار فو ق اصلا افغان بو دند وتألیف آثار فوق را سال ها بعد ازسقوط سلطنت ا فغا نها که ا میدی بر ای بازگشت آ نو جو دنـدا شت تکمیل کـر د نـد . د ر ینوقت قد رت مغل هـا د رتما م

---

(۱) تاریخ خان جهانی صفحه (۳۴۲-۳۴۵).

2— Padmavat; Malik Muhammad Jaisi, Eng. tr. A. G. Shirreft, Calcutta, 1944. p. 13.

3— R.P. TriPathi, Some aspects of Muslim Administration in India P.P. 96-97.

(c) ketabton.com: The Digital Library

هند شمالی بخوبی استحکا م یافته بود. نویسندگان فوق برای تسکین احساسات شان به‌بزرگ جلوه دادن حکو مت افغانها اقدام کردند. ودر تصاویر زیبایی که از آن‌دوره ترسیم کردندنشان دا دند که افغا نها چه خو رد وچه بزرگ ادعای مساوات را با پادشاهان داشتند و پادشاهان افغان نمیتو انستند احترام بیش از حد را از افغان‌ها انتظار داشته باشند. (۱) در حالیکه حقا یق تاریخی‌چیزی‌دیگری رانشان میدهد. شاه‌میتو انست‌مطابق میل خوداقطاع اشراف خود را تبدیل نماید، حقوق ملکیت بر ار اضی به شاه تعلق میگر فت، بنا بران در قسمت اعطاء و یا استرداد اقطاع ها اختیار کامل داشت. هیچکس‌نمیتوانست در مقابل‌تنزیل‌رتبه و یاتبدیلی‌اقطاع خویش مقاومت نشان دهد بنابران پیشرفت آنها به خلوص‌نیت شان در مقابل پادشاه مر بوط بود بطور مثال در سال (۱۵۳۹) شجاعت خا ن ولایت بهار را به صفت فوجدار خو یش در اختیار دا شت اما بعد از بیرون شدن هما یون از اگره به گوالیار تبدیل‌شد.(۲) از گوالیار شیرشاه او را با خود به ما لوه برد،اما در هما نجا نیز مراتب تاثر پادشاه را فراهم آورد زیرا به نسبت سهل‌انگاری او بود که مالو خان موفق شد در هنگام شب از کمپ شاهی فرار نماید. در نتیجه وی وظیفه خود بحیث مقطع ولا یت مالوه را نیز از دست داد وتنها اقطاع های هاند یا و سا تواس بمنظور نگهداری چهار هز ارسوار برا یش باقی ماندند. (۳) اما بعداً بزودی توا نست دوباره اعتماد شاه را به خود جلب نماید. ز یرا باتعداد قلیلی از پیروان خود قشون بزرگ نصیرخان وما لوخان را شکست داد . شیرشاه ازین خدمت وی مسر ور گردیده وامتیاز داشتن(۱۲) هزارسوار وامور اقطاع وسیعی که سر کا ر های (اوجین)، ساتو اس، و مندپور را در بر میگر فت بد ست آورد علاوه بران بعوض مسند عا لی حاجی خان امور حکومت مالوه نیز به شجاعت‌خان سپرده‌شد.(۴)

این مطلب ر ا نیز باید تذکر داد که شیرشاه بیشتر علاقه داشت اشراف جدید را درخدمت داشته باشد. بنا بران امور اقطاع های‌مهم را نیز به آنها سپرد. امورسر کار های‌لکنهوو وزارت

1— C.F. Shaikh Kabir and his History of the Afghan Kings Iqtidar Hussain Siddiqi, Indo-Iranica, Calcutta December 1966. P.P. 59-60

(۲)- تاریخ شیرشاهی ورق (۸۵)　(۳) ایضاً و رق ۹۷ وهمچنان فرشته ص ۲۲۷.

۴- تاریخ شیرشاهی‌اوراق (۹۷-۹۸) .

شمس آباد به‌سالوخان و (بهیوا پو رانمل) سپرده‌شد درحالیکه قبلا به‌اشر اف‌دیگر متعلق بود (۱) این موضوع معرف این حقیقت است که هدف اساسی شیرشاه از نیرو بخشیدن به اشراف این بود تا جریان اموراداری بصورت‌منظم ادامه‌یافته قدرت امپراتوری استحکام یافته‌وتوسعه‌یابد بنابرآن بصورت‌مختصر میتوان گفت که‌اشراف در مورد نگهداری یک وظیفه ویا اقطاع اعتراض گرفته نمی‌توانستند.

سیاستی را که شیرشاه درمقابل اشراف خوداتخاذنمود باعث‌شد تاآنها مطابق‌خواسته‌های شاه درخدمت‌اوباشند، آنها در باره تمام‌مشکلاتی که با آن‌مواجه میشدند پادشاه راقبل‌ازانکه توسط جاسوسان خود اطلاع حاصل کند،درجریان‌واقعه قرارمیدادند ودوست نداشتندآنرامطابق امیال‌خود شان حل‌و فصل نمایند از همین جهت‌هنگامیکه خواص‌خان‌وهیبت خان‌نیازی‌دربا ره بعضی موضوعات اداری درلاهور بایکدیگر مشاجره‌نمودند اول الذکر فوراً‌از موضوع پادشاه را مطلع ساخته‌و خواهش‌نمودتایکی از آنهابمرکز خواسته‌شودزیرا همکاری‌بین‌هردوامکان‌نداشت شیرشاه خواص‌خان ، عیسی‌خان نیازی‌وهیبت خان کاکړ رابمرکز خواست و امور مربوط به‌تمام سرکارهای‌آنطرف دریای ستلج رابه‌هیبت‌خان‌نیازی سپرد ، مبارکخان‌سور ،وحید رخان کاکړ هم‌بحیث زیردستان وی درهمانجا باقی‌ماندند. اول‌الذکر کنترول‌سرزمین روهه (سرحدات‌شمال غربی فعلی) رابدست گرفت واخیرالذکر در (نگرکوت ، جواله مکهی،دیهه‌ول) وارتفاعات جمو باتمام قدرت حکومت میکرد. (۲) وهیبت خان‌نیازی‌بحیث مقطع بزرگ‌استیاز نگهداشتن سی هزار سوار را بدست آورد. (۳).

بعد از تقرر بحیث مقطع بزرگ‌درسال (۱۴۴۲م) به‌هیبت‌خان نیازی هدایت داده شد تا سرزمین‌ملتان را از تحت‌تصرف‌سرکرده بلوچ بنام فتح خان‌بیرون‌آورد،بانزدیک‌شدن وي به

---

۱ - واقعات مشتاقی‌اوراق ۵۳ ب و ۵۵ الف.

۲ - تاریخ داودی صفحات (۲۱۴-۲۲۶) وتاریخ شیرشاهی‌اوراق(۱۱۵-۱۲۵)

۳ - تاریخ داودی صفحه (۲۲۶) وتاریخ‌شیرشاهی ورق (۱۲۵).

(c) ketabton.com: The Digital Library

ملتان فتح خان آرزوی مصالحه نمود، اما هیبت خان اورا از بین برد (۱) شیرشاه از فتح ملتان توسط وی بحدی مسرور شد که بوی اجازه داد تا حکومت خودرا بیکی از افسران خود گذاشته ودر مستکن گزین ساختن مردم در این ناحیه که در اثر استبداد فتح خان به سر زمین بایر تبدیل شده سعی نماید هیبت خان امور اداری این ناحیه رابه فتح خان برعلاوه سرکار (دیبلپور) که قبلاً در آن حکومت داشت سپرد، فتح خان به برقراری صلح وامنیت در ین ناحیه پرداخت وباینترتیب ملتان در یکمدت کم بیك سرزمین سرسبز وپیشرفته مبدل شد. وی مطابق اوامر پادشاه تنها ربع تولیدات زراعتی رابحیث سهمیه دولت جمع آوری نمود در بدل خدمات فوق هیبت خان لقب بزرگ اعظم همایون وداشتن سایبان سرخ اعطاء شد. (۲) بصورت مختصر باید گفت که در دوره آنعده از اشراف که بیشتر مطیع بودند طبقه حاکمه را تشکیل میدادند آنها همچنان در مقابل اعتماد شاه رابه خود جلب نموده بسرکردگی قشون بزرگ درفتوحات سهم گرفته ویابه تطبیق اصلاحات اداری در سرزمین های مفتوحه گماشته میشدند باوجودآنکه اختیارات بی حد وحصر در زمینه بایشان داده نمیشد دساتیر و قوانین شیر شاه قدرت سامورین را محدود ساخته بود وهیچکدام آنها در مورد تطبیق اوامر وی سهل انگاری نمیتوانست. آنان باتمام قدرت درتحت رهنمائی اوفعالیت مینمودند. ازهمین جهت بود که صلح، امنیت، وشکوفائی درتمام امپراطوری حکمفرما بود.

همینکه اسلام شاه به سلطنت رسید اکثریت اشراف قدیمه درنتیجه شکی که وی بدون تامل در قسمت وفاداری آنها داشت از بین رفتند. اوفکرمیکرد که درصورت موجودیت برادر بزرگش عادل خان که مبادا اشراف او را بحیث رهبر شان قبول نمایندنه خواهد توانست به آرزوهای خود جامه عمل بپوشاند باین ترتیب تصمیم اسلام شاه در مورد بقتل رساندن برادرش باعث بروز جنگهای داخلی درامپراطوری گردید.

مسندعالی خواص خان ومسندعالی عیسی خان نیازی باتمام قوا برای ازبین بردن اسلام شاه آمادگی گرفتند. اشراف بزرگ ازجمله قطب خان ازاگره ضمن یك پیغام حمایت کامل خودرا ازوی ابلاغ

---

۱ - برای توضیحات سزید مراجعه شود به کتاب Sher Shah and His times

(۲) تاریخ شیر شاهی اوراق« ۱۰-۱۱۵ و ۱۲۶»

داشت (۱) اخبار مواصلت آنها معنویات اسلام شاه را برهم زد. در یک حالت متشنج روحی، اسلام شاه تصمیم گرفت تا بجانب نا حیه چنار رفته ودر آنجا برای نبرد قطعی آمادگی بگیرد. اوبه قطب خان نایب ودیگر اشراف که بر وفاداری آنها مشکوک بود اجازه داد به عادل خان بپیوندند زیرا وجود شانرا در مرکز برای خودخطرناک فکرمیکرد، اما عیسی خان حاجب اورا تشویق نمود تا مانع رفتن قطب خان ودیگران گردیده وباشورشیان اعلان جنگ بدهد .(۲)

اوبه پادشاه گفت که درصورت مشکوک شدن بر وفاداری دیگران باید برده هزار سوار وا فسر که دردوران حیات پدرش در اردوی خاصه خیل خدمت میکردند متکی گردد (۳)

درآغاز جنگ جناح چپ و راست قشون شاهی شکست خورد اما اسلام شاه، درجنگ نهایی در اثر حمله برمرکز به قشون عادل خان فاتح گردید .(۴) بطوریکه اخیرالذکر بالاخره فرار نمود. فراروی ضمناً باعث گردید تا خواص خان وعیسی خان نیازی هم بجانب میوات فرار نمایند (۵) اسلام شاه قشون مرکب از (۱۲) هزار سوار را به تعقیب خواص خان وعیسی خان نیازی گماشت. اما آنها با شکست دادن قشون شاهی توانستند زمینه فرار شانرا به کماون فراهم نموده ونزد راجای آن ناحیه پناهنده شوند(۶). وازآنجا سرزمین های شاهی راوقتاً فوقتاً مورد تاخت وتاز قرار دهند . که درنتیجه آن ولایت واقع درین قسمت شکل بایرو لامزروع رااختیار نمود. (۷)

---

(۱) طبقات اکبري صفحه (۱۰۹) .

(۲) ناظم الدین متذکر میشود که تنها عیسی خان حاجب اسلام شاه رابرای جنگ بامخالفین تشویق نمود امانویسنده افسانه شاهان میگوید که شاه محمد فرملی وراوحسین جیلوانی شاه رابه آغاز جنگ تشویق نمودند .مراجعه شود به افسانه شاهان ورق (۱۴۰) الف مولف کتاب زبدة التواریخ میگوید؛ (بعضی امرای اوتقویت و تشجیع او نموده اوراثابت وستمکن داشتندوگفتند که لایق است که شما بنفس خود و خاصگان خود که اعتمادی اند برتمام لشکرسبقت نموده درمیدان کارزار را یستاده پائی محکم کنند که هیچکس درنظرشما بجانب مخالف نخواهد رفت -»

(۳) طبقات اکبری ص (۱۱۰) وهمچنان تاریخ شاهی صفحه (۲۴۰)

(۴) تاریخ عفی ورق (۵۷۸ الف (۵) -تاریخ خان جهانی صفحه (۳۶۱) وتاریخ شاهی صفحه (۲۴۱) (۶) واقعات مشتاقی ورق (۵۹) الف .

(۷) طبقات اکبری صفحه (۱۱۱) .

با فرار آنها اسلام‌شاه خودرا درموقعیتی یافت که بتواند شکست خودرا در مقابل اشراف قدیمه تلافی نموده واز آن بمنظور تطبیق نظریات خویش د ر امور دولتی استفا ده نماید وي بمنظور انتقال خزاین به گوالیا را ز اگر ه بجا نب چنار پیشرفت نمود، زیراو ی تصمیم گرفته بود تا گوالیا ر را پایتخت خود قرار دهد.

درعرض راه وي جلال خان جیلوسور وبرادرش‌خدادادرا شکست‌داده بقتل رسانید. نظام‌الدین قتل آنهارا به‌موافق بودن شان‌به شورش خواص خان وعادل خان ارتباط میدهد .این نظ. توسط بعضی ازنویسندگان دیگر هم‌تأئید گردیده است.مولف افسانه شاهان میگوید که د را و ل تنها جلال خان‌بقتل رسیداما برادرش بعداً هنگامیکه‌درتوطئه قتل شاه‌اشترا ک نمود، محکوم بسمرگ گردیده(۱)مشتاقی علاوه می‌نماید که‌در قسمت قتل آنهادلایل دیگري‌نیز وجود داشت‌اومیگوید که اسلام شاه تمام‌قشون شش هزار نفري راکه درخدمت داشت‌برتبه هاي‌بلند تر ارتقا بخشید. سواران‌برتبه افسري وافسران برتبه امیر ترفیع نمودند.این امر باعث تأثر سا زمان قدیمه‌و اشراف شیرشاه که آنرا براي‌خویش تحقیر وتوهین‌می پنداشتند، گردید ود ر نتیجه شاه نیز از آنها متأ ثر گشت .(۲)دلایل مشتاقی درینمورد بیشتر معقول بنظر میرسد زیرا اگر موافق بود ن با شو رش عادل خان‌علت‌آن‌می‌بودجلال‌خان‌جیلووقطب‌خان‌نایب باید فورا بعد ازشکست شورشیان بقتل میرسیدند.بهر صورت قتل آنها اشراف قدیمه راکه حیات خود را در مقا بل طبیعت کینه جو ي پادشاه غیرمصون میدانستند عصبانی ساخت .قطب خان نایب ازدامان‌سلسله جبال(کما و ن) نز د اعظم هما یو ن نیا زي د ر لا هو ر پنا هند ه شد . وي ا زطرف شا ه موظف شد ه بود تا خوا ص خا ن را تعقیب نما ید .ا زآ نجائیکه سید خا ن بر ا د ر کوچک‌اعظم هما یو ن د رحضو ر شا ه بود و نمیخوا ست با وی بر خو ر د نما ید بنا بران با ساس‌فرمان شاهي قطب خان‌را به در بار فرستاد (۳).اسلام‌شاه،قطب‌خان نایب‌را با(۱۳)تن‌از اشراف‌سهم بحیث‌محبو س به قلعه گوالیارفرستاد. نظام‌الدین در ین سور د تنهاازشهباز خان نو هانی داماد شیرشاه‌و بر مز ید کر جنر ال مشهور تذ کر میدهد. (۴).احمدیادگار تنها نام‌داودخان‌را بر ان

---

(۱)افسانه شاهان ورق (۱۳۸) الف .

(۲)واقعات مشتاقی ورق(۷۱)ب .

(۳)طبقات اکبری (ص ۱۱۱) (۴) طبقات ا کبری ص ۱۱۱ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌افز ایدحالانکه‌مشتاقی اسمای زین‌خان ، بهارخان و شمس‌خان نیازی‌را نیز تذکارمید هد (۱)و ی‌علاو ه مینماید که‌این‌اشراف را قبل‌ا زمرگ بر پاهای فیل‌ها بستند و ا شر اف‌دیگر بر آنهاسو ارشده بر سم گذشت‌پر د اختند . (۲)

باازبین بر دن تمام مو انع اسلام شاه شجاعت خان و اعظم همایون نیازی ر ابدر بار احضار کر د .او ل الذ کر اطا عت نمو د درحالیکه اخیر الذکر ا ین ملا قات ر ابنا بر بعضی معا ذیر بتعو یق انداخت . ازآنجائیکه سر زنش شجاعت خان به‌تنهایی معقول دانسته نشد، بنابر ان به وی اجاز ه داده شدتابه ما لوه بازگر د د و خود ش متو جه در وهنا کس شر قی (رو هتا س) گر دید . درقلعه رو هتا س نیز خز ابن شیر شاه و جود د اشت که اسلام شا ه میخو است آنر ابه گوا لیار انتقال دهد ز یرا می‌تر سیدسبادارو زی شو ر شیان بر آنهادست‌یابند (۳).اما سیدخان نیازی بطرف لا هو ر گر یخت (۴) فرار وی با عث گر د ید تـا اسلا م شاه به دهلی بازگردد و برای از بین بر دن نیا زی ها آ مادگی بگیر د .

اگرچه شاه‌به‌نیازی هافرصت آماد گی را نداد باآنهم باتصمیم‌قهرمانانه به امباله آمدندتا جلو پیشرفت‌قشون‌شاهی رابگیرند. باعدم‌موجودیت‌آمادگی‌نیازي هاتوانستدتنهامسند عالی‌خواص‌خان‌وعیسی خان‌نیازي رادرمقابله‌باپادشاه‌طرفدارخودگرداند. اگرچه‌آنهابانیازي هایکجاشدنداما بزودي اختلافاتی دربین شان باارتبا ط به‌موضوع جانشینی‌اسلام شاه بروز نمود. خواص خان پیشنهاد نمود تاعا دل خان پادشاه شود اما اعظم همایون برآرزوي خود درقسمت گرفتن تا ج و تخت اصرار میسو ر ز ید. جاه‌طلبی وي باعث‌تاثرخواص خان‌گردید. بطوریکه‌وی از مقابله‌باپسرشیرشاه‌به‌نفع شورشیان‌اباورزید(۵) بهرصورت بالاخره نیازي هاشکست خورده وبه‌آنطرف سرحدات امپراتوري‌سور ي‌را نده شدند.(۶) البته اضمحلال‌نهائی انهادرسال(۱۵۴۸-۴۹) میلادي-بوقو ع پیوست(۷) .

---

۱ ـ تار یخ‌شاهی صفحه (۲۴۲)

۲ ـ و اقعات مشتا قی و رق (۷۱)ب

۳ ـ طبقات اکبر ی‌صفحه (۱۱۱)

۴ـ افسانه‌شاهان‌و رق (۱۳۸) الف.

۵ـ و اقعا ت مشتاقی ورق(۷۱ب) وهمچنان بدایونی صفحه(۳۸۰)

۶ـطبقات اکبري صفحه(۱۱۲) وتاریخ خان جهانی صفحه(۳۸۰)

۷ـبد ایونی صفحه (۳۸۰)

بعد از ان اسلام شاه متوجه شجاعت‌خان سورشد اماچون اخیرالذ کر مر تکب گناه‌نشده‌بو د بنا بر ان خواست تاسوء قصدي عليه اوتر تيب دهد. امااین تو طئه نا کام شد ونامبرده توسط حاملین تخت روان خود نجات یافت،اسلام شاه براي پوشانیدن‌مسئولیت‌خوددرین موضوع چندتن‌ازاشراف بزرگ خود رانزد اوفرستادتا احو ال‌صحتمندی اورا به پادشاه‌بیاو رد ضمنا خـو دش هم آر زو مندي خو درابراي دیدن اوابراز داشت.

شجاعت‌خان در جواب پیغام‌ذیل را به‌پادشاه‌فر ستاد:(من از خدمتگذاران‌پدر شما هستم‌و در خدمت او هیچوقت‌در بار ه مر گ و یاز ندگی‌خو داندیشه‌نداشته‌ام‌و طور یکه‌بهمه کس‌معلوم است من ازجمله(۳۵) نفری‌هستم که‌درافراشتن بیرق‌عظمت‌پدرت‌سهم‌ارز نده‌داشتیم. من از ین‌خطر نجات یافتم و روزی خودرا در خدمت شماقر بانی‌خواهم کر د . شمار انشاید که‌ز حمت ملاقات مرا تحمل کنید . شفقت‌شما در قسمت‌احوال پر سی‌از من‌در حقیقت‌افتخار بز رگی‌بر ایم‌میباشد.(۱) شجاعت‌خان‌بعداز صحت‌یافتن از گو الیا ربطر فمالو ه گر یخت‌و ازآنجاباز هم توسط پاد شا ه به ناحیه بنسواره د رگجر ات رانده‌شد. بعداز چندسال در اثر توصیه‌پسر ش‌دولت‌خا ن‌در سال (۱۵۴۸) مو رد عفوا سلام‌شاه قرارگر فت . درین‌د فعه بعوض تمام ما لو ه تنها ا مور مر بوط به‌سرکار ها ی سرنگپو ر ورا ی‌سین باو سپر ده شد . (۲)

قتل خو اص خا ن در سال (۱۵۵۱) میلادی‌از کار های ز شت اسلام‌شا ه بشمار میر ود بدایو نی میگو ید که تاج خان کر نی از دانشمندان افغان درسر کا ر (سمبل) مقر رشد و او امر خاصی د ر مورد از بین‌بر دن‌خواص خان را نیز در یا فت کر د اما تا ج خا ن د ر ین مو رد بکلی نا کا م شد بالاخر ه و ی‌فر مان‌شیر شاه را که درآن‌و عده مصونیت و ی‌نیز داد ه شده‌بو د باو سپر د ، و خو اص‌خان بر این فر مان باور کر ده و (کما ون) را بقصد پیوستن با اسلام شاه تر ک‌گفت (۳) . درمو ا رد مختلف احمد یاد گار نیز بدایو نی را تا ئید کر ده است . و میگو ید که دراول تا ج‌خان بارا جاي(کماو ن) راجع‌به قتل خو اص خا ن مذا کر ه نمود اما ر ا جا به آ ن اعتنا نکرد . بعد اسلام شاه‌به‌خو اص‌خان نوشت : «تـود رمقابـل من بـه نفع عا د ل خـا ن جنگید ی من می د ا نم که توبـه

---

(۱) ـ تا ریخ داو د ی صفحه (۵ ـ ۱۷۴)

(۲) ـ طبقات اکبري صفحه (۱۷۶) .　　(۳) ـ بدایو نی صفحه (۴۰۹)

ابتکار خود دران شرکت نکردي بلکه توسط عیسی‌خان وقطب خان نایب به آن دعوت شدي ـ بهرصورت گذشته گذشت حالا من گناهان ترا بخشیدم وتوبدون هیچگونه هراس نزد من آمده‌میتوانی رانا (احتمالاً ازمارور) بغاوت نموده‌وبر پرگنه هاي معینی درسرکار اجمیر حمله‌نموده زنان‌واطفال مسلمان را محبوس ساخته است. بعضی از اشرف بغرض‌مقابله‌باوي فرستاده شدند اما هیچکدام آنها موفق‌شده نتوانست(۱)

حالا این سوال بوجود می‌آید که چرا اسلام شاه‌خواص‌خان‌رابعد ازمحاربه اسباله که دران وي به نفع شاه ازنیازي هاجدا شد دعوت نکرد (۱۵۴۷) وچرا خواص‌خان بعداز رانده شدن‌نیازی ها قلعه لاهور را محاصره کرده وبه‌فعالیت هاي تاراجی درسرزمین هاي‌شاهی‌مبادرت ورزید. موجودیت‌عداوت‌بین‌او و پادشاه‌نشان‌میدهد که‌هردو مصمم بودندتامبارزه‌شانراتااخیردوام بدهند مشتاقی براین موضوع روشنی‌می اندازد وتذکرمیدهد که‌خواص خان هیچوقت‌نمی‌خواست که تازمان حیات‌عادل‌خان بااسلام شاه کنار بیاید. مشتاقی‌میگوید که‌تازمان حیات عادل خان خواص خان همیشه با وی در تماس بود اما وقتیکه عادل از بین رفت او (خواص خان) گفت من که شخصاً آرزوي هیچگونه جاه طلبی‌را ندارم. اسلام شاه عهد خودرا که بران سوگند یاد کرده بود نقض کرد حالا عادل خان مرده و بنا بران مرام مابه آخر رسید. اسلام شاه پسر بادار من است وعدم اطاعت ازوي خیانت بشما رمیرود(۲)لاکن تاج‌خان

۱- تاریخ شاهی صفحه (۲۵۴-۵)

(۲)-واقعات مشتاقی اوراق(۵۹ب‌و. ۶ الف).

نیرود بهوشن روی‌نیز مانند سایر دانشمند ان درباره مفقود الاثر شدن عادل خان بعداز شکست طرفداران وقشون وي می‌نویسد:((خواص خان وعیسی خان از شکست خوردن به میوات رفتند (۶-۱۵۴۵ میلادي) درحالیکه عادل خان به پتنه‌رفت‌ودیگر خبري‌ازوي‌شنیده‌نشد. مراجعه‌شود (بهسو کسسر زآف‌شیر شاه‌ص ۱۳) درهنگامیکه مباحثه بین نیازي هاو خواص‌خان بر موضوع جانشیني‌جریان داشت از عادل خان نیز یکمرتبه شنیده شد علاوه‌بران‌مشتاقی از نویسنده گان متقدم که‌خاطرات وي توسط دانشمندان معاصربه پیمانه کافی مورد استفاده قرار نگرفته براین موضوع روشنی می اندازد وزنده بودن عادل خان رابعد از فراراسپرا طوري‌وانمود میسازدبه‌استناد وي عادل خان باخواص خان در (کماون) باقی ماند ودرهما نجا درگذشت.

کرنی اورا در خیمه اش در هنگام شب در سمبهل بقتل رسانید در حقیقت خواص خان بافامیل شیر شا
رو ابط نزدیک داشته ومیتوانست باارادت تمام مخصوصاً بعد از قتل عادل خان برای اسلام شاه
خدمت نماید، اما پادشاه بنابرطبیعت کینه جوی خویش این جواهر قیمت بها را ازدست داد. بدایونی
فکر میکند که قتل شیخ علائی وخواص خان دونفر ازاشخاص محترم ومذهبی نه تنها به اختتام
دوره سلطنت اوانجا مید بلکه امپراتوری اورا نیز خاتمه بخشید.(۱)

(۱) بدایونی صفحه(۹ -۸۰۴)

جواب عاقلانه

مرتضی راگفت روزی یک عنود　　کاو ز تعظیم خدا آگه نبود
بر سر باسی و قصری بس بلند　　حفظ حق را واقفی ای هوشمند
گفت: آری او حفیظ است و غنی　　هستی ما را ز طفلی و منی
گفت: خود را هین در افگن تو ز بام　　اعتمادی کن بحفظ حق تمام
تا یقین گردد مرا، ایقان تو　　واعتقاد خوب با برهان تو
پس اسیرش گفت: خامش کن برو　　تا نگردد جانت، زین جرأت گرو
کی رسد مر بنده را، کاو با خدا　　آزمایش پیش آرد زا بتلا
ای ندانسته تو شرف خیر را　　امتحان خود در اکن آنکه غیر را

(از مرآت المثنوی مولانای باخ)

(c) ketabton.com: The Digital Library

عنایت الله شهرانی

لغات مستعمل در لهجه دری بدخشان

۱ - زات و زریات (Zaatoz Eryaat) اسم مرکب (د ك ج ف) اصلا (ذات) که ذ وا ت جمع آن است بمعنی اهل واولاد ونسل اصلا کلمه ذات بمعنی صاحب هم آمده .

الف ـ ذات ـ صاحب ـ خداوند هستی وحقیقت ـ غیاث»

۲ ـ زاغنول ((Zaaghnool)) اسم (ك د ف ج) آله کلند یا کلنگ مانند یست که ذریعه آن زمین رامی کاوند (کاوند گرفته شده از مصدر کاویدن که دری ز بانهای بدخشان بشکل کا فتن نیز استعمال مینمایند .)

الف : «نام سلاح آهنی مثل تبر ـ برهان، غیاث»

ب: «بانون بواورسیده وبه لاء زده آلتی باشد آهنی وسر کج ودسته دار که بدان زمین کنند ودرجنگ نیز بکار برند ـ برهان»

۳ ـ زاغ و ز نبور ((Zaaghozanbor)) ترکیب توصیفی (ج ك) بالای کسی از چهار طرف هجوم بردن که بعضاً بنام « غو را با د ((ghaw raabaad) » گویند. چور کردن نیز معنی میدهد یعنی بشکلیکه اندك خفیف باشد نه بشکل واقعاً چورو چپاول ویغما بعضاً زاغ وزنبور دلالت به زیادگی هم میکند مثلا : یك گرد چیزمان ده دسترخان آوردن بچاش زاغ وزنبوروا ری ور دا شتن» غورا باد «ته او مرد که سیل چا ر دورشه غورا باد کدن» غور ابادزیاده تر بمعنی احاطه چارطرف و محا صره شخصی یا چیزی استعمال میگردد .

۴ ـ ز ا ل : ا سم وصفت (د ك ف ج) مکار ـ حیله گر ـ تز ویرگر ، نیر نگ باز و حریف و این لغت معمولا به معنای زنهای ظالم ومکار استعمال میگردد. مثلا زال کمپیر، (زن پیرزال) وغیره .

بعضاً همراه زال «قتال» را نیز استعمال کنند یعنی «زال قتال» ویا «زال وقتال»

الف -(بروزن سال پیرفرتوت سفیدموی باشدونام پدررستم نیزاست وچون او سفیدموی بوجودآمده وبه این نام خوانندبرهان)

ب:(پیرفرتوت، پیرسفیدموی ونام پسرسام وپدررستم که هنگام تولدموهای سرش سفید بوده، زال زر ودستان ودستان زندهم ناسیدمشده، زال مدائن پیرزنی که خانه‌اش درکنارکاخ انوشیروان بودو راضی نشدخانه خودرابون بفروشدواورا بحال خودگذاشتند. زال کوفه: پیرزنی درزمان نوح که اثرطوفان ابتداء ازتنورخانه اوظاهرشد- عمید.)

۵-زب (Zab) اسم وصفت نسبتی (ف،ج،ك) بسیار، خیلی، بخوبی- چقدرآسان.

الف: زب((ZEb))نوعی از بازی محلی است. اطفال درحین بازی صدای «زب زب...» را ازجاییکه تعیین میکردد تاسر کزبازی صدای «زب ز ب ...» رایك نواخت وبایك نفس برمیکشندوبه این صورت نمره میگیرند.

ب:زت(Zab)دوویکدم هم معنی میدهد:

مثلا «ای بچیك بیك زب میری وبامیای» (ای پسربیك دومیروی وبازمی آیی)

ج-درکشم بازی زب را «زو Zaw) » گویند.

د-بدروازی «سو So» گفته میشود.

این کلمه در ترکی نیزمعمول است مثلا «زو (Zaw) »بسیارمعنی میدهدوازهمان کلمه «زب» است و درقسمت بازی «زب Zab» نیزبه‌عین تلفظ استعمال میگردد.

ه -(بمعنی ذکرکورکان از شرح اللغات -غیاث)

و-(زب، رایگان-مفت-آسان، فرهنگ عمید).

مثال از(Zaw یا Zəw)

اماك ابدال زب زمینشه درویدنی کد(کاکاعبدل چقدربه آسانی زمینش رادروکرد).

۶-زپزپ (Zapzap) یازب زب صفت مرکب واسم مرکب (د ك ج ف) ترنم وجاییکه آب داشته باشد وچون بروی آن قدم زنند جنبش کنندو صدای زب زب بگوش آید.

بعضاً دراصطلاح کشم وجرم «زپ زپ (ZEp-ZEP) هم استعمال می گردد.

۷- زچه (Zacha) اسم وصفت(د ج ك ف) زنیکه به تازگی کودکی به بارآورده باشد زچه خانه جاییکه در آنجا طفل تولد شده باشد. درخانه که طفلی نو به دنیا می آید اهل خانه کوشش می کنند که از (۳) تا (۷) روز کسی ازبیگانگان آنجا

(c) ketabton.com: The Digital Library

داخل نگردد. زچه یازنیکه فرزند بارآورد ه نظر بتوان جسمی ومالی از(۷) تا(۴۰) روزخو را کهای زچگی میخورد، که پرهیزانه هم گویند. برخی ازآن خورا کها عبارت است ازتخم بریان ـ گرداو ـ کو زه پته (Kozabatta) (خورا کیکه ازبرنج ساخته میشود ، روغن وگوشت وبرنج راباآب ونمك دریك کوزه می اند ازند وسر کوزه را بسته میکنندوآنگاه بین قوغ آتش می گذار ندوبعداز پخته شد ن وا قعاً خور اك لذیذ ی رابد ست می آورند وآن خوراك برای زچه هاخاصة هنگا م زمستا ن خیلی مفید ا ست). ا گر طفل نو زا د پسر باشد در آنصو رت چا چله (شرینی که بمردم داده میشود) بخش میکنند و اگر دختر باشد آنقدر اعتنابخرج نمیدهندمگر اینکه کسی بی فرز ند بو ده و تا آن وقت طفلی دیگر نداشته باشد. طفل نو زا د را دردو وقت باسراسم خاص می شو یند ویاغسل مید هند یکی بروز بیستم ود یگر به روز چهلم ودر غیر آن بعضاً بصورت عادی غسل داده میشود. در وقت سرتراشیدن بعضی هاییکه توان دارند تو یی دیگر رابر پا میکنندوسازو سرود رابرا ی یکروز وسیلهٔ تفریح قرار می دهند .

در وقتیکه طفل چهل روزه میشود رسم دیگری موجو د ا ست که « چله گر یـز ا ن » گو یند یعنی د ر روز چهام بـا یـد طـفل بـخا نـهٔ یکـی از ا قـا رب نزد یك باجمعی ا زد و ستان بر د ه شود و سر و د و خو شی را با نوا ختن دف وچنگ برپامیدار ندودختران وز نان جوان شوهر دار می خوانندومی رقصند. صاحب طفل تحفه یی که با خود با آن خانه میبرد همانا پراته وقتلمه است اما خانه میز بان برعلا وهٔپذ یرا یی گرم دراخیر برا ی طفل نظر بتو ا ن مالی خود بز یا گوسفندمیبخشد. د ر سالهای سابق زمانیکه زمین ها ارز ان بود بجای گوسفندو بز گاو ویا یك تو ته زمین یاجایی رابه طفل بخشش میکردند .

الف :(خا نه یی که درآن طفل تولد شده باشد ـ ا فغانی نو یس)

۸ ـ ز خ Zax (ف ك ج) حصـه های بر آمد گی درخت ـ نقطه مشترك درخت با شاخ آن ـ ز خم و ز خهٔ د ر خت .

الف : ز خ را عوض « آو زح » که در تر کی بدخشا نی « سوگل Sougal گویند ، استعمال کنند و بمعنی دانه های است که در بدن انسان ظاهر می شود .

۱ ـ ز خ : مخفف آز خ و ز خم وزخمه بمعنی ناله وبانگ وآواز نیز گفته اندوباین معنی ز خ هم گفته اند ـ فر هنگ عمید)

۹-زر (Zar) اسم وبه‌حیث‌جزاو ول‌فعل مرکب(ف د ك ج)افگار-زخمی شده .

مثال : یه‌چپاتم زد خیله زرشدم(یك سلی‌مرازد خیلی‌افگارشد م).

۱۰- ز ر چه (Zarcha) اسم‌وصفت نسبتی (ف ك ج) نوعی ازماهی‌است‌درد ریای کو کچه زیاد است نظر به‌ماهی(الله بقه alabEqa یعنی‌خالدار)استخوان‌زیاد دارد .

۱۱-ز رزر (ZErzar) اسم‌مرکب‌تکراری‌جز و فعل‌مرکب(ف دج ك) کنایه‌ازگفتارییهوده نق نق و گفتار بی‌ارزش ،بعضاً«زر زر»بجا یی استعمال‌میگردد که مخاطب‌گفتار را نشنود و ارزشی بان‌قایل‌نشود ،وزرزرکننده وگفتاراورااهمیت‌ندهدمثلا«بانش هرچه زر زریکه میکنه بکنه کی کپشه‌گوش میته؟(بگذاریدهرچه‌میگوید بگوید ، که‌به گپ های‌اوگوش‌میدهد ؟) .

الف- (نق نق‌وگفتار بیجا -افغانی نویس)

ب-زرتسین (ZErtasin) این‌لفظ بکسی‌اطلاق‌میشود که‌زرزر بسیارکندوسخنانش را کسی‌ارزش‌واهمیت‌ندهد .زرتس (ZErtass) بمعنی‌زرزر هم‌استعمال میگردد .

۱۲-زردالی (Zardaalii) در وازی) اسم -زردآلو که معروفست.

۱۳- ز ر د کان (Zar dEkaan) اسم‌وصفت‌نسبتی «ف ج»نوعی‌ازمرض خطرناك است که‌تمام اعضای بدن انسان‌زرد میگردد .درکابل نیز این‌مرض‌را«زردی» گویند .

زرده (Zarda) نیز گویندوزرده‌بمعنی‌صفراهم‌استعمال‌میگرددوبعضاًبه کسی‌گویند که‌از بینش دراثرگرمی‌خون‌رویزدودچارصفرا شده‌باشدو صفرابمعنی‌سردردی‌نیزآمده اصلالغت‌صفراعربی‌است :

(۱)»صفرا:مونث اصفر بمعنی‌زرد رنگ‌ونیزبمعنی‌زردآب‌وآن‌مایعی‌است‌زردرنگ‌در بدن انسان کبد آنرا افراز میکند،طعمش تلخ ودارای‌املاح‌معدنی‌است،هرگاه‌درمجاورت‌هواواقع‌شودتغییر رنگ میدهد وسبز رنگ‌میشود وگاه‌دربدن‌ته‌نشین‌میگرددوسنگ صفراتولیدمیکند.این‌ماده درموقع وارد شدن‌غذا بمعده ترشح میکندودر کیسه‌صفراروی هم‌جمع وپس‌ازورودغذادر امعاروی‌آن ریخته می‌شودوعمل‌پانکراس‌وکارروده‌هاراتسهیل‌میکند. هرگاه‌جریای‌صفرابسته‌شودصفرابوسیله کبدداخل خون‌میشود وتولیدبیماری یرقان(زردی)میکند.صفراوی-صفرائی:منسوب‌بصفرا،تندمزاج،تندخو فرهنگ‌عمید »

الف:(زرده-صفرا-افغانی نویس)

ب:(زرده‌بروزن‌پرده اسپی راگویندکه زرد رنگ‌باشد وکوهی‌است که‌کان طلاد رآنست

وبعضی گویند که کان نقره نیز دران است ـ برهان

(۱) (زرده ـ اسپ زرد رنگ ـ عمید).

تبصره: اسپ زرد رنگ رادربدخشان بنام «سمند» یاد کنند واسپی را که زردی وسیاهی داشته باشد بنام رخش (raxsh) یاد کنند. دوای مرض زردکان د ر اطراف واکناف کشورموجودنیست مردم در مرحله اول دم ودعاسیکنند و سپس در خوراك پرهیزمینمایند وضمن آن دردامن مریض تارزردرامی د وزند تاباشد که باین صورت تداوي گردد .

۱۴ ـ زرسرك (ZarsarEk) : اسم مرکب اصلاز ز ر دو سرترکیب گردیده و« ك» تصغیر به آخرآن علاوه گردیده(ف ج ك). نباتیست دارای گل زرد ودایروی که باتنه آن خوشرنگ ومقبول مینما ید .

قدآن بلند تراز یك وجب است. دردشت وصحرابه وفرت یافت می شود. برای سردر دی وصفرابه کار برده میشو د.طر زوصورت استعمال آن قسمی است که برگ وگل آن رادره« اماچ » (Emaach) می اندا زند وبه سریض میدهند. آنر اخشك می کنند ونگاه میدارندودرزمستان به کارمیبر ند .

۱۵ ـ زرغا و زاوك (Zarghaaw Zaluk) اسم (جرم) نوعی ازگنجشك زیبابرنگ زرد با بعضی خطهای سیاه دارای صدا ی خوش وبلند ،بزرگی آن برابر گنجشك است دربهارو تا بستان به تعداد زیاددیده می شو د .

۱ ـ درد رو ا زآ نرا «خوا جه ز نگرا غ (Zangraagh)» و بعضاً چلپا پیا (Chalpaapiyaa) گویند .

۲ ـ درکشم آنرا بنام های «ز ر د ی ز لیخ (Zardizalex) و» چا کا کی (Chaakaakii) یا د می کنند .

۱۶ ـ زرغول (Zarghool) اسم (ج ،ك) نام رستنی است که به عقیده مردم مرض سرخه گندم از آن پیدا می شود .

ازریشه‌ز رغول به‌جهت تداوی استفاده‌می‌گردد. ریشه زرعول رادرآب می‌جوشانند وشیره‌آن که با آب یکجا می‌شود برای کمردردی خوب است .چون جوشانده‌آن خیلی تلخ است ازآن سبب باگر قند ویا دیگرچیز های‌شیرین خورده‌می‌شود .

دربدخشان علاو.براینکه درکمردردی ازجوشانده‌زرغول استفاده میکنندبرای شکستگی‌پای و دست نیز ریشه‌زرغول را به همراه«تکه موسیا ین Takamumyaaii) و« شکسته بند » بکار میبرند .زرغول درخت سا نند واندکی ازدرخت‌های کوهی‌خوردتر است ،شاخچه هاي زیا دد ارد، میوه آن ترش مزه است و آنرا میخورند ،درنواحی کابل آنراز رك‌گویند .

الف: (زرشك: درختی است کوتاه، پوست وچوب آن زرد رنگ، گلها یش نیز برنگ زرد و خوشه هایش آویزان، میوه اش کوچك وسرخ رنگ وترش مزه است. از آن مربا درست میکنند و در بعضی خوراکها نیز می آمیزند . در طب ودارو سازی هم بکار میرود ،برگ آن‌هم داراي عصیری است ترش مزه وهم چنین در پوست‌وریشه‌اش ماده یی وجود دارد که درطب‌استعمال می شود. سرشك وزارج وزراج وزراك وزرك و اسپرباریس‌و انبرباریس و بربارپس هم گفته اند فرهنگ عمید) .

ب : (زرشك دانه‌یی‌طبی معروفیست که درطعام ها کنند (بدخشان) افغانی نویس)

زرغول در ترکی به‌عین تلفظ استعما ل می‌شود .

۱۷ - زرنZeraug گ‌اسم(فجدك) درخت کوهی است که در سختی‌ومحکمی وپایش شهرت‌دارد .

از درخت زرنگ بجهت تیاق (چوب دست شبانها ودر ترکی هم معمول است)و در تیرك جوازیوغ وغیره استفاده میکنند. زرنگ را در ترکی به‌عین معنی استعمال‌مینمایند .

الف: (بروزن خدنگ نام درختی است کوهی وآن بسیارمحکم و سخت می‌باشد و از آن تیر ونیزه،زین وامثال آن سازند. برهان)

ب: (درختی است کوهی که بار نیاورد وهیزم‌سازند و اگر آتش‌آن در خاك‌می‌پوشند ده روز بماند بلکه بیشتر منجیك گوید :

چنان بگریم اگر دوست بارسنددهد
که خاره خون شود اندرشخ‌وز رنگ زگال　　لغت‌فرس)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ج- (از درختان کوهی که چوب آن سخت ومحکم وآتش آن نیز بادوام است. درخت گزرا هم گفته اند ونیز زرنگ بضم زاً وفتح را بمعنی گله اسپ هم گفته شده عمید).

۱۸-زرنیخ (ZarnEx) اسم (ج،ك) نو عی ا ز گنجشك کهٔ در جسا مت کلا نتر از ز ر غا وزلوك می باشد.

۱۹- زغاره (ZEghaara) اسم (ج د ك ف) که در تر کی ز غره (Zaghara) تلفظ می گردد. ودری زبان ها آنرا بعضاً (کلوسك (KloosEk) گو یند بمعنی نان ار زن،به شکل دایر وی وگرد، ضخامت آن از نان های دیگر فر ق دارد وخیلی ضخیم است. طرز خمیر کردن وپختن آن از نان گندم فرق دارد .

گاهی آدم های زشت رو را کنایهٔ کلوسك‌وز غاره میگویند .

۱- (بروزن شراره نان گاورس وارزن باشد وبمعنی گاورس وار زن آمده است-برهان)

۲- (نانی که از آرد ارزن و گاورس پزند بمعنی زر واله و گلو لهٔ خمیر هم گفته شده، ژغاره وژغاله نیزگفته اند- فرهنگ عمید) .

۲۰- زغام (ZEghaam) اسم (فـج ك) آلات و اسباب نجاری .

۲۱- زغ (Zagh ویا غز (ghaz) اسم (جرم) نو عی از نبا ت کوهی که بر گ آ ن دارای نو ك های تیز است .

۲۲- زغس (Zaghass (ج د ك ف) ا سم صوت: لفظیست که مخصوص گر یه و نانه‌و صد ای سگ است وآنهاییکه گریه میکنند وقال مقال ها ی بیجاو بیمورد می‌نمایند، کنایهٔ به آن ها نیزگفته می‌شود.

الف- در کشم صدای سگ‌را «زنگوك Zanguk گویند .

۲۳- زغیر چی (ZEgherchii) اسم مکان(ف ج ك) زمینیکه در آن زغر (یا زغیر) کشت‌شده‌باشد. گندم چی وجوچی هم معمولی است .

۲۴- زك (Zak) اسم(د ج ف) محل‌وموضع نمناك،تر وسرد، زك در تر کی هم معمول‌است.

۲۵- زك بدندان (Zag ba dandaan)اسم وصفت مرکب(جرم) کنا یه ا ز شخص گرسنه وتشنه ونادار است.

زك بدندان در تر کی هم معمو ل است .

۲۶- زکه (ZEkka) اسم‌وصفت (ف د ك ج) در ترکی ودری هر د و به عین تلفظ بمعنی پاك، ستره وتظیف وباسلیقه ومرتب‌آمده است.

۲۷- ز لو ل (Zalul) اسم ضرور (ج د ف ك) بمعنی ضرور.

۲۸-زمارچك (ZEmaarchEk) اسم صفت‌مصغر (دج) هر چیز بسیار تلخ، بی‌مزه، بد مزه، در استعمال (تلخ زمارچك) هم‌آمده، نوعی‌از نفرین هم شده می‌تواند.مثلا لهیم زمارچکك کنه.

۲۹- زما رغ (ZEmaarEgh) اسم (د ك ف ج) که در ترکی‌تلفظ آن زمارغ (ZamaarEgh) است بمعنی نباتیست که در زیر بته هاسی‌روید، آنرا خام وپخته می‌خورند.زما رغ مثل شلغم و زردك تنه کلان در زیر خاك دا رد که اصلا آنرا میخور ند وتنه بیرونی آن مقبول با رنگهای بنفش کم رنگ وزرد وسرخ کم رنگ است. عموماً در کوه‌زمارغ های خورد تی یافت میشود اما در زمین های پا یین وهموار زمارغ های غیر خوردنی میرویند که مر دم کابل آنرانبات طفیلی می‌گویند.

در کا بل مردم زما رغ را«سمارق» گویند و بمعنی دیگری استعمال کنند وآن عبا رت از چگار (Chigaar) با شد که ریشه و برگ و گل ندا رد و تنهٔ آن سفید ودارای سرگردو اندك منحنی می‌باشد و آن نیز بردو قسم است. زهر دارو بی‌زهر که ز هر دار آنرا در اصطلاح تر کی زبانها (ایشك پرتاقی) وبی زهر آنرا (چگار) گویند که باروغن بریان نموده وسیخورند .

الف- زمارغ.قارچ - فرهنگ‌عمید .

۱- (قارچ: یکی از رستنی ها که ریشه وبرگ وگل ندارد وفقط بدنه دا رد. سبز رنگ نیست ومادهٔ کلور فیل در آن وجود ندارد،شکلش چترنی است وغالباً درجا های سرطوب ویا در تنهٔ درختان میروید. قارچها بر چند قسم‌اند. معروفتر از همه‌قارچ خو ر دنی است که آ نرا دنبلان هم میگو یند. یك قسم دیگر آن سمی ومهلك است. قارچهای بسیار ریز هم هستند که روی برخی از خور دنیها پیدا می‌شوند وآ نها را کفك میگو یند. درفار سی سما رو غ وما ر و خ و چتر ماروو رچله ودخله واکارس هم گفته شده‌است - فر هنگ عمید.)

۳۰- ز مچ (Zamch) ویازمچ بلو ل (Zamchiblool,) اسم(د ك ج ف) ما ده ایست نهایت تیز وترش وبرای‌تداوی ا ستعمال میگردد. در وقت استعمال تخم را بآن علاوه کنند.

۱- (زمچ، زمچ-عمید) .

(c) ketabton.com: The Digital Library

الف (زمه: زاج،زاچ سفید، زمچ هم گفته شده عمید).

۳۱- زمستو (Zamistoon) اسم (درواز) زمستان.

۳۲ - زمین دار: اسم مرکب (د ف ج ك) کسیکه دارای زمین زیاد باشد دهقانکار و دهقان هم گویند.

الف: (ملاك) مالك زمین ـ افغانی نویس)

ب: (زمین دار ـ صاحب زمین، مرزبان ـ فرهنگ عمید)

۳۳- زمین جم Zamijom (زمین جنب) اسم مرکب (ف ج دك) زلزله.

۱ - (زمین لرزه ـ زلزله ـ عمید)

۳۴- زنجیر پیغمبر ـ اسم مرکب (ك د ف ج) تسبیح، سبحه.

۱ - (کنایه از تسبیح باشد ـ افغانی نویس)

۳۵- زنبیل ZanbAyl اسم (ف ك دج) آله یست که از چوب شولش shoolash یا ارغوان تیار میشود و بافت آن مشابه بافت کجاوه است ـ جهت حمل ونقل پا رو استعمال میگردد.

الف: (سبد ـ سله ـ سبدی که از نی یا ترکه یا برگ درخت خرما بافند، زنبیل و تبنگو هم گفته شده. زنبیل باف، زنبیل ساز کسیکه: زنبیل می بافد ـ عمید)

ب: (بروزن تنبل بمعنی زرشک هم بنظر آمده وبمعنی زنبیر است. که بدان خاك و خشت کشند ـ برهان) زنبیل را بعضاً زمبیل Zambel گویند.

۳۶- زنخ Zanax اسم (ف ج ك د) بمعنی الاشه یا زنخدان، اما استعمال کلمه زنخ خیلی کم است وعوض آن در درواز (کلیك (Kalyak) ودر ساحه های جرم و کشم باسم (فك (Fok) یاد کنند فاك. در اوزبکی وترکی نیز زنخ معنی میدهد.

الف: (بفتح اول وثانی وسکون خای نقطه دار معروفست که آنرا زنخدان هم گویند و بعربی ذقن خوانند ـ برهان)

ب: (زنخ ـ چانه، ذقن ـ عمید)

۳۷- زواله (Zowaala) اسم (ك ج د ف) خمیری که قبل از پختن بصورت کلوله درآورده میشود وبعد آهموار میگردد. هریك ازان کلوله های خمیر را زواله گویند.

الف: (کلولهٔ خمیر که بر ای یك نان مدور کنند ـ افغانی نویس)

ب:(بفتح اول بروزن نواله ، کلوله آرد خمیر کرده راگویند که مقداریك نان ساخته باشند ـ برهان)
ج:تکه وگلوله خمیر که باندازه یك نان باشد بمعنی گلوله گلی ومهرهٔ کمان ، گر و هه نیز گفته شده ـ فرهنگ عمید)

۳۸-زوم (Zum) صفت وجز وفعل مرکب (ج,ك) کنایه ازشخص تنبل وگپ ناشنو، کاهل وخیره سر، بیکاره، شخصیکه باید به زو راورابه کار کردن وادا شت.

حیواناتیکه درراه آهسته بروند وحرکت کم کنندآنها رانیز زوم گویند .

۱-دروازی ها«زم (ZEhm) »گویند.

۲-جرمی ها (کترم (KEtaram) هم استعمال کنند که بزبان ترکی زوم وکترم هرد وبه عین معنی مروج است .

۳۹-زون (Zon) اسم (دروازهٔ مخفف زبان.

۴۰- ز و زو (Zaw . Zaw)) اسم وجز وفعل مرکب(د ك ج) پرگفتن وزمز مه کردن.

۴۱- ز و ان گاوك Zowaangaawak (ز با ن گاو ك)اسم مرکب(د ج) نبا تیست مثل زردك ولی طبیعی.

الف:زبان گاوك :نوعی گیاه است که گاوزبانش گویند ،برهان)

۴۲- ز و ان بازی(ز بان بازی) (Zowaanbaazii) اسم مر کب(د ج ف ك) تیزی ـ چالاکی ،فریب کاری، حیله وفریب ،هم چنان تملق وچاپلوسی .

الف :زبان بازی:برابری وخصومت ، غیاث) .

۴۳-زهدان (Zahdaan)اسم (ج ك د)رحم و بچه دان .

الف: (وبچه دان قرارگاه نطفه باشد به عربی رحم گویند ـ برهان)

ب:(بچه:دان.رحم جای بچه درشکم زن یاحیوان ماده ـ بوگان وبویگان وپوگان وبوهمان وپر کام نیز گفته شده ـ عمید)

۴۴ -ز غالك ZEghaalEk صغر (کشم) پا رچه پارچه کردن چوب.

الف :ذغال (چوب نیم سوخته)

۱-زغال رادر د ری بدخشان بنام(انگشت (angEsht) گو یند.

۲-بدروازی ز غا ل یاانگشت را (لخچه (Laxcha) گویند .

۳-(زگال بروزن ومعنی زغال است که انگشت «هم گویند» به عربی فحم خوانند ـ برهان)

۴-(انگشت، زغال آهنگران باشد ،فردوسی گوید :

هر آنگه که برزد یکی باد سرد چو زنگی بر انگیخت زانگشت گرد

عنصری گفت: حرب گاهش چو زنگیان زشت که ببیزند خرده انگشت« لغت فرس»

تصویر تیره بختی من می کشید عشق بکشی افتضاح سیه دلی اگر اخگر تو زگال شد

(بیدل)

۶-(زغال جسم سخت وسیاهرنگ که ازسوزاندن چوب بدست آید چو بی که آنرا بسوزانند و قبلا ز آنکه خاکسترشود آنرا آب بزنند یابطریق دیگر خاموش کنند زگال وژگال و انگشت والاس هم گفته شده ـ عمید)

زغال سیه وانگشت کنایه است از اشخاص بسیار سیاه چهره، در بدخشان از زغال تنها آهنگران استفاده کنند ومردم همه ازچوب جهت سوخت کار میگیرند .

۴۵-زقیدن (ZEqidan) مصدر(د ج ك ف) پشیمانی ترشی کردن، نارضایی نشان دادن .

مثال :وقتیکه بالقه رهایی وتلبیدم دادلیکن زقیده (وقتیکه چکش را ازا وخواستم چکش راداد اما به پشیمانی ترشی ومنت)

۱-زق (ZEq) غمگین، متأسف، آزرده.

۲-زق وپق (ZEqopEq) جزو فعل مرکب : قال ومقال بیهوده ـ قال ومقال طفل وبهانه گیری های طفل.

۴۶-زهراوه (Zahraawa))اسم(درواز)دلتنگ شدن .

۴۷-زهرخند یا زهر خنده: اسم مرکب(د ج ك ف) خنده یی که ازدل نباشد، بعباره دیگر دردل خود غمگین باشدوظاهراً خود راخوش نشان بدهد .

الف :(زهرخند ـ زهرخنده، خنده یی که ازخشم وغضب بکنند ,مقابل نوشخند، عمید)

ب:(خنده راگویند که ازروی قهروغضب وخجالت کنند ـ برهان و غیاث)

۴۸-زهرکه یازرکه (Zarka) اسم (ج ،ك) علفیکه زهرداروکشنده است ازخوردن آن اسپ ها وگوسفندها بعضاً هلاك میشوند .

۴۹-زیخچ (Ziixch) اسم (درواز)آوزخ ، زخ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

اژدهای خودی

خواندن این عنوان در لمحه نخست شما را باندیشه (اژدها واژدرهای) افسانوی خواهد افگند و گمان خواهیدبرد که درین عصر سرعت وماهنو ردی باز هم خود را باداستانهای خیال انگیزاژدهای‌بالدار وهفت سر مصروف خواهیم ساخت که راه رستم را در هفت خوان گرفته و با او پنجه نرم کرده بود؟اگر شما به چنین وهمی بیفتید حق بجانب خواهید بود از جهت‌آنکه انسانانیکه«اژدهای »حرص وآزشان نیرومند بوده است همیشه برای رفع گرسنگی وآزاژدهای نفسی خود همچون ضحاك (آژدهاك) بر همنوعان ستم روا داشته اند، مفکر ان وخامه گرایان گاهی سخن به رمز وسمبول گفته‌اند ، ترك سخن‌صریح کرده و در لفافه‌گپ‌زده‌اند وبفحوای «العاقل فی‌الاشارة » انسانان خردمند را به ترك آزو دا هیه بی‌بهره اندرز داده‌اند. و آنانکه حقیقت را جزبه صراحت نمی‌جویند فقط در پی خیالات واوهام وظواهرآن متسلی‌گردیده کمتر به کنه مطالب پی برده‌اند .

ولی اکنون این عنوان شما را بدان اوهام نمی‌کشاند زیرا میدانید که درین زمان دیگر به افسانهایی همانند «اژدهای هفت سر» پرداخته نمی‌شود. درحالیکه حال بدینمنوال است پس این اژدها چه خواهد بود ؟

این «اژدها» رمزی از یك اژدهای خطرناك است که در نفس انسان وجود دارد . که مولف کتاب «اژدهای خودی» که خود در رشته فلسفه حایز دکتورا می‌باشد بزبان فلسفی و عبارت شیرین داستان به نثر زیبا انسجام بخشیده است. دکتور سید بهاءالدین مجروح که چندین سال است به تدریس مضمون فلسفه‌در پوهنځی ادبیات و علوم بشری مصروف میباشد و در نویسندگی هم سابقه دارد بالاخر کتابی تألیف کرده است که از نگاه علمی خیلی ارزشمنداست ودر رشته فلسفه وروحیات نخستین کتابی است که در وطن عزیز ما بدین شیوه تألیف و طبع گردیده است .

دکتور مجروح در تألیف کتاب خویش تازه ترین‌سبك وطریقی‌را بکار برده است، امروزاکثر فلاسفه ونویسندگان در کشور های مختلف شرق وغرب افکار فلسفی ، سیاسی واخلاقی خود را

(c) ketabton.com: The Digital Library

به همین اسلوب بداخل عبارات شیرین داستان به‌خوانندگان ذهن نشین می‌سازند، زیرا عبارات بغرنج ومغلق فلسفی از یکطرف در خور فهم هر خواننده نیست و از طرف دیگر خوا ننده را زود خسته می‌سازد. خواننده نمیتواند مطلبی را به آسانی از خلال عبارات مشکل درك کند و فرا گیرد. از همین لحاظ دانشمندان برای ارائه والقای‌مطالب، افکار وآیده آل های خود رابلباس داستان بخوانندگان شان عرضه میدارند.

ابتکار مهم بناغلی دو کتور مجروح در تألیف این کتاب در ین است که افکار شعراء و متصوفان برازنده کشور عزیز ما را همچون مولانای بلخی، وبیدل (رحمهم‌الله) که هر کدام در پی سر کو بی‌اژدهای خودی با انواع وطرق گونا گون بوده‌اند، باعبارات و مفاهیم عصری فلسفه تلفیق داده است واز خلال آن مطالب را باسلوبی گیرا واستدلالی قوی به خواننده عرضه داشته‌است.

چون درمورد این اثر نویسندگان ودانشمندان کشور بحد کافی سخن رانده اند ازین رویه استناد «قل‌ودل» بهمینقدر اکتفاء کرده نشر چنین اثر گرانبها را بانجمن تاریخ ونویسنده محترم آن تبریك میگوییم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حسنات العارفین

ازدیرگاهست که کلمات: عارف، عرفان، معرفت، عارفانه، عرفابه‌مفاهیم ومعانی خاص‌در اد بیا ت ما جادارد. درك وفهم این گونه کلمات به‌معناهایی که‌ازطرف واضعین آن در کتابها و اشعار جا داده شده‌است براي ما از نگاه های گونا گون حایز اهمیت است:

یکعده علماء اسلامی سالها یی را براي کسب‌علوم وفنون ازآن‌دیگران سپري کرده‌اند واین کار رابراي آن کر دند تا تشنگی خودرا ازمنا بع مختلفه‌رفع کرده‌بقناعت وآر امش ذهنی برسند.

اما بعضی ازدانشمند ان وصول به‌حقایق ودرك‌مفاهیم انسانیت را از آ ن هم فرا تر دانسته وچاره یی ندیدند جزآنکه به تز کیه نفس‌پردازند ونفس‌راسلامت کنند واز لوم نفس‌به ((اطمینان)) واصل ایند.

«بنا غلی رهین»

در نظر آنان‌درطر یقت‌وراه سیر وسلوك عیبی نیست وهرعیب راطرز تلقیات‌وسنخ دیدانسان پدید می‌آرد. ازهمین رو عا رف‌همه بد بینی ها را یکسو گذاشته ((هو)) می‌گوبدوهرانسان‌وهر مخلو ق را پد یده یی از ر مو ز و اقعیتی می انگا رد که دروراء حس بشر قرار داردو کسانیرا که‌به این‌را مسیر می کنند صوفی و عـا رف مـی نا مند . دارا شکو ه پسر شـا ه جـها ن که ا ز پیر و ان طـر یقت قـاد ریه بو د ه

است شطحیات عرفاء را بنام((حسنات العا رفین)) تدوین کرده است. حسنات العار فین راد کتور سید مخدوم رهین که‌چندسال قبل مصروف تحصیل عالی بود، باسقابله وتطبیق نسخ مختلف‌قلمی وچا پی بطبع رسانده ومقدمه یی شیوا ومحققانه یی‌بران نو شته است که این مقدمه درپهلوي اصل آن که ار نگاه تاریخ تحول فکري ارزشمند است،ارز ش بسزا داردونو یسنده‌علاوه برآنکه راجع‌به ((شطح)) تحقیق کرده است به‌معرفی یک عده آثار صو فیان پرداخته وا نگیزه یی را که سبب شده محمد دارا شکوه به تألیف چنین کتابی دست زند نیز خیلی مد لل بیان کرده است.

مقد مه د کتور رهین بذات‌خودرساله یی‌محققانه است‌ودانستن‌مصطلحات تصوف‌ازقبیل‌شطح

(c) ketabton.com: The Digital Library

وجهد،صحو،سکروغیره‌براي ماازجهتی اهمیت دارد که‌اکثر دانشمندان‌بزرگ ماصوفی مشرب‌بوده اند ودرآثار ایشان ازین مصطلحات به کثرت‌وجود دارد . مثلاء ما وقتی مفهوم مثنوي مولانا جلال‌الدین‌بلخی یاآثارسنایی‌غزنوي، کشف المحجوب‌وامثال آنها رابه خوبی‌درمی یابیم که‌معانی اینگونه اصطلاحات را بدانیم‌ومطالعه‌آثار بزرگان ادبی وعلمی ازهر نگاه براي‌ماپراهمیت‌است. آثارمذکورسازنده فرهنگ وسازمان دهنده تفکر واندیشه ماست .

محمد دارا شکوه که مردي‌فقیر مشرب‌ودر علم کنجکاو بوده است کتاب حسنات العارفین راپس‌ازخوض درکتب وآثار بزرگان برشته تألیف کشیده‌است ودرواقع این کتاب‌بصورت‌مختصر همه عرفاءرا شناسانده است ونمونه های مختصري‌ا زشعر وگفتار ایشان راآورده است.

بناغلی دکتورسیدمخدوم رهین‌چندماه است ازتحصیل بازگشته ورساله‌دکتوراي‌خود را در رشته زبان‌دري‌زیرعنوان(فرهنگ مضاف و منسوب در ادب دری)نوشته است . وي‌اکنون در پوهنځی ادبیات وعلوم بشري درکدرعلمی این پوهنځی مصروف تدریس‌است. ماموفقیت‌بیشتراو را در راه خدمت بوطن وتعمیم علم و معارف به‌هموطنان آرزو داریم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

گزارشهای اخیر در پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

ترفیعات استادان:

پوهاند دکتور غلام فاروق اعتمادی وپوهنوال عبدالشکور رشاد استادان پوهنځی ادبیات وعلوم بشری بسلسله ترفیعات سنویه از رتبه سوم برتبه‌دوم وپوهنوال محمد نسیم نگهت‌سعیدی از رتبه پنجم برتبه چهارم از تاریخ اول سنبله (۱۳۵۲) ترفیع نموده اند .

✡ ✡ ✡

بنا غلو شاه علی‌اکبر شهرستانی وعبیدالله ایثار بسلسله ترفیعات علمی از تاریخ اول سنبله (۱۳۵۲) از رتبه پوهنیار به رتبه پوهنمل وبناغلی سیدحشمت‌الله حسینی از رتبه پوهیالی‌برتبه پوهنیار ترفیع کرده اند .

✡ ✡ ✡

رفت وآمد ها:

پوهاند غلام صفدر بتاریخ (۱۳ اسد ۱۳۵۲) و پوهنوال حبیب‌الله تری‌بتاریخ اول سنبله(۱۳۵۲) جهت تدریس‌در پوهنتونهای‌اریزوناو یز اسکاعازم‌اضلاع متحده امریکاگردیدند.

✡ ✡ ✡

پوهنمل عبدالرحمان یوسفی که جهت توسعه معلومات بااستفاده از یك بورس فیلوشپ حکومت ترکیه سال گذشته به آن کشور رفته بود بتاریخ (۱۹) سنبله بوطن بازگشت.

✡ ✡ ✡

پوهنمل محب الله رحمتی استاد وآمر مؤسسه جغرافیه که چهار ماه قبل‌جهت توسعه معلومات تحت پروگرام فیلوشپ به ایران رفته بود بتاریخ اول عقرب بوطن بازگشت .

بناغلی محمد یوسف عضو تدریسی این پوهنځی جهت تحصیل در رشته بشرشناسی تحت پروگرام سکالرشپ اتازونی بتاریخ اول سنبله عازم آنکشورشد .

تثبیت رتبه:

رتبه علمی سیرس فوزیه ماستر در ادبیات دری از تاریخ (۲۴ سد ۱۳۵۲) بحیث نامزد پوهنیار و از پیغله ملیحه ذوالفقاری ماستر در رشته بشر شناسی نیز بحیث نامزد پوهنیار از تاریخ اول سنبله (۱۳۵۲) در کدرعلمی پوهنځی ادبیات وعلوم بشری تثبیت گردید.

مقرریهای جدید:

دکتورسید مخدوم رهین که پس از اخذ دکتورا در رشته ادبیات دری، بوطن بازگشته است از تاریخ اول عقرب (۱۳۵۲) در کدر تدریسی‌پوهنځی ادبیات و علوم بشری مقررگردیده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ضایعه های علمی وادبی

در داخل کشور :

مولوی خال محمد خسته که یکتن ازدانشمندان وادیبان کشورما بود در ین ا واخر در اثرمر یضی بعمر (۷۳) سالگی داعی اجل رالبیك گفت .

(انا لله وانا الیه ر اجعون)

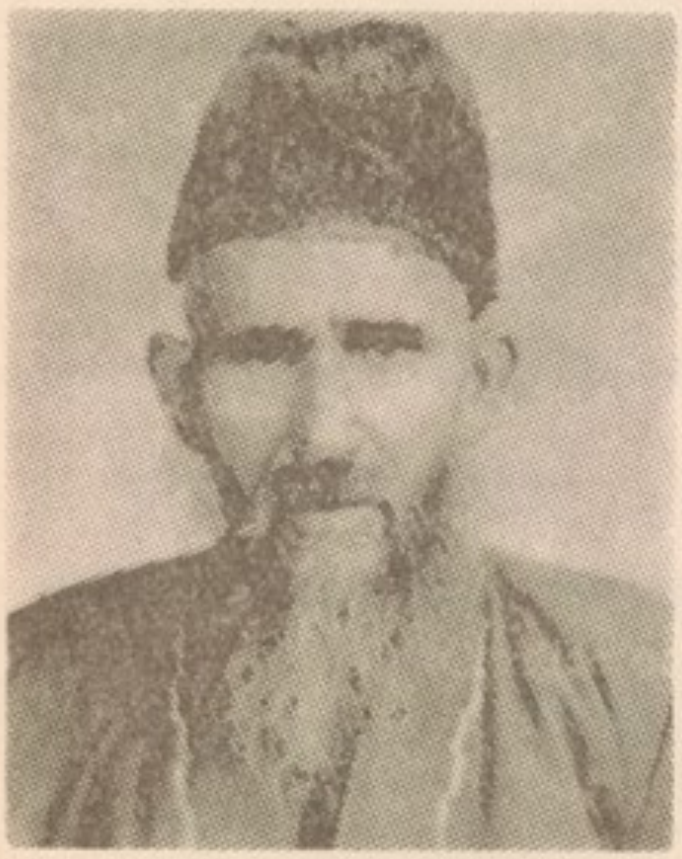

مر حو م خال محمد (خسته)

سرحوم خسته در (۱۳۲۰ هجری قمري) متولد گردیده پس از تحصیل ابتدایی در عصر اعلیحضرت امان الله خان جهت تحصیلات عالی به هند رفته واز مدار س اسلامی آندیار کسب دانش کرد. و ا ز نز د مولینا ا بو العلا محمد اسما عیل گو د هر وی و دیگر علماءعلوم ا دبی ودینی فراگرفته ود ر سا ل (۱۳۵۵ ه ق) با فغا نستان بازگشت ودر راه باز گشت باعلامه اقبال دیداری کرد. درحین سو اصلت بو طن درمدر سه اسد یه مز ا ر شر یف به تد ر یس مصر وفشد .

مرحوم خسته در دوره هفتم انتخابات شورای ملی بحیث نما یند ه مزا ر شر یف د ر (و لسی جر گه) عضویت داشته .خسته درطبع کلیات بیدل (رح) سهم بسیا ر فعال داشت و تاآ خرآنر ا تصحیح و طبع کرد. مرحوم بنام «معاصر ین سخنور» و «یادی ازرفتگان» و «اصول خوشنویسی» کتابهایی تالیف کرد و د ردو کتا ب او ل الذ کر شاعران معاصر افغانستان رابانمونه های شعر شان معر في کرده است .

ازا ن مرحو م دوپسروسه دختر بجا ماند ه است .

بناغلی خسته مردی فقیر مشرب بوده وطبع شعر داشت اینک نمونه یی ازتراویده طبع اوست که د ر آوان تحصیل در «درسگا ه فتحپوري» سروده است .

آن بلبلم به گلشن امکان که ناله ام — گل رانموده بیخود وشید اووا له ام
آن‌می کشم بحلقه رندان پاکباز — دادهٔ‌استساقی ازمی بیغش پیاله ام

آن‌عاشقم که زاده طبع لطیف من — ازخوبی است دلبر مشکین کلاله ام
آنم که درخزانه قسمت بنام من — بوده‌است حصه‌یی‌و کنون شد حواله‌ام

ازخوان دیگران‌نخورد جز گد ای نان — داد خداست، نیست زمردم‌نواله ام
دیگر به شعرتهمت‌دزدی بمن مبند — خاکم‌بسربه است زآب غسالـه‌ام

دوده هزار بیت قریب است گفته ام — من با غبان‌باغ گل وسرو لاله ام
در هر زمین منکرابیات من به من — اقرارکرده اند بدیدن قبالـه ام

خواهی به‌لفظ وخواه به‌معنی که‌دیده‌یی — دانم تو را رداست بچندین‌رساله ام
این‌هم‌دلالتی است به طبع لطیف من — همسربسا لخورده ام وخرد ساله ام

تکرار قافیه‌است‌بسی‌کم به شعر من — ایطا حرام باشد ومکروه اما له ام
لفظی که‌می‌شود زورودش سخن‌معیب — نگذشته کوتهی است گهی‌درازاله‌ام

آن «خسته »ام که‌بود همین‌طبع‌شوخ‌من — برگردمه بنور خط حلقه هالـه ام

(c) ketabton.com: The Digital Library

در خارج از کشور:

دکتور طه حسین که یکتن از دانشمندان

مشهور جمهوریت عربی مصر بود فرمان یافت وا ینك سوانح مختصر آن مرحوم

دکتور طه حسن

دکتور طه حسین درنوامبر سال (۱۸۸۹م) در یکی از قرای ایلات منیا در مصر چشم بجهان کشود در زمان طفولت (سه سالگی) ازنور بصر محروم گشت. قرآن کریم را در مدارس قریه حفظ نمود. در سال (۱۹۰۲م) در ازهر شامل و مصروف درس گردید و در آنجا علوم دینی و لغوی را فرا گرفت. وقتی در مصر پوهنتون غیررسمی بمیان آمد درآنجا به فراگرفتن علوم جدید پرداخت. درسال (۱۹۲۴) به درجه دکتورا نایل آمد ورساله دکتورای خودرا بنام (ذکرابی العلاء) به طبع رسانید. رساله او دارای روش های جدید وتازه وتحلیلات گرانبها یی بود. بعدازطرف پوهنتون برای تحصیلات به فرانسه اعزام گردید ودرفرانسه درپوهنتون (سوربون) شامل ودکتورای خودرا اخذ نموده ودر آنجا با دختر فرانسوی آشنا شده باوی در جریان تحصیل معاونت ومساعدت زیاد وبعد آبا اوازدواج نمود.

دکتور طه حسین حین تحصیل درفرانسه زبان فرانسوی ویونانی ولاتینی رافراگرفت. درفلسفه وادبیات علم الاجتماع، مطالعات عمیق نموده وقتی که به مصر مراجعت کرد بحیث استاد در پوهنتون و بعداً بحیث رئیس فاکولته ادبیات، مشاور فنی وزارت معارف ودرسال (۱۹۵۰م) بحیث وزیر معارف تعین گردید. اشعاروی این بود که: (سردم همچنان که به آب وهوانیاز دارند همان به دانش ضرورت دارند) ومکاتب مجانی را برای ابنای وطن تاسیس نمودند. وکتابهای زیادی ازنوع علمی وقصص تالیف کرد. وآثار مشهور ایشان دو کتاب بود که غوغای بزرگی را برپا نمود: (داستان چهار شنبه) و قصه (رنج دیدگان روی زمین) (شعردرزمان جاهلیت) وآثارادبی مشهورایشان (الایام) که ترجمه حیاتش درطفولت وجوانی می باشدو ازآثار دیگرارزنده او کتابی است بنام «علی هامش السیرة» درسه جزو که درآن سیرت نبوی را بصورت عظیم وبی مثل توضیح داده است. موصوف را بحیث (رئیس انجمن ادبی) لقب دادند و همچنان دردوره انقلاب نیزاورا گرامی داشتند. ودرسال (۱۹۵۹) باخذ جایزه (تقدیرنامه) ازطرف دولت نایل آمد. بحیث رئیس مجمع اللغوی باقی ماند تااینکه در (۲۸ ماه اکتوبر سال (۱۹۷۳) چشم ازجهان بست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

هیات تحریر

پوهاند میر حسین شاه — پوهنوال محمد رحیم الهام

پوهنوال محمد نسیم نگهت سعیدی — دکتور سید مخدوم رهین

آدرس

پوهنتون کابل ـ علی آباد ـ کابل افغانستان .

شماره های تیلفون پوهنځی ادبیات و علوم بشری: ۴۲۵۵۶-۴۱۳۶۲ ـ ادارهٔ مجلهٔ ادب آمریت نشرات ، پوهنځی ادبیات و علوم بشری .

وجه اشتراک سالانه

محصلان مرکز ـ ۲۰ افغانی

مشترکان مرکز ـ ۲۵ «

مشترکان ولایات ـ ۳۰ «

مشترکان خارجی ۲ دالر

مقالات وارده‌یی که از نشر بازماند، مسترد می‌شود اقتباس مضامین ادب با ذکر نام مجلهٔ ادب مجاز است

باهتمام ، محمد ابراهیم میرزاد

قیمت این شماره (۵) افغانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ADAB

BI-MONTHLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul, Afghanistan

Vol. XXI No. 4 Nov. 1973

Editor

Pohanmal Sh. Ali Akbar Shahrestani

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

دولتی مطبعه

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library